

✽ اندیشه‌ها

- قسامه و اعتبار آن در اثبات جنایات (دکتر محمد مصدق)..... ۳
- آثار و احکام وکالت (مهدی الله یاری، دکتر سید محمد مهدی احمدی)..... ۱۱
- جلوه‌های افتراقی و نوآوری‌های... (دکتر مجید متین راسخ، دکتر عبدالرضا برزگر، جواد اکبری)..... ۱۸
- کرامت انسانی در پرتو جرم‌شناسی و سیاست جنایی امنیتی (فرزاد حاتم‌زاده)..... ۲۸
- حقوق بزه‌دیده از جرم در پرتو نهادهای ارفاقی... (مهدی خسروی، رضا دانش‌نیا)..... ۳۶
- سیر تحولی قوانین شوراهای حل اختلاف (علیرضا منصوریان)..... ۴۶
- جایگاه قرارهای تأمین کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری... (صادق تبریزی)..... ۵۴
- نقش انگشت‌نگاری در کشف علمی جرم (ناصر رهبر، بهزاد نوری)..... ۶۵

✽ رویه قضایی

- آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور..... ۷۰
- نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه..... ۷۵
- نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح..... ۷۶

✽ حقوق برای همه

- با داوطلبان آزمون‌های حقوقی-قضایی..... ۷۸
- آشنایی با حقوق شهروندی..... ۸۰
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟..... ۸۲
- جدول (اصغر فراهانی)..... ۸۳

✽ فرهنگی

- قضاوت‌های حضرت علی (ع)..... ۸۴
- داستان: تاوان خیانت (قهرمان مرادی)..... ۸۶

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: حمید اسماعیل زاده
ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلا سادات اسدی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایران‌چاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
 دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
 نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
 مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.
 مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
 صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir
 E-mail: dadrasi2010@yahoo.com

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق
 حجت‌الاسلام و المسلمین علی شوشتری
 جناب آقای محمود صفری
 دکتر حسین میرمحمدصادقی
 دکتر سید محمد حسینی
 دکتر محمد جواد صفار
 دکتر سام سوادکوهی‌فر
 دکتر حمید دلیر
 دکتر جعفر صادق منش
 دکتر محمد رضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریریه:
 آیت الله محمد یزدی
 حجت‌الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی
 حجت‌الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی
 حجت‌الاسلام و المسلمین محمد نیازی



قسامه و اعتبار آن در اثبات جنایات

قسمت اول



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی رئیس قوه قضاییه

چکیده

قسامه دلیلی مختص جنایات است که در ردیف ادله معمول قرار نمی‌گیرد؛ به این معنا که در نظام حقوقی ایران پیش از انقلاب اسلامی و نظام‌های حقوقی دیگر کشورها مورد شناسایی قرار نگرفته است. این نوشتار ضمن شرح موادی از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که به تبیین مفهوم قسامه، نحوه اقامه و میزان اعتبار آن می‌پردازد، جنبه‌های مبهم این مواد قانونی را روشن می‌سازد و نتیجه می‌گیرد که اجرای قسامه در صلاحیت قاضی دادگاه است و صرفاً نسبت به محدوده لوث موجب اثبات است و جایگاه تمسک به آن، ایجاد ظن برای قاضی است که به نحو متعارف ایجاد شده است.

واژگان کلیدی: جنایت، قسامه، علم قاضی

درآمد

از جمله ادله اثبات در امور کیفری شامل اقرار، شهادت، سوگند و علم قاضی در فصل نخست از بخش پنجم کتاب اول قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (مواد ۱۶۰ تا ۲۱۳) با همین عنوان مورد بحث قرار گرفته است. فصل چهارم از کتاب قصاص به رغم عنوان آن (راه‌های اثبات جنایت) صرفاً به یکی از ادله اثبات قسامه است که منحصر به جنایات می‌باشد. منظور از قسامه، سوگندهایی است که در صورت نبود سایر ادله، حسب مورد شاکی برای اثبات جنایت و متهم برای دفع اتهام جنایت از خود به آن متمسک می‌شود. موضوع «قسامه» در قرآن کریم وارد نشده است؛ لیکن در روایات معتبر مورد تأکید ائمه معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است و بر این اساس، فقها «قسامه» را دارای مبنای روایی دانسته‌اند.

قانون‌گذار موضوع قسامه را در مواد ۳۱۲ تا ۳۴۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) پیش‌بینی کرده است و این مقاله به شرح و تبیین مواد مذکور می‌پردازد.

ماده ۳۱۲: «جنایات علاوه بر طرق مقرر در کتاب اول «کلیات» این قانون، از طریق قسامه نیز ثابت می‌شود.»

پیشینه‌تقنینی

ماده ۳۱۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جانشین ماده ۲۳۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که چنین مقرر می‌داشت: «راه‌های ثبوت قتل در دادگاه عبارتند از: ۱. اقرار ۲. شهادت ۳. قسامه ۴. علم قاضی.»

نکات مربوط به این ماده

۱. قسامه در اثبات مطلق جرایم کاربرد ندارد؛ بلکه صرفاً در اثبات «جنایات» می‌توان به آن تمسک نمود. این نکته

افزون بر این که در صدر ماده ۳۱۲ مورد تصریح قرار گرفته است، در تبصره ماده ۱۶۰ همین قانون به این شرح مورد توجه مقنن قرار گرفته است: «احکام و شرایط قسامه که برای اثبات یا نفی قصاص و دیه معتبر است مطابق مقررات مذکور در کتاب قصاص و دیات این قانون می‌باشد.»

اداره حقوقی قوه قضاییه بر منصوص بودن موارد اعمال قسامه تأکید نموده و به موجب یک نظر مشورتی^(۱) اظهار داشته است: «قسامه فقط در موارد منصوص قابل اعمال است». همچنین در نظریه مشورتی دیگری گفته شده است که «قسامه در موارد منصوص قابل اعمال است و در ماده ۲۳۹ به بعد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در خصوص قسامه راجع به معاونت در قتل مطلبی نیامده است. در نتیجه به نظر می‌رسد که قاضی رسیدگی کننده برای احراز مجرمیت باید به جمع‌آوری و کسب دلیل یا دلایل دیگر (غیر از قسامه) به نحوی که برای ایشان قناعت وجدانی حاصل آید اقدام کند»^(۲).

۲. جنایات قابل اثبات با دلیل قسامه اعم از عمدی و غیر عمدی است و قانون‌گذار در جای دیگر، ایراد ضرب را چنانچه با جرح همراه باشد، جایگاه تمسک به قسامه دانسته است. «با توجه به ماده ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ الحاقی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳ ایراد ضرب منجر به جرح می‌تواند از موارد لوث باشد، ولی ایراد ضربی که منتهی به جراحت نشود از موارد لوث نیست»^(۳) مع‌هذا گفته شده است که «ایراد ضرب از موارد لوث نمی‌باشد»^(۴). این در حالی است که به موجب نظر مشورتی دیگری^(۵)، قسامه به‌عنوان دلیل اثبات آثار معمولی حاصل از ضرب که غیر از جرح است شناسایی شده است: «طبق مواد ۲۰۸ و ۴۵۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، قسامه به طور مطلق به عنوان یکی

از ادله اثبات دیه عنوان شده؛ بنابراین هر جنایتی که منتهی به کبودی، سیاه‌شدگی و سرخ‌شدگی (تغییر رنگ) شود نیز با قسامه قابل اثبات است. شایان ذکر است که به تصریح ماده ۴۴۹ قانون مذکور، ارزش دیه غیر مقدر است و مقررات دیه مقدر در مورد ارزش نیز جریان دارد؛ مگر این که در این قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد».

۳. پرسش: چنانچه پرونده در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی مطرح رسیدگی باشد و بازپرس شرایط استناد به دلیل قسامه را فراهم بداند، تکلیف چیست؟

پاسخ: بررسی دلیل قسامه و احکام و شرایط آن در صلاحیت قاضی دادگاه کیفری است و مقامات قضایی دادرسی در صورت مواجهه با چنین موردی باید پرونده را بدون اظهار نظر ماهوی راجع به مجرمیت یا منع تعقیب به دادگاه صالح ارسال نمایند. مؤید این استدلال، موادی از کتاب قصاص^(۶) است که مشتمل بر واژه‌ی «قاضی» است و این اصطلاح چنانچه بدون قرینه استعمال شود، منصرف به قاضی دادگاه است.

اداره حقوقی قوه قضاییه در تأیید این نظر چنین اظهار نموده است: «... با توجه به این که قسامه موضوع مواد ۳۱۲ به بعد قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، در موارد لوث نزد قاضی دادگاه ذی‌صلاح اقامه می‌شود، بنابراین قاضی دادرسی اعم از دادیار یا بازپرس، اگر موضوع را از مصادیق لوث بداند و دلیل دیگری موجود نباشد، باید پرونده را بدون اظهار نظر راجع به مجرمیت یا منع تعقیب به دادگاه ذی‌صلاح ارسال کند و اتخاذ تصمیم در این خصوص با دادگاه خواهد بود»^(۷). این مرجع به موجب نظر مشورتی دیگری^(۸) چنین آورده است: «نظر به این که مقصود مقنن از اصطلاحات حاکم و قاضی در مبحث قسامه از قانون مجازات اسلامی قاضی دادگاه است نه

نکات مربوط به این ماده

۴. دلیل قسامه از سوی اطراف دعوی قابل استناد می‌باشد، زیرا فلسفه آن «اثبات یا نفی قصاص و دیه» است؛ بنابراین شاکی برای اثبات جنایت عمدی یا غیرعمدی و یا اثبات خصوصیات جنایت می‌تواند اقامه قسامه نماید. همین حق برای متهم موجود است و وی نیز برای رفع اتهام از خود می‌تواند به قسامه متوسل شود. در این خصوص گفته شده است که دادگاه نیز می‌تواند چنانچه لازم بداند، از شاکی یا متهم ارائه قسامه را بخواهد.^(۱)

ماده ۳۱۴: «لوث عبارت از وجود قرائن و اماراتی است که موجب ظن قاضی به ارتکاب جنایت یا نحوه ارتکاب از جانب متهم می‌شود».

پیشینه تقنینی

به عنوان متناظر با این ماده، می‌توان به ماده ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ اصلاحی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ اشاره نمود که چنین مقرر داشته بود: «هرگاه بر اثر قرائن و اماراتی و یا از هر طریق دیگری از قبیل شهادت یک شاهد یا حضور شخصی همراه با آثار جرم در محل قتل یا وجود مقتول در محل تردد یا اقامت اشخاص معین و یا شهادت طفل ممیز مورد اعتماد و یا امثال آن حاکم به ارتکاب قتل از جانب متهم ظن پیدا کند، مورد از موارد لوث محسوب می‌شود و در صورت نبودن بینه از برای مدعی، قتل یا جرح یا نوع آن‌ها به وسیله قسامه و به نحو مذکور در مواد بعدی ثابت می‌شود».

نکات مربوط به این ماده

۱. این ماده در مقام تعریف «لوث» به عنوان یکی از شرایط سه‌گانه لازم برای استناد به دلیل قسامه است و در واقع مکمل ماده ۳۱۳ می‌باشد.
۲. تفاوت این ماده با مواد مشابهی که در قوانین سابق مجازات اسلامی آمده بود،

۱. این ماده در مقام تعریف «قسامه» است و به نظر می‌رسد قانون‌گذار موفق به ارائه‌ی تعریف جامعی از آن شده است.

۲. محتوای این ماده از متون فقهی اقتباس شده است و از جمله در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در شرح دلیل قسامه چنین وارد شده است: «برای ثابت شدن جرم قتل سه راه موجود است: اول، اقرار قاتل و آن با شرایطی که دارد یک‌بار کافی است؛ دوم، بینه دو شاهد عادل مرد اگر موجب قصاص باشد و یا زن و یک مرد اگر موجب دیه باشد؛ سوم، قسامه و آن در جایی است که قرائن و امارات دلالت کند که فلانی قاتل است، ولی متهم اقرار نکند و شاهدانی نیز نباشند که شهادت دهند» (قمی، ۱۴۰۹: ۴۶۲/۵).

۳. بر اساس ماده ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) برای استناد به دلیل قسامه اجتماع سه شرط لازم است: نخست، فقد دلیل دیگری بر جرم؛ به این معنا که هیچ یک از ادله اثبات جرایم اعم از اقرار، شهادت و علم قاضی در پرونده حاصل نشده باشد؛ دوم، متهم منکر جنایت انتسابی باشد؛ چرا که در غیر این صورت، دلیل اقرار حاصل است و جایی برای مراجعه به قسامه نمی‌ماند؛ سوم، مقام قضایی حالت «لوث» را محقق بداند. در صورت اجتماع این شرایط سه‌گانه، دلیل قسامه در اثبات یا نفی اصل جنایت یا اثبات یا نفی خصوصیات جنایت قابل استناد است. ماده ۳۲۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در این باره چنین مقرر می‌دارد: «قسامه فقط نسبت به مقداری که لوث حاصل شده است، موجب اثبات می‌شود و اثبات خصوصیات جنایت از قبیل عمد، شبه عمد، خطا، مقدار جنایت و شرکت در ارتکاب جنایت یا انفراد در آن نیازمند حصول لوث در این خصوصیات است».

قاضی مرحله تحقیقات مقدماتی نظیر دادیار، بازپرس و دادستان؛ قضات دادسرا به محض احراز موارد لوث بدون اظهار نظر به مجرمیت یا منع تعقیب، باید پرونده را برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم به دادگاه ذیصلاح ارسال دارند». این مرجع مشورتی قضات، استدلال دیگری بر این امر نیز ارائه داده و طی یک نظر مشورتی^(۱) چنین آورده است: «نظر به این که اتیان سوگند و انجام مراسم قسامه از ادله اثبات جرم و اخذ تصمیم و اصدار حکم از ناحیه دادگاه است و دادسرا فقط مکلف به اصدار کیفرخواست می‌باشد؛ علی‌هذا دادسرا فاقد صلاحیت در مورد اتیان سوگند و انجام مراسم قسامه است». همچنین است نظر مشورتی شماره ۷/۳۸۴۴ مورخ ۱۳۸۳/۵/۱۸ همان مرجع که چنین آورده است: «با عنایت به تصریح ماده ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ به این که حصول ظن برای حاکم بر ارتکاب قتل توسط متهم موجب می‌شود که مورد از موارد لوث گردد و توجه به این که حاکم آن کسی است که صلاحیت اصدار حکم را داشته باشد و التفات به این که قضات دادسرا فاقد چنین ویژگی هستند، دادسرا مرجع اجرای قسامه نبوده بلکه محاکم قضایی مرجع اجرای آن می‌باشند».

ماده ۳۱۳: «قسامه عبارت از سوگندهایی است که در صورت فقدان ادله دیگر غیر از سوگند منکر و وجود لوث، شاکی برای اثبات جنایت عمدی یا غیرعمدی یا خصوصیات آن و متهم برای دفع اتهام از خود اقامه می‌کند».

پیشینه تقنینی

قوانین کیفری پیشین تعریفی از قسامه ارائه نداده‌اند و لذا باید گفت رویکرد قانون‌گذار جدید دائر بر ارائه تعریفی از قسامه به عنوان یک دلیل، نوآوری محسوب می‌شود.

در این است که قانون‌گذار جدید با ارائه تعریفی از لوث، خود را از ارائه مصادیق بی‌نیاز ساخته است؛ در حالی که قوانین سابق به بیان مصادیق «لوث» اکتفا کرده بود و این مصادیق در مواد ۲۴۰،^(۱۱) ۲۴۱،^(۱۲) ۲۴۲،^(۱۳) ۲۴۶^(۱۴) و ۲۵۶^(۱۵) قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) آمده بود.

۳. بر اساس این ماده، مطلق قراین و امارات برای تحقق لوث کفایت نمی‌کند؛ بلکه لازم است که قراین و امارات به دست آمده، برای قاضی ظن‌آور باشد.

۴. پرسش: با عنایت به این که کتب فقهی به ذکر مصادیق لوث پرداخته است، آیا می‌توان گفت که لوث منحصر در آن مصادیق است و موارد خارج از آن را نمی‌توان مصداق لوث تلقی نمود؟

پاسخ: به نظر می‌رسد موارد مذکور در کتب فقهی^(۱۶) تنها از باب تمثیل است و معنای حصر از آن قابل استنباط نیست؛ زیرا تشخیص لوث امری موضوعی است که توسط قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده صورت می‌گیرد. یکی از حقوقدانان که فقیه نیز می‌باشد، در تأیید این دیدگاه چنین توضیح داده است: «بر خلاف فقهای اهل سنت که برای لوث موارد حصری ذکر کرده‌اند، از نظر فقهای شیعه هر جا که ظن غالب بر وجود قتل باشد، از موارد لوث است. نمونه‌هایی که آنان برای لوث می‌آورند از موارد تمثیلی است؛ یعنی چنانچه قاضی هر موردی را با ظن غالب قتل بداند، می‌تواند لوث دانسته و به قسامه متوسل شود» (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۳۱۸/۴).

برخی آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور بر این نکته دلالت دارند و از جمله رأی اصراری شماره ۵۰ مورخ ۱۳۷۲/۹/۲۳ ردیف ۱۹/۷۲ قابل اشاره است که مطابق آن: «نظر به این که وقوع قتل حسب محتویات پرونده مسلم است و متهم به حضور در محل واقعه صراحتاً و به دفعات

اقرار دارد و اولیای دم نیز مشارالیه را قاتل معرفی و درخواست صدور حکم به قصاص کرده‌اند و با توجه به این که علاوه بر اقربای مقتول، شهود دیگری مصدوم شدن مقتول را به وسیله قاتل تأیید نموده‌اند و اظهارات آنان با مندرجات گزارش معاینه جسد و سایر اوراق پرونده مطابقت دارد و تعارض و تناقض مؤثری در این خصوص مشهود نیست و قراین و امارات ظنیه بلامعارض در حدی که حداقل موضوع داخل در باب لوث و شمول مقررات و ترتیبات قسامه شود در پرونده منعکس و غیر قابل تردید می‌باشد، حکم شعب ۳۷ دادگاه کیفری یک تبریز که بدون توجه به مراتب مرقوم و اوضاع و احوال و واقعیات منعکسه صادر گردیده مخدوش است و به اتفاق آراء نقض می‌گردد». همچنین رأی اصراری شماره ۵۲ مورخ ۱۳۷۲/۹/۲۵ همان مرجع قابل توجه است که مطابق آن: «حکم تجدید نظر خواسته صحیح نیست؛ زیرا با تحقیقاتی که در پرونده به عمل آمده، قراین ظنیه قوی علیه متهم وجود دارد و دادگاه به مسئله لوث توجه نکرده است؛ به علاوه در مسئله مدعی و منکر هم اگر اولیای دم به قسم متهم اعتماد نکرده باشند، این امر مجوز برائت متهم نمی‌شود».

۵. پرسش: قرائن و امارات موجب ظن برای چه کسی باید حادث گردد تا بتوان «لوث» را محقق دانست؟ به تعبیر دیگر، آیا همین میزان که محنی علیه یا اولیای دم حسب مورد ظن به وقوع جنایت توسط فرد یا افراد خاصی داشته باشند، می‌توان قاتل به تحقق لوث شد؟

پاسخ: در بعضی از کتب فقهی، وجود قراین و امارات ظن‌آور برای ولی مقتول (با جمیع شرایط دیگر) لازم دانسته شده است؛ به عنوان مثال، گفته شده است: «قسامه جایی است که قرائن و امارات دلالت کند که فلانی قاتل است، ولی متهم

اقرار نکند و شاهدانی نیز نباشند که شهادت دهند، اما سابقه دشمنی و ارباب و بودن آلت قتل در دست متهم و خون‌آلود بودن جامه او و مانند آن که در شرع آن را لوث گویند موجود باشد و برای ولی مقتول از آن قراین علم حاصل شود که قاتل کیست، ولی قاضی نمی‌تواند حکم به قصاص کند مگر با قسامه» (همان: ۴۶۲).

به رغم نظر پیش‌گفته، به نظر می‌رسد تحقق لوث باید نزد قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده ملاک قرار گیرد؛ زیرا اوست که حکم به قسامه می‌کند و بالطبع باید شرایط تحقق قسامه از جمله لوث نیز نزد او مسلم باشد. قانون‌گذار در ماده ۳۱۴ همین موضع را پذیرفته است.

۶. پرسش: معیار ایجاد ظن برای قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده، نوعی است یا شخصی؟ به دیگر سخن، آیا قرائن و امارات موجود در پرونده باید به صورت نوعی و متعارف موجب ایجاد ظن گردد یا این که ملاک صرفاً ایجاد ظن برای قاضی پرونده است؟

پاسخ: قرائن و اماراتی می‌تواند موجب ثبوت لوث باشد که برای هر قاضی که به پرونده رسیدگی می‌کند به صورت متعارف ایجاد ظن نماید. به بیان ساده‌تر، همان گونه که در بحث از علم قاضی، قانون‌گذار ملاک نوعی را به رسمیت شناخته است، در موضوع لوث نیز معیار نوعی باید مورد توجه قرار گیرد و بر مبنای آن عمل شود. اشاره‌ی قانون‌گذار در تبصره ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱۷) به «قرائن و امارات نوعاً علم‌آور» را می‌توان مؤیدی بر این استدلال دانست.

۷. با وجود قرائن معارض، موضوع لوث منتفی است. هیئت عمومی دیوان عالی کشور به موجب رأی اصراری شماره ۲ مورخ ۱۳۷۵/۲/۲۵ در این خصوص چنین اظهار داشته است: «در برگ معاینه جسد، پزشک قانونی علت مرگ مقتول

پیشینه تقنینی

این ماده متناظر با ماده ۲۴۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ اصلاحی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ است که چنین مقرر داشته بود: «در صورت نبودن قرائن موجب ظن به انتساب قتل، صرف حضور مدعی علیه هنگام قتل در محل واقعه از مصادیق لوث محسوب نمی‌شود و مدعی علیه با ادای یک سوگند تبرئه می‌گردد».



در صورت اقامه دلیل از جانب متهم بر نفی اتهام، قاضی نسبت به بی‌گناهی متهم قطع پیدا می‌کند و بدیهی است که قطع حاصل شده برای قاضی زایل کننده ظن ناشی از لوث خواهد بود؛ زیرا این قطع میدان واقعیت است و قاضی را به واقعیت امر رسانده است. بر این اساس دیگر جایی برای ثبوت لوث و استناد به دلیل قسامه باقی نمی‌ماند.

نکات مربوط به این ماده

۱. حکم مندرج در ماده ۳۱۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در واقع مکمل حکم موضوع ماده ۳۱۴ همین قانون و به عنوان یکی از مصادیق نوعی بودن قرائن و امارات موجب ظن است. توضیح این که قانون گذار به برخی مصادیقی که نوعاً نمی‌تواند ظن آور باشد تصریح نموده است تا از این طریق به تشخیص قاضی کمک کند. صرف حضور فرد در محل وقوع جنایت بدون این که هیچ‌گونه قراین و امارات نوعاً ظن آور مبنی بر ارتکاب جنایت توسط او موجود باشد را نمی‌توان لوث محسوب کرد و در این فرض نمی‌توان به دلیل قسامه استناد نمود.

۲. پرسش: چنانچه در مرحله تحقیقات مقدماتی که پرونده در دادسرا مفتوح است، حضور فرد در محل وقوع جنایت

را خون‌ریزی مغزی ناشی از ضربه جسم سخت به طرف راست سر تشخیص داده و به حکایت محتویات پرونده، در نزاعی که مقتول مصدوم شده، «الف» و فرزندش «ب» هر دو شرکت داشته‌اند. این که ضربه به وسیله کدام یک از آنان و یا شخص دیگر به سر مصدوم اصابت نموده، مختلف بیان شده است؛ احدی از فرزندان مقتول که مدعی است ناظر واقعه بوده، در شکایتی که به دادگاه حقوقی دو نموده نوشته «پدرم را «الف» که پدر «ب» می‌باشد مصدوم نموده و به بیمارستان همدان اعزام شده و در صورت بروز عواقب، «الف» متهم می‌باشد». وی در بازجویی نزد مأمورین انتظامی، ابتدا ضارب پدرش را فرد «الف» معرفی کرده، لیکن در سؤال دیگری که بعداً ذیل همان برگ بازجویی از او شده، اظهار داشته حالا متوجه شدم که «الف» پدرم را گرفته و «ب» با چوب و شانه آهنی زده است. دو نفر که به عنوان شاهد از آنان تحقیق شده، به نقل قول از دیگران، یکی «الف» را ضارب و دیگری «الف» و «ب» (هر دو) را ضارب دانسته است. ذیل گزارش مأمورین انتظامی آمده است: با تحقیقاتی که به طور غیر محسوس به عمل آمده است، مقتول توسط «الف» به قتل رسیده است. در مقابل عمده کسانی که از آنان تحقیق به عمل آمده و همچنین اولیای دم «ب»، فرزند «الف» را قاتل می‌دانند و متهمان که منکر ارتکاب قتل و معاونت در قتل هستند، اظهار می‌دارند که چوب «ج» (که به نیت زدن «الف» فرود آمد، اشتباهاً به سر مقتول اصابت نموده است. با عنایت به تعارضی که در قرائن و امارات مذکور وجود دارد، مورد از موارد لوث نیست و قسامه حجیت ندارد».



ماده ۳۱۵: «فقدان قرائن و امارات موجب ظن و صرف حضور فرد در محل وقوع جنایت، از مصادیق لوث محسوب نمی‌شود و او با ادای یک سوگند تبرئه می‌گردد».

محرز شود، ولی قرائن و امارات ظن آوری بر انتساب جنایت به او موجود نباشد، آیا مقام قضایی رسیدگی کننده به پرونده در دادسرا اعم از بازپرس و دادیار می‌توانند با ادای سوگند از جانب متهم او را آزاد نمایند؟

پاسخ: همچنان که ذیل ماده ۳۱۲ ذکر شد، به نظر می‌رسد که اجرای مراسم تحلیف موضوع ماده ۳۱۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) و احراز احکام و شرایط آن با قاضی دادگاه کیفری است و مقامات قضایی دادسرا در صورت برخورد با چنین موردی، باید پرونده را بدون اظهار نظر ماهوی به دادگاه صالح ارسال نمایند. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز این دیدگاه را تأیید کرده و چنین اظهار عقیده نموده است: با توجه به عبارت «و او با ادای سوگند تبرئه می‌گردد» مذکور در قسمت اخیر ماده ۳۱۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، در موارد شمول این ماده و نیز در فرض سؤال، پرونده باید بدون صدور قرار جلب به دادرسی جهت ادای سوگند و صدور حکم مقتضی به دادگاه ارسال شود.^(۱۸)

۳. در خصوص مبنای الزام فردی که در محل وقوع جنایت حضور داشته به ادای یک سوگند برای تبرئه، گفته شده است که این مورد از شمول لوث خارج است، اما صرف حضور فرد در محل جنایت، او را بیش از دیگران در مظان ارتکاب جنایت قرار می‌دهد و لذا از نظر قانون گذار، اصل برائت در مورد او مصداق ندارد. پس چنانچه متهم مدعی بی‌گناهی خود است، باید با ادای یک سوگند آن را به اثبات برساند «آقایی‌نیا، ۱۳۹۴: ۱۷۶».

۴. در این خصوص که آیا اقامه قسامه حق مدعی است یا آن که دادگاه نیز می‌تواند در این خصوص رأساً اقدام نماید؛ باید قائل به عدم جواز ورود دادگاه در این مورد شد؛ زیرا قصاص و دیه حق الناس است و در موارد لوث، دلیل یا دلایل علم‌آور بر قتل موجود

نیست تا قاضی از باب نظم عمومی مکلف به ورود باشد. البته دادگاه می‌تواند مدعی را در این خصوص ارشاد نماید. اداره حقوقی قوه قضاییه به‌طور ضمنی در این خصوص اعلام نظر نموده و چنین مرقوم داشته است: «... به عبارت دیگر قسامه در امور کیفری از ادله اثبات دعوی است و با توجه به ماده ۲۴۴ قانون اصلاح موادی از قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) که مقرر داشته «... مدعی باید اقامه قسامه کند و در صورت امتناع از اقامه قسامه، می‌تواند از مدعی علیه مطالبه قسامه نماید...» در صورتی که مدعی نه قسامه را اجرا کند و نه اجرای آن را از مدعی علیه بخواهد، قسامه از عداد دلایل خارج می‌شود و دادگاه ملزم است با توجه به مندرجات پرونده اتخاذ تصمیم نماید»^(۱۹)

ماده ۳۱۶: «مقام قضایی موظف است در صورت استناد به قسامه، قرائن و امارات موجب لوث را در حکم خود ذکر کند. مواردی که سوگند یا قسامه توسط قاضی رد می‌شود مشمول این حکم است.»

پیشینه تقنینی

این ماده در قوانین سابق مشابهی ندارد و وضع آن از ابداعات و نوآوری‌های مطلوب قانون‌گذار جدید در جهت رفع خلأ موجود در قوانین پیشین محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱. همان‌گونه که قاضی به هنگام استناد به علم خود، مکلف است در حکم به قرائن و امارات علم‌آور تصریح کند؛^(۲۰) همچنین لازم است که در حکم نفیاً یا اثباتاً در مورد قرائن و امارات ظن‌آور نیز اظهار نظر نماید و حسب مورد قید کند که قرائن و امارات موجود در پرونده چگونه او را به ظن بر ارتکاب جنایت توسط متهم رسانیده است (اظهار نظر اثباتی)؛ در مواردی هم که قرائن و امارات موجود در پرونده موجب ظن برای

قاضی نشده است، باید توجیه نماید که چرا از قرائن و امارات موجود چنین ظنی حاصل نگردیده است (اظهار نظر منفی).

۲. عدم ذکر قرائن و امارات موجب لوث در حکم، از موجبات نقض آن در مراجع قضایی عالی خواهد بود.^(۲۱)

ماده ۳۱۷: «در صورت حصول لوث، نخست از متهم، مطالبه دلیل بر نفی اتهام می‌شود. اگر دلیلی ارائه شود، نوبت به قسامه شاکی نمی‌رسد و متهم تبرئه می‌گردد. در غیر این صورت با ثبوت لوث شاکی می‌تواند اقامه قسامه کند یا از متهم درخواست قسامه نماید.»

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و اصلاحی مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ شده است که این‌گونه اشعار داشته بود: «هرگاه مدعی علیه برای تبرئه خود بینه اقامه کند لوث محقق نمی‌شود و تبرئه می‌گردد.»

نکات مربوط به این ماده

۱. مفاد این ماده مبنای روایی دارد و برگرفته از متون فقهی است؛ توضیح این که «از نظر شیعه چنانچه قتل از موارد لوث تشخیص داده شود، از متهم خواسته می‌شود که برای برائت خویش دلیل بیاورد و اگر او نتوانست دلیلی بر برائت خویش ارائه دهد، از اولیای دم خواسته می‌شود که قسامه را اجرا کنند. اگر اولیای دم قسامه را اجرا نمودند، ادعای آنان ثابت تشخیص داده می‌شود و اگر از ادای قسامه امتناع ورزند، از متهم خواسته می‌شود که به منظور اثبات برائت خویش اقامه قسامه نماید. چنانچه قسامه را اجرا کرد، تبرئه می‌شود. در غیر این صورت، به پرداخت دیه محکوم می‌شود» (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۳۲۲/۴).

۲. در صورت اقامه دلیل از جانب متهم بر

نفی اتهام، قاضی نسبت به بی‌گناهی متهم قطع پیدا می‌کند و بدیهی است که قطع حاصل شده برای قاضی زایل‌کننده ظن ناشی از لوث خواهد بود؛ زیرا این قطع میدان واقعیت است و قاضی را به واقعیت امر رسانده است. بر این اساس دیگر جایی برای ثبوت لوث و استناد به دلیل قسامه باقی نمی‌ماند.

۳. قسامه یا سوگند صرفاً حقوق شاکی را اثبات می‌کند و ارتباطی به جنبه عمومی جرم ندارد. اداره حقوقی قوه قضاییه در این خصوص اعلام داشته است: «مستنبط از مواد ۲۰۷ و ۲۰۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) آن است که در فرض سؤال، جنبه عمومی جرم منتفی است و صرفاً حقوق شاکی با سوگند یا قسامه اثبات می‌شود»^(۲۲)

۴. جایگاه اقامه قسامه یا نکول از آن توسط متهم، با همین بحث در خصوص سوگند متفاوت است؛ به این شرح که نکول متهم از سوگند در مواردی است که دلیل یا قرائنی علیه او موجود نیست و قسم متوجه متهم است؛ در حالی که نکول از قسامه در فرضی محقق است که قرائن ظنی علیه او موجود است و شاکی هم متقاضی اقامه قسامه از ناحیه متهم است اما متهم چنین ننماید.^(۲۳)

ماده ۳۱۸: «اگر شاکی اقامه قسامه نکند و از مطالبه قسامه از متهم نیز خودداری ورزد، متهم در جنایات عمدی با تأمین مناسب و در جنایات غیرعمدی بدون تأمین آزاد می‌شود لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی باقی می‌ماند.

تبصره. در مواردی که تأمین گرفته می‌شود، حداکثر سه ماه به شاکی فرصت داده می‌شود تا اقامه قسامه نماید یا از متهم مطالبه قسامه کند و پس از پایان مهلت از تأمین اخذ شده رفع اثر می‌شود.»

پیشینه تقنینی

این ماده در قوانین سابق مجازات اسلامی مشابهی ندارد و وضع آن از ابداعات و نوآوری‌های مطلوب قانون‌گذار جدید در جهت رفع خلأ قوانین سابق محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱. دادگاه اختیاری در ارجاع قسامه به متهم ندارد و حق اقامه قسامه یا مطالبه آن از متهم، برای شاکی است. اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب نظر مشورتی شماره ۷/۹۲۰ مورخ ۱۳۹۵/۴/۲۱ در این خصوص چنین اظهار نظر کرده است: «۱- در صورت حصول لوث و نبودن دلیلی بر رفع اتهام از متهم، با توجه به ماده ۳۱۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) شاکی برای اقامه قسامه یا درخواست قسامه از متهم احضار می‌شود. در صورت عدم حضور شاکی و نداشتن عذر موجه مطابق ماده ۳۱۸ همان قانون، متهم در جنایات عمدی با تأمین مناسب و در جنایات غیرعمدی بدون تأمین مناسب آزاد می‌شود؛ لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی باقی می‌ماند و در مواردی که متهم با صدور قرار تأمین کیفری آزاد می‌شود، چنانچه شاکی نسبت به اقامه قسامه یا درخواست آن از متهم طبق تبصره ماده اخیرالذکر ظرف سه ماه اقدام نکند، از تأمین رفع اثر می‌شود؛ ۲- در فرض فوق چنانچه متهم به علت صدور قرار تأمین کیفری در بازداشت باشد، اگر جنایت غیرعمدی باشد باید بلافاصله با الغاء تأمین آزاد شود و در جنایات عمدی، در صورت عدم اقامه قسامه توسط شاکی یا عدم درخواست آن از متهم پس از سه ماه، قرار تأمین لغو و متهم آزاد خواهد شد؛ ۳- در هر حال، حق شاکی برای اقامه قسامه یا درخواست آن از متهم بعد از سه ماه نیز باقی است و موجبی برای اسقاط آن نمی‌باشد».

۲. ماده ۳۱۸ قانون مجازات اسلامی و تبصره آن در جهت جلوگیری از بلا تکلیف ماندن متهم در فرض عدم اقامه قسامه از جانب شاکی و همچنین عدم رد آن به متهم وضع شده است؛ توضیح این که در زمان حاکمیت قوانین سابق مجازات اسلامی، در صورتی که شاکی اقامه قسامه نمی‌کرد و آن را به متهم نیز رد نمی‌نمود، تکلیف دادگاه نسبت به آزاد نمودن متهم با اخذ تأمین و یا آزادی بدون قید وی مشخص نشده بود. قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) به درستی این خلأ را مرتفع نموده و آزادی متهم در فرض مذکور را در جنایات عمدی با اخذ تأمین مناسب و در جنایات غیرعمدی بدون اخذ تأمین الزامی دانسته است. همچنین در جنایات عمدی که تأمین گرفته می‌شود، حداکثر سه ماه به شاکی فرصت داده شده تا اقامه قسامه نماید یا از متهم مطالبه قسامه کند. چنانچه پس از پایان مهلت مذکور، شاکی همچنان اقدامی نکند، از تأمین اخذ شده رفع اثر خواهد شد.



چنانچه شاکی از اقامه قسامه امتناع کند و از متهم مطالبه قسامه نماید، عدم حضور وی در مراسم اجرای قسامه، مؤثر در موضوع نیست. دادگاه قسامه را اجرا و براساس آن حکم صادر می‌کند. در این فرض همچنین عدم حضور متهم در مراسم اقامه قسامه از سوی شاکی تاثیری در اجرای قسامه ندارد.

۳. عدم تعیین تکلیف از ناحیه شاکی در مهلت سه ماهه مذکور در ماده ۳۱۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، موجب سقوط حق شاکی در این راستا نمی‌باشد.^(۲۴)

۴. رفع اثر از تأمین مأخوذه مذکور در قسمت اخیر تبصره ماده مورد بحث، به

دستور دادگاه رسیدگی کننده به پرونده صورت می‌پذیرد. همچنین اقدام دادگاه در رفع اثر از تأمین در راستای حکم قانون‌گذار است و لذا منوط به درخواست متهم نمی‌باشد.

۵. دادگاه در فرض الزام به اخذ تأمین باید معیارهای مذکور در ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری^(۲۵) را مورد توجه قرار دهد. به تعبیر دیگر، تأمین مناسب موضوع این ماده تأمین است که بر اساس ملاک‌های مذکور در مقرر اخیر اخذ شده باشد.

۶. پرسش: در فرض عدم اقامه قسامه از جانب شاکی و نیز عدم رد آن به متهم، آیا دادگاه باید پرونده را تا زمان اعلام تصمیم از جانب شاکی مفتوح بگذارد یا این که مکلف است دستور بایگانی شدن پرونده را تا زمان مراجعه و تعیین تکلیف از ناحیه شاکی صادر نماید؟

پاسخ: به نظر می‌رسد بایگانی کردن پرونده تا زمان مراجعه شاکی به دادگاه جهت اجرای قسامه یا رد آن به متهم بلامانع است و نیازی به تعیین وقت احتیاطی نیست؛ زیرا مفتوح ماندن پرونده به معنای بلا تکلیف بودن آن است و مشخص نیست که شاکی تا چه زمانی ممکن است به شعبه مراجعه کند. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز هم‌سو با این دیدگاه، این‌گونه اظهار نموده است: «از ظاهر ماده ۳۱۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) خصوصاً عبارت ذیل آن «لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی باقی می‌ماند» چنین استنباط می‌شود که پرونده با دستور دادگاه تا مراجعه شاکی برای اجرای قسامه یا مطالبه آن از متهم بایگانی می‌شود».^(۲۶)

۷. چنانچه شاکی از اقامه قسامه امتناع کند و از متهم مطالبه قسامه نماید، عدم حضور وی در مراسم اجرای قسامه، مؤثر در موضوع نیست. دادگاه قسامه را اجرا

و بر اساس آن حکم صادر می‌کند. در این فرض همچنین عدم حضور متهم در مراسم اقامه قسامه از سوی شاکی تأثیری در اجرای قسامه ندارد. اداره حقوقی قوه قضاییه در تأیید این نظر چنین آورده است: «۱- چنانچه شاکی از اقامه قسامه امتناع کرده و از متهم مطالبه قسامه کند؛ عدم حضور شاکی تأثیری در اجرای قسامه نداشته و دادگاه قسامه را اجرا و بر اساس آن حکم صادر می‌کند. ولی اگر شاکی از

متهم مطالبه قسامه نکند، علی‌رغم حضور متهم، دادگاه حق ندارد رأساً وی را سوگند دهد. امتناع شاکی از اقامه قسامه و عدم مطالبه آن از متهم، موجب اعمال مقررات ماده ۳۱۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ است؛ ۲- اگر شاکی در جلسه اجرای قسامه حاضر شود و متهم علی‌رغم ابلاغ تاریخ جلسه، در جلسه اجرای قسامه حاضر نشود، دادگاه قسامه را اجرا می‌کند»^(۳۷).

کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قرائن و امارات که نوعاً علم‌آور باشند می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد. در هر حال مجرد علم استنباطی که نوعاً موجب یقین قاضی نمی‌شود، نمی‌تواند ملاک صدور حکم باشد.

۱۸. نظر مشورتی شماره ۷/۹۵/۴۶۸ مورخ ۱۳۹۵/۳/۴.
۱۹. نظر مشورتی شماره ۷/۲۳۲ مورخ ۱۳۸۳/۲/۹ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۲۰. ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «... در مواردی که مستند حکم علم قاضی است، وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به‌طور صریح در حکم قید کند»؛ ماده ۲۱۲ همان قانون: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد، اگر علم بین باقی بماند، آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر رأی صادر می‌کند...».

۲۱. رجوع کنید به: رأی شماره ۱۷۹ مورخ ۱۳۷۱/۳/۱۰ صادره از شعبه بیستم دیوان عالی کشور.
۲۲. نظر مشورتی شماره ۷/۳۱۰۱ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۷.
۲۳. نظر مشورتی شماره ۷/۵۶۴ مورخ ۱۳۹۳/۳/۱۲: «نکول از سوگند وقتی است که دلیل یا قرائنی علیه متهم وجود ندارد و متهم منکر دخالت در وقوع جرم است و قانوناً قسم متوجه اوست (مانند دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم که با سوگند اثبات می‌شود) ولی متهم از سوگند امتناع می‌کند، اما نکول از قسامه وقتی است که قرائن ظنی علیه متهم وجود دارد و از موارد لوث محسوب می‌شود و طبق ماده ۳۱۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ شاکی از متهم درخواست قسامه می‌کند در چنین صورتی اگر متهم از قسامه نکول کند. طبق ماده ۳۱۹ قانون مذکور به پرداخت دیه محکوم می‌شود».

۲۴. بند ۳ همان نظر مشورتی: «... در هر حال، حق شاکی برای اقامه قسامه یا درخواست آن از متهم بعد از سه ماه نیز باقی است و موجبی برای اسقاط آن نیست...».

۲۵. ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری: «قرار تأمین و نظارت قضایی باید مستدل و موجه و با نوع و اهمیت جرم، شدت مجازات، ادله و اسباب اتهام، احتمال فرار یا مخفی شدن متهم و از بین رفتن آثار جرم، سابقه متهم، وضعیت روحی و جسمی، سن، جنس، شخصیت و حیثیت او متناسب باشد. تبصره- اخذ تأمین نامتناسب موجب محکومیت انتظامی از درجه چهار به بالا است».

۲۶. نظر مشورتی شماره ۷/۹۳/۵۸۶ مورخ ۱۳۹۳/۳/۱۳ اداره امور حقوقی قوه قضاییه.
۲۷. نظر مشورتی شماره ۷/۱۷۴۶ مورخ ۱۳۹۲/۷/۲۸.

فهرست منابع:

- ۱- آقایی‌نیا، حسین، **جرایم علیه اشخاص**، تهران: انتشارات میزان، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۴.
- ۲- قمی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، **من لا یحضره الفقیه**، برگردان: علی‌اکبر غفاری، جلد پنجم، تهران: نشر صدوق، چاپ نخست، ۱۴۰۹ هجری قمری.
- ۳- محقق داماد، سید مصطفی، **قواعد فقه**، جلد چهارم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ هجری قمری.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نظر مشورتی شماره ۷/۹۵۲ مورخ ۱۳۶۲/۶/۳۰.
۲. نظر مشورتی شماره ۷/۲۴۹۹ مورخ ۱۳۸۶/۴/۱۸ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۳. نظر مشورتی شماره ۷/۵۸۷۶ مورخ ۱۳۸۸/۹/۲۲ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۴. نظر مشورتی شماره ۷/۵۲۹۱ مورخ ۱۳۷۳/۸/۱ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۵. نظر مشورتی شماره ۷/۱۸۶۱ مورخ ۱۳۹۲/۹/۲۴ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۶. ماده ۳۱۴: «لوث عبارت از وجود قرائن و اماراتی است که موجب ظن قاضی به ارتکاب جنایت یا نحوه ارتکاب از جانب متهم می‌شود».
- ماده ۳۱۶: «مقام قضایی موظف است در صورت استناد به قسامه، قرائن و امارات موجب لوث را در حکم خود ذکر کند. مواردی که سوگند یا قسامه توسط قاضی رد می‌شود، مشمول این حکم است».
۷. نظر مشورتی شماره ۷/۹۶/۵۸۰ مورخ ۱۳۹۴/۳/۵ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۸. نظر مشورتی شماره ۷/۴۹۵۵ مورخ ۱۳۸۲/۶/۲۴ اداره حقوقی قوه قضاییه.
۹. نظر مشورتی شماره ۷/۱۳۴۱ مورخ ۱۳۸۳/۴/۲۱. همچنین بنگرید به نظر مشورتی شماره ۷/۹۰۹۲ مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۳ اداره حقوقی قوه قضاییه: «مقصود مقنن از کاربرد اصطلاحات حاکم و قاضی در مواد قانونی مبحث قسامه از قانون مجازات اسلامی، قاضی دادگاه است نه قضات تحقیق و دادیار یا بازپرس و دادستان».
۱۰. نظر مشورتی شماره ۷/۵۳۶۳ مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۱۵ اداره حقوقی قوه قضاییه: «اجرای قسامه در موارد لوث احتیاج به تقاضای مدعی علیه ندارد».
۱۱. ماده ۲۴۰: «هرگاه ولی دم مدعی قتل عمد شود و یکی از دو شاهد عادل به قتل عمد و دیگری به اصل قتل شهادت دهد و متهم قتل عمد را انکار کند، در صورتی که موجب ظن برای قاضی باشد این قتل از باب لوث محسوب می‌شود و مدعی باید قتل عمد را با اقامه قسامه ثابت کند».
۱۲. ماده ۲۴۱: «هرگاه یکی از دو مرد عادل شهادت به قتل به وسیله متهم دهد و دیگری به اقرار متهم به قتل شهادت دهد، قتل ثابت نمی‌شود و چنانچه موجب ظن برای قاضی باشد، مورد از موارد لوث خواهد بود».
۱۳. ماده ۲۴۲: «در صورتی که قرائن و نشانه‌های ظنی معارض یکدیگر باشند، مورد از موارد لوث محسوب نمی‌گردد».
۱۴. ماده ۲۴۶: «هرگاه مدعی علیه برای تبرئه خود بینه اقامه کند لوث محقق نمی‌شود و تبرئه می‌گردد».
۱۵. ماده ۲۵۶: «هرگاه کسی را در محلی کشته بیابند و ولی مقتول مدعی شود که شخص معینی از ساکنان آن محل وی را به قتل رسانده است، مورد از موارد لوث می‌باشد. در این صورت چنانچه حضور مدعی علیه هنگام قتل در محل واقعه ثابت شود دعوی ولی با قسامه پذیرفته می‌شود. تبصره - چنانچه مدعی علیه حضور خود را هنگام قتل در محل واقعه انکار نماید، ادعای او با سوگند پذیرفته می‌شود».
۱۶. از جمله مواردی که در بند ۳ ذیل ماده ۳۱۴ از قول شهید ثانی ذکر شده است.
۱۷. تبصره ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «مواردی از قبیل نظریه

آثار و احکام وکالت



مهدی الله‌یاری، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی قم
سید محمدمهدی احمدی، دکتری فقه و مبانی حقوق

چکیده

مورد وکالت تصرفی قانونی است که وکیل با دیگری (موکل) منعقد می‌کند و تعهداتی را برای وکیل حسب اختیارات اعطایی از سوی موکل ایجاد می‌نماید و برای موکل نیز تعهداتی از قبیل پرداخت دستمزد در صورتی که وکالت با مزد باشد و تأدیه مخارج اجرای وکالت فراهم می‌نماید. این مقاله با بررسی ماهیت عقد وکالت و آثار آن، تفاوت وکالت و اذن و تعهدات وکیل و موکل را مورد بررسی قرار داده و رابطه وکالت‌نامه با آثار وکالت را به بحث می‌گذارد. واژگان کلیدی: عقد وکالت، وکالت‌نامه، وکیل، موکل، تصرف، اذن

درآمد

به موجب عقد وکالت، وکیل اختیار پیدا می‌کند که به نمایندگی از موکل با دیگران معامله کند؛ بنابراین گفته شده است که اثر وکالت به دو طرف عقد محدود نمی‌شود، بلکه شخص طرف معامله هم باید در نظر گرفته شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۷۲/۲). اثر عقد وکالت اعطای نیابت است؛ به این معنی که موکل اقدام وکیل را در انجام دادن اعمال حقوقی به منزله اقدام خود می‌داند و به او اختیار می‌دهد که به نام و حساب موکل تصرفاتی کند؛ بنابراین وکیل نسبت به آثار اموری که انجام می‌دهد در حکم واسطه است و آنچه می‌کند برای موکل است؛ به عنوان مثال تعهدهایی که پذیرفته است بر موکل تحمیل می‌شود و اگر نفعی در بین باشد، برای او است و به طور معمول عمل حقوقی را که وکیل انجام می‌دهد به نام موکل است و در قرارداد از او نام می‌برد تا بداند با چه کسی پیمان می‌بندد؛ ولی گاه در این رابطه نام موکل پنهان می‌ماند و قرارداد به حساب موکل و به نام وکیل منعقد می‌شود و او خود عهده‌دار اجرای تعهدهای ناشی از عقد می‌گردد. نیابت در اموری قابل تصور است که به اراده انجام شود و آثاری به بار آورد که وضع حقوقی موکل را تغییر دهد (همان: ۵۷). فقیهان امامیه نیز با این که به اختصاص موضوع وکالت به اعمال حقوقی تصریح نکرده‌اند، از تعریف مشهور آنان تحت عنوان «استنابه در تصرف» چنین بر می‌آید که وکالت باید در امری داده شود که از نظر حقوقی آثاری برای موکل به بار آورد و در اصطلاح آنان تصرف حقوقی باشد (همان: ۵۸).

در این مقاله طی دو مبحث، آثار و احکام وکالت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- آثار وکالت

برای وکالت هفت اثر قائل شده‌اند که به شرح آتی است.

۱-۱- اجرای وکالت و لوازم آن

وکالت در هر امر مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر این که تصریح به عدم وکالت باشد. منظور از لوازم و مقدمات، اعم از عقلی، عرفی و عادی است و وکیل باید در انجام وظایف وکالتی مانند اعمال مربوط به خود با کمال دل‌سوزی عمل نماید (امامی، ۱۳۷۴: ۲۴۱/۲). وکیل با پذیرفتن نیابت، به طور ضمنی ملتزم به اجرای لوازم و مقدمات وکالت می‌شود؛ مثلاً در فروش خانه، وکیل باید زمانی مبیع را به خریدار تحویل دهد که ثمن را گرفته باشد. پس اگر مبیع را پیش از گرفتن ثمن تسلیم کند و نتواند ثمن را بگیرد، ضامن خساراتی است که از این طریق به موکل وارد می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۷۵/۲).

اثر مستقیم و بی‌واسطه وکالت، اعطای اذن تصرف به وکیل یا به تعبیر دیگر، دادن اختیار و سلطه در موضوع وکالت است و از آنجا که اثر مهم اعطای نیابت به وکیل، مأذون ساختن او در پاره‌ای از تصرفات است و تا زمانی که اذن باقی است، وکیل می‌تواند بر مبنای آن در مال موکل تصرف کند (همان: ۶۰). اگر پیش از رسیدن خبر عزل به او، در مورد وکالت تصرفی کند ممضی است تصرف او بر موکل (احمدزیدی، ۱۳۶۸: ۳۱۷/۱).

۱-۲- دادن حساب وکالت

مطابق ماده ۶۶۸ قانون مدنی وکیل باید حساب مدت وکالت خود را به موکل بدهد و آنچه را که به جای او دریافت کرده به او رد نماید. وکیل ملزم است حین اجرای وکالت، اخبار لازم را که سیر اجرای وکالت منوط بدان است به موکل ارائه دهد و پس از اجرای وکالت، حساب

آن را در اختیار موکل بگذارد. حسابی که وکیل در اختیار موکل قرار می‌دهد باید مفصل، دقیق و مستند باشد تا موکل بتواند به صحت آن اطمینان پیدا کند.

۱-۳- رعایت حدود، حفظ اموال و مصلحت وکالت

مطابق ماده ۶۶۳ قانون مدنی، وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت خارج است انجام دهد. هرگاه وکیل تکالیفی را که باید انجام دهد به جا نیورد یا از حدود اذن و متعارف تجاوز کند، ضامن خسارات وارده بر موکل خواهد بود (امامی، ۱۳۷۴: ۲۲۰/۲). اگر در اثر عدم اقدام یا تأخیر در امور وکالتی که یکی از مصادیق آن حفظ اموال موکل است و یا تسامح در انجام آن خسارتی به موکل وارد شود، وکیل مسئول خواهد بود (همان: ۲۴۴).

بر وکیل واجب است آنچه از اموال موکل در دستش است به او تسلیم نماید و در صورت مطالبه موکل، اگر بدون عذر امتناع کند ضامن است (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۲۹۰/۵).

وفق ماده ۶۶۷ قانون مدنی وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت وکیل را مراعات نماید و به اموال موکل تجاوز نکند (مغنیه، ۱۴۰۲: ۲۴۵/۴). مفهوم ماده مذکور این است که اگر وکیل از حدود وکالت خارج شود و خسارتی به مورد وکالت وارد آید، ضامن است و این امر با امین بودن وکیل منافات ندارد.

۱-۴- تعدد وکیل و جانشین وکیل

وفق ماده ۶۶۹ قانون مدنی هرگاه برای انجام امری دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد، هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران در آن امر دخالت نماید؛ مگر این که هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد. در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را به جا آورد.

در صورتی که دو یا چند نفر به طور اجتماع وکیل باشند، هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری دخالت در آن امر نماید؛ اما اگر به طور مستقل وکیل در انجام امری باشند، هر یک به تنهایی می‌تواند آن را به جا آورد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۷۹/۲).

اگر دو نفر یا بیشتر برای وکالت در محاکمه تعیین شوند و قید انفراد و استقلال هر یک نشود، محمول به اجتماع و انضمام است و هیچ یک از آنها پیش از مشاوره با دیگری و تبادل نظر اختیار ندارد.

مطابق ماده ۶۷۳ قانون مدنی اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته، انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند، هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خسارات وارد شده مسئول می‌باشند. در این جا وکیل با اعطای نمایندگی به دیگری از حدود اختیارات خود تجاوز نموده و سبب غیر مستقیم شناخته می‌شود؛ بنابراین هر گاه مالک به وکیل خود رجوع کند و خسارت را دریافت دارد، او می‌تواند به شخص ثالث رجوع نموده و آن چه را که بابت خسارت پرداخت کرده دریافت نماید؛ زیرا سبب مستقیم شخص ثالث است (امامی، ۱۳۷۴: ۲۲۲/۲). فرضیه جانشین اقتضا می‌کند اثر تصرفی که جانشین انجام می‌دهد به شخص اصیل برگردد؛ اگرچه اراده که تصرف ناشی از آن است، مربوط به اراده جانشین است نه اراده اصیل.

۱-۵- پرداختن دستمزد از سوی موکل

وکالت ممکن است مجانی یا با اجرت باشد و در صورت تعیین اجرت، موکل باید اجرت را بدهد. در صورت تنظیم قرارداد حق الوکاله، طبق آن عمل می‌شود و الا مسئول پرداخت اجرت طبق عرف و عادت مسلم است و هرگاه عرف مسلمی

نسبت به آن امر نباشد، اجرت‌المثل عادلانه پرداخت می‌شود که در صورت عدم توافق، دادگاه به کارشناس ارجاع می‌دهد. در صورتی که عقد وکالت در اثنای آن به جهتی از جهات منحل شود و وکیل عملی انجام داده باشد که عرفاً دارای اجرت باشد، مستحق اجرت عمل خود است؛ زیرا عقد وکالت صحیح واقع شده و عمل انسان محترم است (امامی، ۱۳۷۴: ۲۴۳/۲). از این بیان استفاده می‌شود که اگر بر مجانی یا با اجرت بودن وکالت توافق نشود و وکیل وکالت را قبول کند و چند روز دیگر به عللی منحل شود، اگر عرف اجرتی برای عمل وکیل در طول این مدت بشناسد، موکل موظف به پرداخت آن است. مطابق ماده ۶۷۷ قانون مدنی: «اگر در وکالت مجانی یا با اجرت بودن آن تصریح نشده باشد محمول بر این است که با اجرت باشد».



اگر وکیل و موکل اختلافشان در تعیین حق الوکاله یا در مقدار آن باشد، حسب مقتضای اصل عدم تعیین و عدم زیاده، قول منکر مقدم است و در صورتی که وکیل عمل وکالت را انجام داده و قصدش از عمل تبرع نباشد، حسب قاعده «احترام عمل مسلم» مستحق اجرت‌المثل است و اگر موکل مدعی تبرع و وکیل منکر و یا موکل مدعی پرداخت اجرت شود و وکیل منکر، حسب مقتضای اصل «عدم تبرع» قول وکیل مقدم است.

۱-۶- پرداخت هزینه‌ها توسط موکل

برابر ماده ۶۷۵ قانون مدنی موکل باید تمام مخارجی را که وکیل برای انجام وکالت خود نموده است و همچنین اجرت وکیل را بدهد مگر این که در عقد

وکالت طور دیگر مقرر شده باشد. مثلاً برای وکالت در فروش خانه، موکل باید هزینه‌هایی که وکیل برای تنظیم سند و انجام امر وکالت پرداخت کرده از قبیل پول تمبر، مخارج دفترخانه و رفت و آمد را بپردازد (امامی، ۱۳۷۴: ۲۲۹/۲).

۱-۷- پرداخت خسارت توسط موکل

در خصوص خساراتی که در اثر انجام موضوع وکالت متوجه وکیل می‌شود، موکل ضامن نخواهد بود؛ زیرا از نظر عرف سبب این خسارات شناخته نمی‌شود (همان: ۲۳۰/۲).

۲- احکام وکالت

۱-۲- برکناری وکیل

عقد وکالت جایز است و موکل می‌تواند هر زمان بخواهد وکیل را عزل نماید؛ مگر این که وکالت وکیل یا عدم عزل ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. اگر عقد جایز ضمن عقد لازمی شرط شود، از جواز به صورت لزوم در می‌آید. این قاعده در حقوق جدید که جواز عقد مبتنی بر اصل حقوقی مندرج در ماده ۹۵۹ قانون مدنی است مردود است. به موجب این ماده: «هیچ کس حق ندارد به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمامی یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند»؛ به عبارت دیگر، عقد مذکور با این ماده منافات دارد (بازگیر، ۱۳۷۵: ۱۰/۱۷۷).

ماده ۹۵۹ مغایر ماده ۶۷۹ نیست؛ زیرا عزل از حقوق راجع به شخصیت نیست تا در خصوص مورد باطل باشد. سلب حق در وکالت بلاعزل قابل استناد نیست و وکالت بلاعزل در باطن غالباً به صورت تعهدات متقابل است و ارزش استقبال خطرات احتمالی را دارد و نباید راه را بر منافع مردم بست (همان: ۱۷۷).

اثر شرط وکالت و همچنین شرط عدم عزل ضمن عقد لازم آن است که وکالت یا عدم عزل نسبت به مشروط‌علیه لازم‌الوفاء

می‌گردد و او به اعتبار وجوب وفای به شرط نمی‌تواند وکالت را فسخ نماید و الا در احکام دیگر عقد جایز مانند انحلال آن به فوت یا جنون احد از طرفین تأثیری نخواهد داشت؛ زیرا وکالت ضمن عقد لازم یا سلب حق عزل از موکل، طبیعت عقد جایز را به لازم مبدل نمی‌نماید؛ بنابراین طبق ماده ۹۵۴ به فوت یا جنون یکی از طرفین عقد وکالت منفسخ می‌شود (امامی، ۱۳۷۴: ۲/۲۴۴).

به موجب ماده ۶۸۰ قانون مدنی، تمام اموری که وکیل پیش از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید، نسبت به موکل نافذ است.

۲-۲- کناره‌گیری وکیل

مطابق ماده ۶۸۱ قانون مدنی پس از استعفای وکیل، مادام که معلوم است موکل به اذن خود باقی است، می‌تواند در آنچه وکالت داشته اقدام کند. به نفس استعفا عقد وکالت منحل می‌شود؛ خواه موکل بر آن امر اطلاع یابد یا جاهل باشد؛ زیرا وکالت از عقود جایز است و در عقد جایز، هر یک از طرفین می‌تواند آن را در حضور یا غیاب طرف دیگر بر هم زند و علم طرف دیگر شرط انحلال عقد جایز نمی‌باشد (امامی، ۱۳۷۴: ۲/۲۳۵). اگر وکیل خود را عزل کند وکالت مطلقاً باطل می‌شود ولی مطابق نظر اصلح، وکیل بدون حصول آگاهی از عزل، منعزل نمی‌شود (احمد یزدی، ۱۳۶۸: ۱/۳۳۳).

۲-۳- مرگ وکیل یا موکل

مطابق ماده ۶۷۰ قانون مدنی در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند، به موت یکی از آن‌ها وکالت دیگری باطل می‌شود. طبق صریح ماده ۶۷۸ قانون مدنی عقد وکالت به فوت هر یک از طرفین مرتفع می‌شود. انحلال عقد در

اثر فوت اختصاص به وکالت ندارد؛ بلکه طبق ماده ۹۵۴ همین قانون، کلیه عقود جایز به موت یکی از طرفین منفسخ می‌شود. علت انفساخ عقد وکالت در مورد فوت وکیل، آن است که وکالت نیابت در تصرف است و قابل انتقال به ورثه نیست و در مورد فوت موکل، چون شخصیت حقوقی او در اثر فوت زایل می‌گردد، نمایندگی و نیابت از بین خواهد رفت و افزون بر آن، در وکالت استفاده اذن لازم است و اذن به فوت موکل مرتفع می‌شود (امامی، ۱۳۷۴: ۲/۲۳۹).



مطابق ماده ۶۶۸ قانون مدنی وکیل باید حساب مدت وکالت خود را به موکل بدهد و آنچه را که به جای او دریافت کرده به او رد نماید. وکیل ملزم است حین اجرای وکالت، اخبار لازم را که سیر اجرای وکالت منوط بدان است به موکل ارائه دهد و پس از اجرای وکالت، حساب آن را در اختیار موکل بگذارد.

انحلال وکالت با مرگ وکیل یا موکل بدان جهت است که موکل با توجه به سابقه و شخصیت وکیل او را برگزیده است و وراثت وکیل از نظر شخصیت جای او را نمی‌گیرند و اگر وکیل یا موکل شرکت یا شخص حقوقی باشد، وکالت به انحلال آن شرکت پایان می‌یابد. با موت هر یک از وکیل و موکل وکالت باطل می‌شود؛ اما موت وکیل پس ظاهر است. با موت موکل وکالت باطل می‌شود و تصرف وکیل پس از مرگ باطل است؛ اگر چه که از فوت او مطلع نباشد؛ زیرا اصل عدم وکالت است (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۵/۲۴۶؛ شیروانی، ۱۳۸۵: ۲/۲۵).

۲-۴- به دیوانگی و بی‌هوشی وکیل یا موکل

مطابق ماده ۶۷۸ قانون مدنی وکالت به طریق ذیل مرتفع می‌شود: ۱- به عزل موکل؛ ۲- به استعفای وکیل؛ ۳- به موت یا به جنون وکیل یا موکل.

وکالت با در بی‌هوشی رفتن وکیل یا موکل باطل می‌شود؛ خواه زمان بی‌هوشی طولانی باشد یا اندک؛ همچنین جنون اعم از اطلاق یا ادواری موجب انحلال وکالت می‌شود و این که موکل به سبب بطلان عالم باشد یا جاهل، مؤثر در مقام نمی‌باشد» (نجفی: ۳۷۵/۲۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۵/۲۴۴).

ماده ۶۷۸ قانون مدنی اقسام جنون و بی‌هوشی را ذکر نکرده است؛ ولی در فقه به اقسام جنون و بی‌هوشی تصریح شده است و اطلاق ماده مذکور شامل جنون ادواری و اطلاق می‌شود.

۲-۵- به محجوریت وکیل یا موکل

مطابق ماده ۶۸۲ قانون مدنی محجوریت موکل موجب بطلان وکالت است؛ مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آن‌ها نمی‌باشد؛ همچنین است محجوریت وکیل؛ مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.

منظور از محجوریت، عدم رشد یعنی سفه است؛ زیرا ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی محجورین را در سه دسته صغار، غیر رشید و مجانین قرار داده و محجوریت در اثنای وکالت نمی‌تواند صغر باشد. حکم جنون را هم قانون بیان نموده است و باقی می‌ماند سفه که ماده مذکور حکم آن را بیان کرده است (امامی، ۱۳۷۴: ۲/۳۸۰).

چنانچه موکل پس از اعطای وکالت، در امور موضوع وکالت محجور شود، وکالت پایان می‌یابد؛ زیرا وکیل فرع از اصیل است و وقتی اصیل ساقط می‌شود، فرع هم از او تبعیت کرده و ساقط می‌شود (مغنیه، ۱۴۰۲: ۴/۲۵۴).

۲-۶- از بین رفتن متعلق وکالت

مطابق ماده ۶۸۳ قانون مدنی، هرگاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به طور کلی عملی که منافی با وکالت وکیل باشد به جا آورده؛ مانند این که مالی را که برای فروش آن وکالت داده خود بفروشد، وکالت منفسخ می‌شود. منظور از عبارت «از بین رفتن متعلق وکالت» تلف شدن مورد وکالت است؛ مانند آن که مورد وکالت فروش مال التجاره‌ای باشد و آن دچار حریق شود؛ زیرا با منتفی شدن موضوع وکالت، انجام امر وکالت غیر مقدور و عقد باطل می‌شود (امامی، ۱۳۷۴: ۳۸۵/۲).

اگر موکل خودش متعلق وکالت را انجام دهد وکالت باطل می‌شود و این بطلان ظاهر است؛ به این دلیل که تحصیل حاصل است و در حکم همین است آنچه که با وکالت منافات دارد (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۸۵/۲۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۲۷۵/۵). بدیهی است که وکالت با انجام یافتن موضوع آن به پایان می‌رسد.

۲-۷- ورشکستگی

در فقه امامیه فلس نیز مانند سغه از موارد حجر است. آنان که سغه را در وکیل مانع از نفوذ عقد نمی‌دانند، فلس را از همان قبیل می‌شمارند. در مورد مفلس هم استدلال این است که اثر وکالت در اموال موکل ظاهر می‌شود؛ در حالی که مفلس از تصرف در اموال خود منع شده است. پس تفلیس مانع از این می‌شود که موکل با نیابت دادن به دیگران در دارایی خود تصرف کند، ولی اهلیت وکیل را از بین نمی‌برد. در حقوق کنونی عنوان تفلیس وجود ندارد و نهاد مشابه آن، ورشکستگی تاجر است. ورشکستگی را نباید از اسباب حجر شمرد؛ زیرا در قانون مدنی به این عنوان نیامده است (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۷/۲).

با ورشکستگی وکیل یا موکل، وکالت پایان می‌یابد؛ زیرا وقتی موکل نتواند مستقیماً به اداره و تصرف در اموال خود پردازد، به طریق اولی وکیل نیز از این تصرف عاجز است و وکیل ورشکسته اگر از دخالت در اموال خود دست بسته است، بهتر آن که دستش از اموال موکل نیز کوتاه باشد.



وکالت در هر امر مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر این که تصریح به عدم وکالت باشد. منظور از لوازم و مقدمات، اعم از عقلی، عرفی و عادی است و وکیل باید در انجام وظایف وکالتی مانند اعمال مربوط به خود با کمال دل‌سوزی عمل نماید.

۲-۳- تنازع و اختلاف در وکالت

تنازع و اختلاف در وکالت از چند فرض خارج نیست: اختلاف در تلف، اختلاف در رد، اختلاف در تصرف (طوسی، بی‌تا: ۳۷۲/۲) و اختلاف در اصل وکالت (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۲۹۶/۵). همچنین اختلاف در محل وکالت (مغنیه، ۱۴۰۲: ۲۵۲/۴) در تعیین حق الوکاله و مقدار آن است (سنگلجی، ۱۳۸۴: ۲۳۵). صحت و فساد مورد وکالت، مشروط بودن وکالت در تعدی و تفریط، در تسلیم مال متعلق به موکل و اختلاف در عزل از وکالت، مصادیق دیگر تنازع در امر وکالت است که اهم این موارد را مورد بحث قرار می‌دهیم (همان: ۲۳۴).

۳-۱- اختلاف در تلف

مراد از تلف، تلف مالی است که در دست وکیل به نحو امانت است به طوری که داخل است در آن عین موکل و فرقی هم نمی‌کند که ادعا کند تلف عین را

به سبب ظاهر (مانند غرق شدن و آتش گرفتن) و به سبب خفی (دزدی) (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۲۹۷/۵).

اگر وکیل ادعا کند مالی را که موکل تسلیم او کرده بود تلف شده است و موکل تلف مال را انکار کند، قول وکیل است؛ چون وکیل امین محسوب می‌شود (طوسی، بی‌تا: ۳۷۱/۲؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴: ۳۱۹/۸). در صورت تلف بدون تفریط ضامن نیست و اگر موکل انکار کند، قول وکیل است و وکیل امین است و ضامن آن چه در دستش تلف می‌شود نیست مگر با تفریط یا تعدی (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۳۰۵/۵). اگر وکیل بگوید عین بدون تعدی یا تفریط تلف شده است و موکل مدعی تعدی شود، قول وکیل مقدم است؛ چون وکیل امین است و بر امین غیر از یمین چیزی نیست (مغنیه، ۱۴۰۲: ۲۵۲/۴). در این مسئله خلاف و اشکالی نیست چه وکالت با اجرت باشد و چه به غیر آن (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۷۰/۲۷؛ استرآبادی، ۱۴۲۱: ۱۲۳).

اگر شخصی دیگری را وکیل کند تا طلبی را که از غیر دارد به موکل مسترد کند و وکیل پس از قبض، مدعی تلف آن شود و بدهکار هم وی را تصدیق نماید ولی موکل منکر قبض باشد، وکیل به لحاظ آن که امین است و از باب قاعده «لِیسَ عَلَى الْأَمِينِ إِلَّا الْيَمِينُ» قولش مقدم است. تنها سخنی که هست این که آیا به واسطه سوگندی که وکیل یاد کرده، حق دعوای موکل بر غریم ساقط شده است یا آن که می‌تواند از وی مطالبه نماید. علامه در کتاب تذکره می‌گوید چون مورد دعوا یک حق بیش نیست، سوگندی که وکیل یاد می‌کند موجب سقوط این حق شده و موکل نمی‌تواند نسبت به غریم دعوا نماید.

۲-۲- اختلاف در رد

مشهور فقها قائل بر این هستند که اگر وکیل به موکل بگوید مالی که از ناحیه وکالت در دست من بود به تو برگردانم و موکل انکار کند، دو صورت دارد: نخست اگر وکالت با اجرت باشد، قول موکل است؛ چون وکیل مدعی است و به خاطر مصلحت خود کار می‌کند؛ دوم، اگر وکالت بدون اجرت باشد قول وکیل مقدم است؛ چون وکیل محسن است و به خاطر مصلحت موکل کار می‌کند. عده‌ای از فقها گفته‌اند که قول موکل مقدم است به لحاظ اطلاق؛ چون هر کسی که مال دیگری در دستش باشد، برای رساندن به دست صاحبش باید بینه بیاورد مگر آن چیزهایی که با دلیل خارج شده است مانند ودیعه (مغنیه، ۱۴۰۲: ۲۵۴/۴).

اگر وکیل ادعای رد مال یا ثمن به موکل کند و موکل انکار نماید، در آن نظر است: نخست، اگر وکیل بدون اجرت باشد، قولش با قسم قبول می‌شود؛ چون وکیل مال را به خاطر منفعت غیر قبض کرده است نه منفعت خودش؛ دوم، اگر وکیل با اجرت باشد دو قول است: نخست، این که قول موکل با قسم پذیرفته می‌شود؛ چون وکیل به خاطر منفعت خویش قبض کرده است؛ دوم، قول وکیل مورد قبول است؛ چون عین را به خاطر منفعت موکل گرفته است (طوسی، بی تا: ۳۷۳/۲).

اگر وکیل به ثمنی بفروشد و سپس مالک اذن در آن مقدار را انکار کند، قول مالک همراه قسم مقدم می‌شود و اگر عین باقی باشد به مالک برمی‌گردد و اگر تلف شده باشد مثل یا قیمتش را باید رد کند (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۲۴۹/۵).

اگر بین وکیل و موکل در تسلیم مالی که متعلق به موکل است اختلاف شود

و وکیل مدعی تسلیم و موکل منکر و وکالت هم تبرعی باشد؛ به لحاظ این که وکیل محسن است، قولش مقدم است؛ ولی اگر وکالت در مقابل اجرت باشد، وکیل مصلحت خود را در نظر می‌گیرد و در این صورت حسب مقتضای اصل و قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» قول موکل مقدم است (بازگیر، ۱۳۷۵: ۸۴/۱۰).

۳-۳- اختلاف در تصرف

اگر بین وکیل و موکل پس از تصرف، در عزل اختلاف شود، قول وکیل مقدم است (همان جا). اگر وکیل بگوید اموال موکل را طبق اذن تصرف کرده و موکل بگوید هنوز اذن در تصرف نداشته، قول وکیل مقدم است؛ به این دلیل که وکیل امین است. احتمال دیگری هم هست که قول موکل مقدم باشد؛ به خاطر اصلی که دلالت بر عدم الزام موکل به اقرار غیرش می‌کند. برگشت این دو وجه به این است که اصل عدم تصرف و بقای ملک بر مالک می‌باشد و در نتیجه قول موکل مقدم است و اختلاف هم در فعل وکیل است.

۴-۳- اختلاف در اصل وکالت

اگر وکیل و موکل در وکالت اختلاف کنند، قول منکر پذیرش می‌شود؛ زیرا مطابق با اصل است و فرق نمی‌کند که منکر وکالت موکل باشد یا وکیل؛ و از این جا است که منکر را بدون قید ذکر کرده است. این که موکل منکر باشد ظاهر و واضح است، اما فرض انکار وکیل ممکن است در جایی باشد که توکیل آن در عقد لازم شرط شده باشد (شهید ثانی، ۱۳۸۵: ۲۹۶/۵؛ شیروانی، ۱۳۸۵: ۱۱۱/۸).

اگر اختلاف در اصل وکالت باشد، قول منکر با قسم قبول است؛ چه منکر مالک باشد یا غیر مالک؛ زیرا

اصل عدم وکالت است تا عکس آن ثابت شود (مغنیه، ۱۴۰۲: ۲۵۴/۴).

۵-۳- اختلاف در محل وکالت

اگر در اصل وکالت اتفاق نظر داشته باشند و اختلاف در محل وکالت باشد؛ مثلاً وکیل بگوید: «وَكَلَّتَنِي بِبَيْعِ الْبُسْتَانِ» و موکل بگوید: «بَلْ بَيْعِ الدَّارِ» موکل بر نفی وکالت به بیع بستان قسم می‌خورد و در نتیجه نفی وکالت از بستان و دار می‌شود؛ از بستان به خاطر یمین خودش و از دار به خاطر قسم وکیل (همان: ۲۵۴/۴).

۶-۳- اختلاف در تعیین حق الوکاله

اگر وکیل و موکل اختلافشان در تعیین حق الوکاله یا در مقدار آن باشد، حسب مقتضای اصل عدم تعیین و عدم زیاده، قول منکر مقدم است و در صورتی که وکیل عمل وکالت را انجام داده و قصدش از عمل تبرع نباشد، حسب قاعده «احترام عمل مسلم» مستحق اجرت‌المثل است و اگر موکل مدعی تبرع و وکیل منکر و یا موکل مدعی پرداخت اجرت شود و وکیل منکر، حسب مقتضای اصل «عدم تبرع» قول وکیل مقدم است (سنگلجی، ۱۳۸۴: ۲۳۵).

۷-۳- اختلاف در صحت و فساد مورد وکالت

اگر وکیل و موکل در صحت و فساد مورد وکالت نزاع کنند و یکی مدعی صحت و دیگری مدعی فساد باشد، حسب «اصل صحت»، قول مدعی صحت مقدم است (همان: ۲۳۴). وفق ماده ۶۷۳ قانون مدنی اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص دیگری واگذار کند، هر یک از وکیل و شخص ثالث نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود در مقابل موکل مسئول خواهد بود.

۳-۸- اختلاف در عزل

اگر بین وکیل و موکل پس از تصرف در مورد وکالت، اختلاف در عزل پیدا شود؛ یعنی موکل مدعی عزل و وکیل منکر عزل باشد و یا آن که اختلافشان در رسیدن و نرسیدن خبر عزل باشد، قول وکیل مقدم است (همان: ۲۳۷).

۳-۹- اختلاف در خرید کالا

اگر وکیل چیزی را خریداری کند و موکل مدعی شود که برای او خریداری نموده و وکیل بگوید برای خود یا شخص ثالثی خریده‌ام، قول وکیل به این لحاظ که امین است و به نیت خود اعراف می‌باشد مقدم است. اگر وکیل مال موکل را که در فروش آن وکالت داشته بفروشد و بهای آن را قبض نماید و در دستش تلف شود و مدعی مأذون بودن در قبض و موکل منکر باشد، حسب مقتضای اصل «عدم اذن»، قول موکل مقدم است. می‌توانیم بگوییم در صورتی که قرائنی در بین باشد که اذن در بیع دلالت اذن در قبض بهای بیع داشته باشد، قول وکیل مقدم است (همان: ۲۳۸).

برآمد

گفته از طرف دیگری وکالت دارد دروغ می‌گوید؛ حتی به اعتراف غیر به این که بایع از طرف او وکیل است؛ در این صورت مشتری باید به بایع رجوع کند نه به غیر. اگر بایع ادعا کند که از طرف موکل وکیل است و مشتری هم انکار نکند بلکه احتمال صدق هم بدهد مثلاً بگوید من حاضر مال را از تو به این حساب که ید اماره ملکیت است بخرم، در این صورت مشتری می‌تواند به وکیل و موکل هر دو رجوع کند. علت رجوع به وکیل این است که او حسب قاعده ید مالک است و علت رجوع به موکل نیز این است که وی اقرار کرده که بایع از طرف او وکالت داشته است.

اگر مشتری بداند که بایع از طرف موکل وکیل است و در مبیع عیبی باشد، مشتری حق ندارد دعوا را متوجه وکیل کند؛ زیرا واضح است که وکیل مثل اجنبی است و انکار یا اقرارش در حق موکل شنیده نمی‌شود؛ نتیجه این که بر مشتری جایز نیست دعوا را متوجه وکیل کند (خویی، بی تا: ۱۸۶/۷).

۳-۱۰- اختلاف در کیفیت وکالت

اگر بین وکیل و موکل در اصل وکالت نزاعی نباشد ولی اختلافشان در بعضی از کیفیات وکالت باشد، قول موکل مقدم است و برخی قول وکیل را مقدم دانسته‌اند (همان: ۲۳۸). اگر وکیل ادعا کند وکالت در فروش نسیه‌ای بوده و موکل بگوید فروش نقدی مورد نظر بوده است، قول موکل با قسم مقدم می‌شود و وجه تقدیم قول موکل با قسم، این است که موکل منکر است و اصل عدم صدور توکیل است که آن را وکیل ادعا کرده است؛ ولی اگر موکل ادعا کند که وکیل با تصرفش به او خیانت کرده و بر خلاف امر موکل عمل نموده است، واجب است قول وکیل با قسم مقدم شود؛ زیرا وکیل امین است و اصل عدم خیانت است.

هرگاه بین وکیل (بایع) و اصیل (مشتری) عقدی واقع شود سپس بین این دو اختلاف شود، در این خصوص که آیا دعوا متوجه وکیل است یا موکل باید گفت یا مشتری یقین دارد به این که بایع در ادعایش که

۱- عقد وکالت که جایز می‌باشد دارای آثاری است و از جمله این آثار، همراه بودن اجرای وکالت با لوازم آن، الزام وکیل به دادن حساب اقدامات خود به موکل و نیز رعایت مصلحت موکل و در مقابل، الزام موکل به دادن حق الزحمه به وکیل در صورت غیر تبرعی بودن وکالت است.

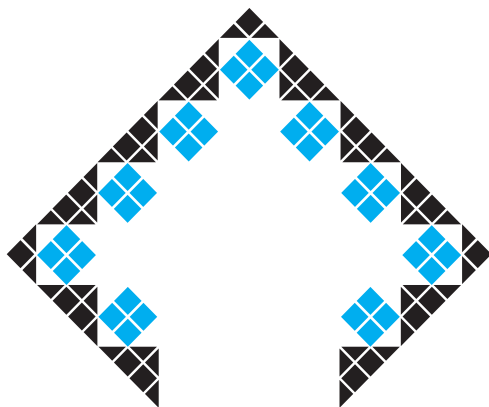
۲- عقد وکالت به فوت و حجر موکل یا وکیل و یا استعفای وکیل و یا عزل وکیل از سوی موکل منحل می‌شود.

۳- در تمام موارد اختلاف بین وکیل و موکل، وکیل امین است و ضامن نیست مگر این که مشخص شود افرات یا تفریط کرده است؛ اما در فقه و حقوق معیاری برای تشخیص افرات و تفریط بیان نشده است تا با آن بتوان وکیل را ضامن دانست. البته شاید بتوان عرف و شأن وکیل را ملاک تشخیص قرار داد.

فهرست منابع:

- ۱- احمد یزدی، ابوالقاسم، ترجمه شرایع الاسلام، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۲- استرآبادی، محمدیوسف، صیغ العقود و الايقاعات، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۱ هـ ق.
- ۳- امامی، حسن، حقوق مدنی، جلد ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۴.
- ۴- بازگیر، یدالله، عقد وکالت، جلد ۱۰، تهران: فردوسی، ۱۳۷۵.
- ۵- خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهه فی المعاملات، جلد ۷، قم: انصاریان، بی تا.
- ۶- سنگلجی، محمد، قضا در اسلام، جلد ۱، تهران: مؤسسه انتشارات، ۱۳۸۴.
- ۷- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، الروضه البهیه فی شرح اللعنه دمشقیه، جلد ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۸.
- ۸- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، مسالک الافهام، جلد ۵، مؤسسه‌المعارف الاسلامیه، چاپ ۱۴۱۴ هـ ق.
- ۹- طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسین، المبسوط فی فقه الامامیه، جلد ۲، لاهیه الآثار الجعفریه، بی تا.
- ۱۰- شیروانی، علی، ترجمه لمعه دمشقیه، جلد ۲، قم: دارالفکر، ۱۳۸۵.
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر، درس‌هایی از عقود معین، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
- ۱۲- مغنیه، محمدجواد، فقه الامام الصادق علیه‌السلام، جلد ۴، بیروت: دارالجواد، ۱۴۰۲ هـ ق.
- ۱۳- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، جلد ۲۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ هـ ق.

جلوه‌های افتراقی و نوآوری‌های قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح



مجید متین‌راسخ، دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی
عبدالرضا برزگر، دکتری حقوق عمومی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی
جواد اکبری، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با تغییرات، شکلی و ماهوی گسترده، نوعاً گرایش بر اعمال «اصل تفسیر مضیق به نفع متهم» و رعایت اصول و هنجارهای حقوق شهروندی دارد؛ لیکن با عنایت به وظایف حساس و مهم نیروهای مسلح، دادسرا و دادگاه نظامی در عرصه عمل، رسیدگی قاطع و سریع به جرایم کارکنان نیروهای مسلح به ویژه جرایم ارتكابی در زمان جنگ را در دستور کار قرار داده و شدت عمل، واکنش سخت‌گیرانه نسبت به مرتکبان برخی جرایم، سرعت در رسیدگی و محدودیت در حقوق دفاعی متهم را اعمال می‌کند. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در فصل مربوط به دادرسی نیروهای مسلح توانسته است پراکندگی مقررات دادرسی دادسراها و دادگاه نظامی در قوانین مختلف را برطرف و ابهامات و نقاط ضعف آن را مرتفع سازد. این قانون با وجود برخی اشکالات و ایرادهای مترتب بر آن نظیر ضعف در پیش‌بینی ظرفیت‌های لازم برای اجرایی شدن در آینده، از جنبه‌ها و نکات مثبتی در حوزه دادرسی عادلانه و منصفانه برخوردار است. نوآوری‌های این فصل از قانون آیین دادرسی کیفری موضوع این مقاله است که تحت دو عنوان کلی، نوآوری‌های مربوط به مراحل پنج‌گانه رسیدگی و نوآوری‌های مرتبط با دادسرا و دادگاه نظامی مورد بحث قرار می‌گیرد. واژگان کلیدی: جلوه‌های افتراقی، آیین دادرسی کیفری، جرایم نیروهای مسلح، سازمان قضایی نیروهای مسلح

درآمد

آیین دادرسی عبارت از قواعد و مقرراتی است که با هدف وصول به واقعیت و کشف حقیقت در میان اصحاب دعوا وضع می‌شود و از چنان اهمیتی برخوردار است که اگر «همه حق» نامیده شود، بیراه نخواهد بود؛ زیرا احقاق حق و اجرای عدالت که تنها هدف غایی دستگاه قضایی است، در گرو رعایت همین مقررات است و عدم رعایت آن می‌تواند زمینه تحقق عدالت را از بین ببرد (مصدق، ۱۳۹۴: ۱۶).

توجه و ملاحظات قانون‌گذار برای برخی از اشخاص و شخصیت‌ها، موجب می‌شود که گاه برخی محاکم به صورت اختصاصی صلاحیت رسیدگی پیدا کنند. امروزه در نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف محاکم اختصاصی وجود دارد که به دلایلی نظیر نوع جرم ارتكابی، شرایط خاص زمان وقوع جرم و وضعیت ویژه مجرم، به امور خاصی رسیدگی می‌کنند. به طور مثال، ایجاد صلاحیت اختصاصی برای رسیدگی به جرایم اطفال بر مبنای ضرورت اعمال سیاست‌های منعطف کیفری بر دادرسی اطفال می‌باشد؛ لیکن وجود محکمه‌ای اختصاصی برای رسیدگی به جرایم علیه امنیت کشور، به دلایل تاریخی و یا وجود قواعد خاص دادرسی، این را به ذهن متبادر می‌سازد که ممکن است مرتکبان این جرایم از تضمینات ناظر بر دادرسی جرایم عادی نیز بی‌بهره بمانند. سیاست کیفری ایران در قبال جرایم برخی افراد نظیر اطفال و نوجوانان، نیروهای مسلح و روحانیون دارای ویژگی‌های مهمی است که تحت عنوان جلوه‌های دادرسی افتراقی قابل بررسی است.

در اجرای اصل یکصد و بیست و سوم، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی» در جلسه

مورخ ۱۳۹۳/۰۷/۰۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مطابق اصل هشتاد و پنجم قانون اساسی تصویب و در تاریخ ۱۳۹۳/۰۷/۳۰ به تایید شورای نگهبان رسید. این قانون که در نه فصل و هفتاد و هفت ماده به عنوان بخش هشتم از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به تصویب رسیده است، با هدف بالا بردن کیفیت خدمات قضایی نیروهای مسلح، توجه بیش از پیش به حقوق دفاعی متهم، بزه‌دیده و نیروهای مسلح، متناسب نمودن قوانین و مقررات با مقتضیات زمان و نیازهای تقنینی نیروهای مسلح، رفع خلاء، ابهام و اجمال از قوانین، تجمیع قوانین و مقررات پراکنده، هم‌گامی و همراهی با سیاست‌های کلی قضایی، قوانین و مقررات عمومی کشور و تحولات حقوق کیفری نظامی و حرکت در راستای چشم‌انداز قوه قضاییه و اجرای اهداف راهبردی و عینی سازمان قضایی نیروهای مسلح تهیه گردیده است.

اکثر قواعد مربوط به آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح با آیین دادرسی دیگر جرایم متفاوت است. این تفاوت‌ها را می‌توان در دادسرا و دادگاه اختصاصی، مقررات خاص در مورد قراردادهای تأمین کیفری و تجدید نظرخواهی و نحوه دخالت وکیل ملاحظه کرد. در این مقاله قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و جلوه‌های افتراقی و نوآوری‌های آن در رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱- پیش‌بینی تصریح به جبران خسارت نیروهای مسلح

در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ به جهت اعاده خسارت‌های وارده به یگان‌های نظامی و انتظامی ناشی از ارتکاب جرم از ناحیه نظامیان توجه نشده بود و برای رفع خلاءهای موجود در این حوزه باید به مواد عمومی قانون مراجعه می‌گردید؛ اما قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، به ابهامات موجود در این حوزه پایان داد و در ماده‌ی ۵۷۵ مقرر داشت: «هرگاه در اثر وقوع جرم، ضرر و زیان مادی به نیروهای مسلح وارد شود، یگان مربوط مکلف است تمام ادله و مدارک خود را به مرجع تعقیب

تسلیم کند و نیز تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است اما نیازی به پرداخت هزینه دادرسی ندارد». به نظر می‌رسد این ماده ناسخ ضمنی عبارت اخیر در ماده ۱۳۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح^(۲) با توجه به این ماده، ضرر و زیان قابل مطالبه برای نیروهای مسلح به عنوان یک شخص حقوقی، فقط ضرر و زیان مادی است و نمی‌تواند با استناد به ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲^(۳) ضرر و زیان معنوی و یا ضرر و زیان ممکن‌الحصول را مطالبه نماید.

۱-۲- تعریف و تعیین مصادیق ضابطان نظامی و تعریف جرم در مقام ضابط دادگستری

قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) در خصوص تعریف ضابط نظامی، تعیین مصادیق آن و تعریف جرم در مقام ضابط دادگستری مسکوت بود؛ لیکن موادی در باب اشخاصی که به تفتیش و تحقیق پیرامون جرایم می‌پرداختند پیش‌بینی گردیده بود که از جمله مواد ۱۸ و ۱۹ آن اداره نظمی و ضابطین عدلیه را تعریف کرده بود. قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و قانون تجدید نظر آراء دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲ نیز در این خصوص ساکت بود و متخصصین امر جهت اجمال قوانین فوق و به ویژه تعریف ضابط دادگستری و شرح وظایف آن، به قانون دادرسی کیفری (۱۲۹۰) مراجعه می‌نمودند. قانون آیین دادرسی کیفری جدید در یک نوآوری، ضابطان نظامی را تعریف و مصادیق آن را ذکر کرده است. مطابق ماده ۶۰۲ این قانون: «ضابطان نظامی مأمورانی هستند که تحت نظارت و تعلیمات دادستان نظامی و دیگر مقامات

قضایی مربوط در کشف جرم، حفظ آثار و علائم و جمع‌آوری ادله وقوع جرم، شناسایی، یافتن متهم و جلوگیری از فرار و یا مخفی شدن او، تحقیقات مقدماتی، ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضایی به موجب قانون اقدام می‌کنند».



ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص ضابطان دادگستری چنین مقرر نموده است: «ضابطان دادگستری مأمورانی هستند که تحت نظارت و تعلیمات دادستان در کشف جرم، حفظ آثار و علائم و جمع‌آوری ادله وقوع جرم، شناسایی، یافتن و جلوگیری از فرار و مخفی شدن متهم، تحقیقات مقدماتی، ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضایی، به موجب قانون اقدام می‌کنند».

ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص ضابطان دادگستری چنین مقرر نموده است: «ضابطان دادگستری مأمورانی هستند که تحت نظارت و تعلیمات دادستان در کشف جرم، حفظ آثار و علائم و جمع‌آوری ادله وقوع جرم، شناسایی، یافتن و جلوگیری از فرار و مخفی شدن متهم، تحقیقات مقدماتی، ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضایی، به موجب قانون اقدام می‌کنند». با توجه به این ماده باید گفت که قانون‌گذار در ماده ۶۰۲ در صدد تعریف ضابطان دادگستری است که در جرایم در صلاحیت دادگاه‌های نظامی انجام وظیفه می‌نمایند. ماده ۶۰۳ همین قانون نیز از مصادیق ضابطان نظامی که پس از گذراندن دوره‌های آموزشی لازم، کسب مهارت‌های کافی و اخذ کارت مخصوص ضابطان به آن سمت نائل می‌شوند سخن می‌گوید.^(۴)

در توضیح ماده ۶۰۳ و تعیین مصادیق ضابطان نظامی نیز باید اذعان داشت که مقررات ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ را باید در خصوص ضابطان نظامی نیز لازم‌الاجرا دانست.^(۵) قانون‌گذار در ماده ۶۰۳، فرماندهان، افسران و درجه‌داران نیروی انتظامی که در اصل ضابط عام تلقی می‌شوند را جزء ضابطان نظامی آورده است. به موجب بند «ث» این ماده نیز کلیه افسران و درجه‌داران نیروهای مسلح صرف نظر از ارگان خدمتی آن‌ها، ضابط نظامی تلقی می‌شوند؛ مشروط به آن که جرم از جرایم مشهود بوده و سایر ضابطان دادگستری از جمله ضابطان عام حضور نداشته باشند. نکته دیگر این است که کارکنان وظیفه شاغل در یگان‌های نظامی یا سایر مکان‌ها، ضابط نظامی تلقی نمی‌شوند، اما تحت نظارت ضابطان مربوط در این مورد انجام وظیفه می‌نمایند. مسئولیت اقدامات انجام شده در این رابطه با ضابطان نظامی است و این مسئولیت نافی مسئولیت کارکنان وظیفه نخواهد بود.

از دیگر نوآوری‌های قانون جدید، حکم موضوع تبصره ماده ۵۹۷ است که ارتکاب جرم در مقام ضابط دادگستری را این‌گونه تعریف نموده است: «جرم در مقام ضابط دادگستری، جرمی است که ضابطان در حین انجام وظایف قانونی خود در ارتباط با جرایم مشهود و یا در راستای اجرای دستور مقام قضایی دادگستری مرتکب می‌شوند». در توضیح این تبصره باید بیان داشت که با توجه به اصل ۱۷۲ قانون اساسی^(۶) و رأی وحدت رویه شماره ۱۶۹ مورخ ۱۳۷۹/۵/۹ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری، به جرایمی که نظامیان در مقام ضابط دادگستری مرتکب می‌شوند، حسب مورد با توجه به مجازات جرم ارتكابی در محاکم عمومی

دادگستری (حسب مورد دادگاه‌های کیفری یک یا دو) رسیدگی می‌شود.

۱-۳- پیش‌بینی مقررات خاص وکالت با رعایت مصالح نیروهای مسلح و حقوق متهم

قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) در جهت رعایت مصالح نیروهای مسلح و حقوق متهم نظامی، مقررات خاصی راجع به وکالت پیش‌بینی نکرده بود؛ لیکن برخی از مواد این قانون، از حقوق دفاعی متهم نظیر تقاضای وی برای تعیین وکیل تسخیری و اقدامات مجانی وکیل سخن گفته بود. قوانین دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و قانون تجدید نظر آرای دادگاه در سال ۱۳۷۲ نیز مطلبی در خصوص مقررات خاص وکالت برای متهم نظامی به میان نیاورده بود، لیکن قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ضمن تجدید نظر در ضوابط انتخاب وکلای مدافع متهمان در جرایم علیه امنیت کشور، مواردی که پرونده مشتمل بر اسناد و اطلاعات سرتی و به کلی سرتی می‌باشد، از مقررات تعیین وکیل در دادگاه نظامی و انتخاب وکلای دارای تابعیت خارجی در صورت تصریح این موضوع در تعهدات بین‌المللی سخن گفته است. در ماده این قانون مقرر گردیده است: «در جرایم علیه امنیت کشور یا در مواردی که پرونده مشتمل بر اسناد و اطلاعات سرتی و به کلی سرتی است و رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح است، طرفین دعوی وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید سازمان قضایی نیروهای مسلح باشد، انتخاب می‌نمایند». با توجه به مفهوم مخالف این ماده، در دیگر جرایم داخل در صلاحیت نیروهای مسلح، چنین محدودیتی برای طرفین وجود ندارد و با عنایت به این‌که در خصوص دادگاه‌ها

و دادسراهای نظامی مقررات خاصی به جز ماده ۶۲۶ پیش‌بینی نشده است، لذا مقررات عام قانون آیین دادرسی کیفری در این خصوص مجری است. همچنین باید توجه داشت که متهم در مرحله دادرسی نظامی تنها یک وکیل می‌تواند معرفی کند. مقررات مواد ۱۹۰ و ۱۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در این خصوص لازم‌الاجراست.^(۷) افزون بر این، با عنایت به تبصره‌ی ماده ۳۴۶^(۸) و ماده ۳۸۵^(۹) قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) طرفین می‌توانند در دادگاه نظامی یک حداکثر سه وکیل و در دادگاه نظامی دو حداکثر دو وکیل داشته باشند. در صورت تعدد وکیل، حضور یکی از آنان برای تشکیل دادگاه و رسیدگی کافی است. همچنین رعایت مقررات مواد ۳۴۷ الی ۳۵۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در دادگاه‌های نظامی نیز الزامی است. ماده ۶۲۶ این قانون در خصوص برخی محدودیت‌ها در انتخاب وکیل برای متهمان نظامی مقرر می‌دارد: «وکلا دارای تابعیت خارجی نمی‌توانند برای دفاع در دادگاه نظامی حاضر شوند مگر این‌که در تعهدات بین‌المللی به این موضوع تصریح شده باشد».^(۱۰)



قاضی نمی‌تواند نسبت به احضار یا جلب کسی اقدام کند مگر این‌که دلایل کافی برای آن وجود داشته باشد. ضمانت اجرای این امر نیز در تبصره ماده ۱۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) مجازات انتظامی تا درجه چهار پیش‌بینی گردیده است.

با عنایت به موارد معنونه، قانون آیین دادرسی جدید، ابعاد امنیتی موضوع، انتخاب وکلای متهمان نظامی (به انتخاب سازمان قضایی نیروهای مسلح)، اوراقی

که دارای طبقه‌بندی سرتی و به کلی سرتی می‌باشد و همچنین ممنوعیت فعالیت وکلای دارای تابعیت خارجی را که با منافع ملی نظام جمهوری اسلامی ایران گره خورده است، دور از ذهن نگذاشته و با توجه به خلاءهای موجود در این حوزه و با هدف پیشگیری از سوء استفاده متهمان نظامی از طریق انتخاب وکلای مسئله‌دار، مقرراتی تدوین نموده است که واجد جنبه نوآوری است.

۱-۴- پیش‌بینی مقررات خاص مرور زمان در جرایم مستمر

قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) در خصوص مرور زمان جرایم مستمر نظامیان، مقررات خاصی پیش‌بینی نکرده بود و صرفاً ماده ۱۹۳ بیان می‌داشت: «همچنین صاحب‌منصبان نظامی متقاعد در مورد اتهام به جنحه و جنایت باید در محاکم عمومی محاکمه شوند مگر این‌که کشف شود که جرم آنان در زمانی واقع شده که در سر خدمت نظامی بوده‌اند یا جرم مزبور مربوط به تکالیف نظامی آنان بوده است». قوانین دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و قانون تجدید نظر آرای دادگاه (۱۳۷۲) نیز مطلبی در خصوص مقررات خاص مرور زمان در جرایم مستمر به خصوص فرار از خدمت به میان نیاورده و قانون در این زمینه سکوت مانده و لذا جهت اعمال مقررات خاص مرور زمان در خصوص جرایم نظامیان باید به مواد عام قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ مراجعه می‌گردید. قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) این موضوع را در مواد ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳ و ۶۲۴؛ پیش‌بینی نموده است. مرور زمان در امور کیفری به سه نوع شامل: مرور زمان تعقیب،^(۱۱) مرور زمان شکایت^(۱۲) و مرور زمان اجرای مجازات^(۱۳) تقسیم می‌شود.

مبنای محاسبه مدت مرور زمان تعقیب که در ماده ۶۲۰ پیش‌بینی شده، با توجه به ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲^(۱۴) از تاریخ وقوع جرم است و از آنجا که جرم فرار از خدمت مستمر محسوب می‌شود تا زمانی که جرم استمرار دارد، عمل مشمول مرور زمان نمی‌شود. ماده ۶۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در توضیح حالتی که مشمول مرور زمان تعقیب نمی‌شود مقرر می‌دارد: «مقررات مرور زمان تعقیب نسبت به جرم فرار از خدمت کارکنان پایور (کادر) نیروهای مسلح در مواردی که ارتکاب این جرم برابر مقررات استخدامی مربوط، مستلزم اخراج آنان از خدمت باشد، قابل اعمال نیست». بر این نکته نیز باید اذعان داشت که اصل بر آن است که جرم فرار از خدمت مشمول مرور زمان تعقیب می‌شود و صرفاً در حالت استثنایی مذکور در این ماده، مشمول مرور زمان تعقیب نمی‌گردد.^(۱۵)

ماده ۶۲۳ همین قانون در خصوص عدم احتساب برخی از ایام جزء مدت مرور زمان مقرر می‌دارد: «در خصوص جرایمی که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دادسرا و دادگاه نظامی است، ایامی که متهم یا محکوم‌علیه برخلاف قوانین و مقررات در کشور حضور نداشته است، جزء مدت مرور زمان محسوب نمی‌شود».

با توجه به حقوق دفاعی متهم، قوانین کیفری و با توجه به اصل تفسیر موسع قوانین کیفری شکلی باید گفت که این ماده فقط در مورد دادگاه‌ها و دادسراهای نظامی و جرایم در صلاحیت این دادگاه‌ها می‌باشد. لذا عدم حضور متهم یا محکومی که به جرم او در دیگر دادگاه‌ها یا دادسراها رسیدگی می‌شود، برخلاف قوانین و مقررات در کشور به جز در حالت مذکور در ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی مصوب (۱۳۹۲) قاطع

مرور زمان نیست در صورت وجود شرایط، جرم می‌تواند مشمول مرور زمان گردد. ماده ۶۲۴ این قانون در حوزه تعیین ابتدای مرور زمان در زمان جنگ که به آن‌ها به ترتیب اولویت در دادگاه نظامی دو و یا یک رسیدگی می‌شود، مقرر می‌دارد: «ابتدای مرور زمان نسبت به جرایم در صلاحیت دادگاه نظامی دو زمان جنگ، یک سال پس از اعلام پایان جنگ و در مورد جرایم در صلاحیت دادگاه نظامی یک زمان جنگ، سه سال پس از اعلام پایان آن است». مقصود از مرور زمان در این ماده، مرور زمان تعقیب است و مرور زمان صدور حکم یا اجرای مجازات را شامل نمی‌شود.

۱-۵- پیش‌بینی احضار و جلب فرماندهان موضوع دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان

مواد ۱۴۲^(۱۶) و ۲۲۴^(۱۷) قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) موضوع احضار شهود و مطلعان نظامی را مورد توجه قرار داده بود. در قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و قانون تجدید نظر آرای دادگاه در سال ۱۳۷۲ مطلبی در خصوص احضار و جلب فرماندهان نیامده و این قوانین در این خصوص مسکوت مانده بود؛ اما قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در یک نوآوری جدید نسبت به قوانین قبلی، نحوه احضار متهمان نظامی و متهمان وزارت اطلاعات را پیش‌بینی نمود و در ادامه نیز در خصوص چگونگی احضار متهم در مواقع عدم دسترسی به وی تعیین تکلیف گردیده است.^(۱۸) این قانون همچنین در ماده ۶۱۷،^(۱۹) عدم ذکر درجه یا موضوع اتهام و یا نتیجه عدم حضور در احضارنامه و یا روزنامه در مواقعی که احضار متهم نظامی موافق مصالح نیروهای مسلح، حیثیت اجتماعی، عفت و امنیت عمومی نباشد را مقرر داشته است. از مجموع این مواد برمی‌آید که قاضی

نمی‌تواند نسبت به احضار یا جلب کسی اقدام کند مگر این که دلایل کافی برای آن وجود داشته باشد. ضمانت اجرای این امر نیز در تبصره ماده ۱۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) مجازات انتظامی تا درجه چهار پیش‌بینی گردیده است (همان جا). همچنین به موجب ماده ۱۶۹ همین قانون، احضار متهم باید به وسیله احضاریه و در دو نسخه به عمل آید که یک نسخه از آن به متهم ابلاغ و نسخه دیگر پس از امضاء به مأمور ابلاغ مسترد می‌گردد. با توجه به ماده ۶۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) باید به این نکته اذعان داشت که احضار متهمان نظامی و متهمان وزارت اطلاعات از طریق فرمانده یا مسئول مافوق وی صورت می‌گیرد. موارد استثنای این ماده نیز زمانی است که ضرورت اقتضا نماید و یا در صورتی که به متهم در یگان مربوطه دسترسی حاصل نشود. در این دو حالت، احضار از محل اقامت صورت پذیرفته و مراتب به اطلاع فرمانده و یا مسئول مافوق می‌رسد.

در خصوص تبصره یک این ماده نیز باید اذعان داشت تا زمانی که دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان برطبق قانون جدید تدوین نشده است، مطابق دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۵ عمل خواهد شد. لازم به ذکر است در صورتی که شاهد یا مطلع از نیروهای مسلح باشد، به حکم ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۲۰) از طریق فرماندهانش دعوت می‌شود.

۱-۶- پیش‌بینی زندان‌ها و بازداشتگاه‌های نظامی

قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) در خصوص زندان و بازداشتگاه‌های نظامی مسکوت بود. قوانین دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و تجدیدنظر آرای دادگاه در سال ۱۳۷۲ نیز

مطلبی در خصوص زندان و بازداشتگاه‌های نظامی نداشت؛ لیکن در مواد ۶۴۳ الی ۶۴۷ قانون جدید تأسیس نهادی به نام زندان و بازداشتگاه نظامی پیش‌بینی شده است. ماده ۶۴۳ این قانون مقرر نموده است: «متهمان و محکومان دادرسی و دادگاه‌های نظامی با رعایت مقررات اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در بازداشتگاه‌های رسمی و زندان‌های مستقل از سایر متهمان و زندانیان نگهداری می‌شوند. نگهداری محکومان و متهمان در یک مکان ممنوع است.» با توجه به این ماده و مواد ۵۱۳ و ۵۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)، متهمان نظامی باید در بازداشتگاه‌های رسمی و جدا از سایر بازداشتی‌ها نگه داشته شوند. نظامیان محکوم حبس نیز در زندان‌های مستقل از سایر محکومان به حبس نگهداری می‌شوند. قانون‌گذار با تدوین این ماده به ابعاد امنیتی و تبعات و مخاطرات ناشی از حضور متهمان و زندانیان نظامی در یک مکان به دلایلی نظیر افشای اطلاعات دارای طبقه‌بندی توجه نموده است.

ماده ۶۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) مقرر می‌دارد: «در صورت تقاضای متهمان و محکومان نظامی سایر مراجع قضایی و موافقت دادستان مربوط و دادستان نظامی استان، این افراد مدت بازداشت یا محکومیت حبس خود را در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های نظامی سپری می‌نمایند». تبصره این ماده نیز در ادامه می‌افزاید: «محکومان غیر نظامی دادگاه‌های نظامی و محکومان نظامی که محکومیت آنان منجر به اخراج می‌شود، با رعایت مقررات فوق جهت تحمل محکومیت حبس به زندان‌های عمومی معرفی می‌شوند». باید به این نکته اذعان داشت که تمام

از جمله تغییرات و نوآوری‌ها در قانون جدید دادرسی جرایم نیروهای مسلح، پیش‌بینی اصول دادرسی منصفانه یا اصول راهبردی، تفکیک کامل مرحله تحقیق و تعقیب، مشارکت تشکل‌های مردم نهاد در مراحل دادرسی در اجرای نظریه سیاست جنایی مشارکتی، توجه خاص به حقوق متهم و اجرای سیاست‌های قضازدایی، افزایش قرارهای تأمین کیفری و پیش‌بینی نظارت قضایی و قرار جلب به دادرسی به جای قرار مجرمیت است.

جرایم ارتكابی از سوی نظامیان، در صلاحیت دادرسی و دادگاه‌های نظامی نمی‌باشد. به عبارت دیگر، اگر جرایم ارتكابی از سوی ایشان از جرایم خاص نظامی و یا جرایمی که در ارتباط با انجام وظایف نظامی ارتكاب می‌یابد نباشد، رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دادگاه‌های کیفری اعم از دادگاه کیفری یک یا دو و یا دادگاه انقلاب نمی‌باشد. در چنین مواردی که برای نظامیان به دلیل اتهام مطروحه در دادرسی عمومی و انقلاب یا دادگاه‌های کیفری قرار بازداشت موقت صادر می‌شود و یا محکوم به حبس می‌شوند، اجرای قرار بازداشت و محکومیت به حبس همانند سایر مرتکبان عادی است و در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های عمومی صورت می‌گیرد؛ لیکن به صورت استثنایی و در صورت وجود شرایط زیر، متهمان و محکومان نظامی دیگر مراجع قضایی، مدت بازداشت یا محکومیت حبس خود را در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های نظامی سپری می‌کنند:

الف- تقاضای متهم یا محکوم نظامی؛
ب- موافقت دادستان عمومی و انقلاب و دادرسی نظامی استان.

با توجه به تبصره‌ی این ماده، به جرم محکومان غیر نظامی دادگاه‌های نظامی از قبیل افرادی که در ارتكاب جاسوسی با نظامیان معاونت می‌کنند، در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود و همچنین محکومان نظامی که محکومیت آنان منجر به اخراج شده و دیگر نظامی محسوب نمی‌شوند، ولی چون دادگاه نظامی به جرم آن‌ها رسیدگی می‌کند، باید محکومیت خود را در زندان‌های نظامی سپری کنند. ماده ۶۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) نیز در ادامه اشعار می‌دارد: «تا زمانی که بازداشتگاه‌ها و زندان‌های نظامی احداث نگردیده است و یا ظرفیت پذیرش آن‌ها متناسب با تعداد متهمان و محکومان نظامی نباشد، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی مکلف است افراد مزبور را در بند اختصاصی نظامیان نگهداری نماید». همچنین با توجه به ماده ۶۴۷ باید عنوان داشت که نظارت بر بازداشتگاه‌ها و زندان‌های نظامی در هر حوزه قضایی، افزون بر سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، بر عهده دادستان نظامی نیز می‌باشد.

۲- نوآوری‌های مربوط به دادرسی و دادگاه‌های نظامی

در این مبحث نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در زمینه حدود صلاحیت در دادرسی و دادگاه‌های نظامی و فرایند دادرسی جرایم نیروهای مسلح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲- تبیین و تجمیع صلاحیت‌های ذاتی و اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح

قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) موضوع رسیدگی به جرایم صاحب‌منصبان و تابعین نظامی بری و بحری، مستحفظین سرحدی و همچنین قشون احتیاطی را

در مواد ۱۹۱ لغایت ۱۹۶ مورد توجه قرار داده و مقرر می‌دارد که اگر افراد مذکور در حال خدمت یا انجام تکالیف نظامی مرتکب نقض تکلیف، عدم اطاعت نظامی، تقصیر یا جنحه و یا جنایتی شوند، رسیدگی به آن‌ها از خصایص محاکم نظامی است و در غیر این صورت به جرایم ایشان در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. با عنایت به این موارد، قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) صرفاً به رسیدگی جرایم نظامیان در محاکم نظامی و عمومی پرداخته و مرجعی برای رسیدگی به جرایم صرف نظامیان تعیین نشده است.

قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ در ماده ۱ مقرر داشته است: «رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران (ارتش، سپاه، پلیس قضایی، نیروی انتظامی و هر نیروی مسلح قانونی دیگر) بر طبق مواد این قانون در صلاحیت دادگاه‌های خاص نظامی است». در تبصره یک این ماده نیز جرایم خاص نظامی و انتظامی تبیین گردیده است و در ماده ۳ اصلاحی کیفیت تشکیل و صلاحیت دادگاه‌های نظامی یک و دو و موارد لزوم ارسال پرونده به دیوان عالی کشور تبیین شده است. لذا تا پیش از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی صلاحیت‌های ذاتی و اضافی سازمان قضایی پراکنده بود، لیکن در قانون جدید صلاحیت‌های مذکور تجمیع شده است.

ماده ۵۹۷ قانون جدید مقرر نموده است: «به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح به جز جرایم در مقام ضابط دادگستری در سازمان قضایی رسیدگی می‌شود. تبصره ۱- رسیدگی به جرایمی که

امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) اجازه فرموده‌اند در دادگاه‌ها و دادرسی‌های سازمان قضایی نیروهای مسلح رسیدگی شود، مادامی که از آن عدول نشده در صلاحیت این سازمان است.



قوانین دادرسی کیفری سابق در خصوص رسیدگی به جرایم نظامیان کمتر از هجده سال ساکت بود و مطابق معمول در موارد بروز ابهام می‌بایست به مواد عام مراجعه می‌شد. لیکن قانون جدید این موضوع را پیش‌بینی کرده و در ماده ۵۹۹ مقرر داشته است: «به جرایم نظامیان کمتر از هجده سال تمام ششمی که در صلاحیت سازمان قضایی است با رعایت مقررات مربوط به رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در دادرسی و دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود».

تبصره ۲- منظور از جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی، جرایمی است که اعضای نیروهای مسلح در ارتباط با وظایف و مسئولیت‌های نظامی و انتظامی که طبق قانون و مقررات به عهده آنان است مرتکب گردند.

تبصره ۳- رهایی از خدمت مانع رسیدگی به جرایم زمان اشتغال در دادگاه نظامی نمی‌شود.

تبصره ۴- جرم در مقام ضابط دادگستری، جرمی است که ضابطان در حین انجام وظایف قانونی خود در ارتباط با جرایم مشهود و یا در راستای اجرای دستور مقام قضایی دادگستری مرتکب می‌شوند».

با توجه به تبصره ۳ این ماده، ملاک صلاحیت دادگاه نظامی، داشتن سمت‌های نظامی در زمان ارتکاب جرم است و نه در

زمان رسیدگی و صدور حکم و به همین علت است که رهایی از خدمت نافی صلاحیت دادگاه در رسیدگی به جرایم نظامیان حین اشتغال نمی‌باشد.

با توجه به اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی به جرایمی که نظامیان در مقام ضابط دادگستری مرتکب می‌شوند، حسب مورد با توجه به مجازات جرم ارتكابی در یکی از دادگاه‌های کیفری یک یا دو رسیدگی می‌شود. لیکن، با عنایت به مواد ۵۹۷ و ۶۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) با اصلاحات و الحاقات بعدی که وظیفه آموزش ضابطین نظامی را بر عهده سازمان قضایی نیروهای مسلح دانسته است، به نظر می‌رسد ضابطان نظامی جزء ضابطان خاص دادگستری نبوده و نوع سومی از ضابطان محسوب شده و چنانچه این ضابطان در حین انجام وظیفه ضابطیت مرتکب جرمی شوند رسیدگی به جرایم آنان در صلاحیت دادرسی و دادگاه‌های نظامی است (مصدق، ۱۳۹۴: ۸۹).

به موجب تبصره ۱ ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، به جرایم نظامی و انتظامی کارکنان نیروهای مسلح که در سازمان‌های دیگر خدمت می‌کنند در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌گردد. در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت مقنن ضمن تجمیع و تبیین صلاحیت‌های ذاتی و اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح که به موجب احکام حکومتی در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۷۳ در خصوص جرایم مربوط به تخلفات کارکنان وزارت اطلاعات از انجام وظایف قانونی، پرونده‌های مشتمل بر اسناد طبقه‌بندی شده و اسرار جمهوری اسلامی ایران، جرایم امنیتی و جرایم حین خدمت نظامیان با اجتناب، از اجمال، ابهام و سردرگمی‌های موجود در این حوزه نسبت به وضع ماده قانونی جامع و کامل اقدام نموده است.

۲-۲- تشکیل شعبی از دادسرا و یا دادگاه‌های نظامی در محل استقرار یگان‌ها

مواد ۱۹۱ لغایت ۱۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) از موضوع رسیدگی به جرایم صاحب منصبان و تابعین نظامی بری و بحری، مستحفظین سرحدی و همچنین قشون احتیاطی و ردیف سخن گفته و مقرر می‌داشت که اگر افراد مذکور در حال خدمت یا انجام تکالیف نظامی مرتکب نقض تکلیف، عدم اطاعت نظامی، تقصیر، جنحه و یا جنایتی گردند، رسیدگی به آن‌ها از خصایص محاکم نظامی است و در غیر این صورت به جرایم ایشان در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. در ماده ۱۹۶ عنوان گردیده است که صاحب‌منصبان و مأمورین کشوری فقط در صورتی در محاکم نظامی محاکمه می‌شوند که در محل ارتکاب جرم به طوری که قانون معین می‌کند حکومت نظامی اعلان شده باشد.

در ماده ۶ قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و تبصره آن نیز از تشکیل سازمان قضایی نیروهای مسلح در مراکز استان‌ها، تشکیل دادسرای نظامی در شهرستان‌ها و همچنین تشکیلات و ساختار اداری دادسرا و دادگاه نظامی در استان‌ها سخن گفته شده و در خصوص تشکیل شعبی از دادسرا و یا دادگاه‌های نظامی در محل استقرار یگان‌ها، ساکت می‌باشد؛ لیکن در ماده ۵۸۹ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۹۳ عنوان گردیده است: «در صورت ضرورت و برای رسیدگی به جرایم ارتكابی نظامیان که در صلاحیت سازمان قضایی است، با تصویب رئیس قوه قضاییه، شعبه یا شعبی از دادسرای نظامی در محل استقرار تیپ‌های مستقل رزمی و بالاتر و یا رده هم‌تراز آن‌ها در سایر نیروها برای

مدت معین تشکیل می‌شود». علاوه بر این، در قانون جدید، موضوع تشکیل شعبی از دادسرا و یا دادگاه‌های نظامی در محل استقرار یگان‌ها در زمان جنگ نیز پیش‌بینی شده و در تبصره ۲ ماده ۵۹۰^(۲۱) در خصوص رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح در صورت عدم تشکیل دادگاه‌های نظامی زمان جنگ تعیین تکلیف کرده و ترکیب، صلاحیت و آیین دادرسی دادسراها و دادگاه‌های نظامی نیز در ماده ۵۹۲^(۲۲) ذکر گردیده است. البته باید این نکته را در نظر داشت که با توجه به استثنایی بودن حکم ماده ۵۸۹، شعبه یا شعبی از دادسرای نظامی در محل استقرار تیپ‌های رزمی مستقل، هم‌تراز و یا بالاتر از آن‌ها در سایر نیروها به صورت موقت و برای مدت معین تشکیل می‌شود و نه در سایر یگان‌ها.

را پیش‌بینی کرده و در ماده ۵۹۹ مقرر داشته است: «به جرایم نظامیان کمتر از هجده سال تمام شمسی که در صلاحیت سازمان قضایی است با رعایت مقررات مربوط به رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در دادسرا و دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود».

با توجه به این ماده در صورتی که یک فرد نظامی کمتر از سن هجده سال تمام شمسی مرتکب جرمی شود که رسیدگی به آن در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح است، دادگاه نظامی به جرم او مطابق مقررات مربوط به رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان مقرر در مواد ۲۸۵ الی ۲۸۷ و ۴۰۸ الی ۴۱۷ همین قانون رسیدگی می‌کند. حکم این ماده را باید مخصص حکم عام ماده ۳۰۴ همین قانون^(۲۳) دانست.

۲-۴- صلاحیت دادسرا و دادگاه نظامی تهران در خصوص جرایم ارتكابی نظامیان در خارج از کشور

قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) در خصوص جرایم ارتكابی نظامیان در خارج از کشور ماده‌ای را پیش‌بینی ننموده بود، لیکن مطابق مواد عام این قانون، هرگاه یکی از اتباع ایران در خارجه مرتکب جنحه یا جنایتی شده و در ایران یافت می‌شد، در محکمه محل دستگیری محاکمه می‌شد. قوانین دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ و تجدید نظر آرای دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲ نیز این موضوع را در دستور کار خود قرار نداده بود. لیکن قانون جدید در ماده ۵۹۸ به اجمال موجود در این حوزه خاتمه داده و مقرر نموده است: «به اتهامات نظامیانی که در خارج از قلمرو حاکمیت جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم شوند و مطابق قانون، دادگاه‌های ایران صلاحیت رسیدگی به آن‌ها را داشته باشند، چنانچه از جرایمی

قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۶۸ در ماده ۱ مقرر داشته است: «رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران (ارتش، سپاه، پلیس قضایی، نیروی انتظامی و هر نیروی مسلح قانونی دیگر) بر طبق مواد این قانون در صلاحیت دادگاه‌های خاص نظامی است.»

۲-۳- صلاحیت مراجع قضایی نظامی برای رسیدگی به جرایم ارتكابی نظامیان کمتر از هجده سال

قوانین دادرسی کیفری سابق در خصوص رسیدگی به جرایم نظامیان کمتر از هجده سال ساکت بود و مطابق معمول در موارد بروز ابهام می‌بایست به مواد عام مراجعه می‌شد. لیکن قانون جدید این موضوع

باشد که در صلاحیت سازمان قضایی است، در دادسرا و دادگاه نظامی تهران رسیدگی می‌شود.»
 به نظر می‌رسد منظور از نظامیان، اعم از نظامیانی است که تابعیت ایران را دارند و لذا ماده مذکور مشمول نظامیان خارجی نیز می‌شود. در بیان دیگر، شاید بتوان گفت حکم این ماده را باید مخصص حکم ماده ۳۱۶ همین قانون^(۳۴) اگر فرد نظامی مرتکب جرمی شود که در صلاحیت دادگاه‌های نظامی نباشد، باید تفکیک مذکور در ماده ۳۱۶ را در مورد او اعمال نمود؛ بدین گونه که اگر فرد نظامی مذکور تبعه ایران باشد، به جرم او در یکی از دادگاه‌های کیفری محل دستگیری رسیدگی می‌شود، لیکن اگر تبعه کشور خارجی باشد به جرم او در یکی از دادگاه‌های کیفری تهران رسیدگی می‌شود.

برآمد

اهم نوآوری‌ها و جلوه‌های افتراقی قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی عبارت است از:

- ۱- پیش‌بینی مرکز تنظیم و ثبت پرونده‌های کیفری و نیز حق پژوهش‌خواهی برای یگان‌های نظامی و انتظامی؛
 - ۲- تعریف و تعیین مصادیق ضابطان نظامی و تعریف جرم در مقام ضابط دادگستری؛
 - ۳- پیش‌بینی مقررات خاص و کالت، با رعایت مصالح نیروهای مسلح و حقوق متهم؛
 - ۴- پیش‌بینی مقررات خاص مرور زمان در جرایم مستمر به خصوص فرار از خدمت؛
 - ۵- پیش‌بینی احضار و جلب فرماندهان موضوع دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان؛
 - ۶- پیش‌بینی زندان‌ها و بازداشتگاه‌های نظامی؛
 - ۷- تبیین و تجمیع صلاحیت‌های ذاتی و اضافی سازمان قضایی نیروهای مسلح؛
 - ۸- تشکیل شعبی از دادسرا و یا دادگاه‌های نظامی در محل استقرار یگان‌ها؛
 - ۹- اعطای صلاحیت به مراجع قضایی نظامی برای رسیدگی به جرایم ارتكابی نظامیان کمتر از هجده سال؛
 - ۱۰- صلاحیت دادسرا و دادگاه نظامی تهران در خصوص جرایم ارتكابی نظامیان در خارج از کشور.
- نوآوری‌هایی مانند پیش‌بینی دادگاه‌های نظامی زمان جنگ، تعیین مصادیق جرایم مربوط به زمان جنگ، تسریع در فرایند دادرسی در دادگاه‌های نظامی ویژه زمان جنگ و پیش‌بینی سیستم تعدد قاضی در دادگاه‌های نظامی یک و تجدید نظر نظامی هم در زیرمجموعه این نوآوری‌ها قابل توجه است.

پی‌نوشت‌ها:

نظامی می‌باشند: الف - مأموران دژبان نیروهای مسلح؛ ب - مأموران حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح در چارچوب مأموریت‌ها و وظایف قانونی؛ پ - مأموران بازرسی و قضایی نیروهای مسلح؛ ت - فرماندهان، افسران و درجه‌داران آموزش‌دیده نیروی انتظامی؛ ث - افسران و درجه‌داران نیروهای مسلح در جرایم مشهود در صورت عدم حضور سایر ضابطان نظامی؛ ج - مقامات و مأمورانی که به موجب قوانین خاص در حدود وظایف محوله ضابط نظامی محسوب می‌شوند».

۵. ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «احراز عنوان ضابط دادگستری، علاوه بر وثاقت و مورد اعتماد بودن منوط به فراگیری مهارت‌های لازم با گذراندن دوره‌های آموزشی زیر نظر مرجع قضایی مربوط و تحصیل کارت ویژه ضابطان دادگستری است. تحقیقات و اقدامات صورت گرفته از سوی اشخاص فاقد این کارت، ممنوع و از نظر قانونی بدون اعتبار است».

۶. اصل ۱۷۲ قانون اساسی اشعار می‌دارد: «برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضاء ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. دادستانی و دادگاه‌های نظامی،

۱. در تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری آمده است: «اگر شخص به علت اتهام ارتکاب یکی از جرایم سازمان‌یافته و یا جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، سرقت، مواد مخدر و روان‌گردان و یا جرایم موضوع بندهای (الف)، (ب) و (پ) ماده (۳۰۲) این قانون تحت نظر قرار گیرد تا یک هفته پس از شروع تحت نظر قرار گرفتن امکان ملاقات با وکیل را ندارد».

۲. ماده ۱۲۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲: «در کلیه مواردی که در اثر ارتکاب جرم خسارتی وارد شود، مرتکب علاوه بر مجازات‌های مقرر در این قانون به جبران خسارت وارده و حسب مورد به رد عین یا مال یا پرداخت مثل با قیمت و اجرت‌المثل نیز محکوم می‌گردد. رسیدگی در این گونه موارد در دادگاه‌های نظامی نیاز به تقدیم دادخواست ندارد».

۳. ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن‌الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند».

۴. ماده ۶۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با الحاقات و اصلاحات بعدی مقرر می‌دارد: «مأموران زیر پس از کسب مهارت‌های لازم و اخذ کارت مربوط ضابط

۱۶. ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰): «در صورتی که یکی از شهود تحقیق یا مطلعین از تابعین نظامی باشد باید احضار او را لااقل در مدت بیست و چهار ساعت قبل از زمان تحقیق و محاکمه از رئیس آن دسته که شخص مزبور در آنجا مستخدم است بخواهند و رئیس نظامی مکلف است که شخص احضار شده را در موقع به عدلیه بفرستد».

۱۷. ماده ۲۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) در خصوص احضار شهود نظامی: «مطلعین یا شهود تحقیق را اگر طرفین خودشان نیاورده‌اند توسط محکمه احضار می‌شوند شهودی که از تابعین نظامی هستند باید توسط رؤسای دسته‌هایی که در آنجا مشغول خدمات‌اند احضار شوند و هرگاه رؤسا تصدیق دهند که به واسطه خدمت نظامی نمی‌توانند حاضر شوند در محل خدمت شهادت آنان اخذ می‌شود».

۱۸. ماده ۶۱۵ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۹۳: «احضار متهمان نظامی و متهمان وزارت اطلاعات از طریق فرمانده یا مسئول مافوق انجام می‌گیرد، اما در موارد ضروری یا در صورتی که به متهم در یگان مربوطه دسترسی نباشد، احضار از محل اقامت صورت می‌گیرد و مراتب به اطلاع فرمانده یا مسئول مافوق می‌رسد. تبصره ۱- نحوه احضار و جلب فرماندهان و مسئولان نیروهای مسلح براساس دستورالعملی است که به تصویب فرماندهی کل قوا می‌رسد».

۱۹. ماده ۶۱۷ همین قانون: «در صورتی که به تشخیص قاضی پرونده به لحاظ مصالح نیروهای مسلح، حیثیت اجتماعی متهم، عفت و یا امنیت عمومی، ذکر درجه یا موضوع اتهام و یا نتیجه عدم حضور در احضارنامه و یا روزنامه به مصلحت نباشد، درجه یا موضوع اتهام و یا نتیجه عدم حضور ذکر نمی‌شود».

۲۰. ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲: «در صورتی که شاهد یا مطلع از نیروهای مسلح باشد باید حداقل بیست و چهار ساعت پیش از تحقیق یا جلسه محاکمه، از طریق فرمانده یا رئیس او دعوت شود. فرمانده یا رئیس مربوط مکلف است پس از وصول دستور مقام قضایی، شخص احضار شده را در موقع بفرستد».

۲۱. «دادگاه‌های نظامی دو، نظامی یک و تجدید نظر نظامی تا هنگام تشکیل دادگاه‌های نظامی زمان جنگ حسب مورد برابر مقررات دادرسی زمان جنگ، به جرائم مربوط به جنگ رسیدگی می‌کنند».

۲۲. «ترکیب، صلاحیت و آیین دادرسی دادرسی و دادگاه‌های نظامی زمان جنگ به ترتیب تعیین شده برای سایر دادگاه‌های نظامی است مگر آن‌که در این قانون به نحو دیگری مقرر شود».

۲۳. «به کلیه جرایم اطفال و افراد کمتر از هجده سال تمام شمسی در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود. در هر صورت محکومان بالای سن هجده سال تمام موضوع این ماده، در بخش نگهداری جوانان که در کانون اصلاح و تربیت ایجاد می‌شود نگهداری می‌شوند...».

۲۴. «به اتهامات اشخاصی که در خارج از قلمرو حاکمیت جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم می‌شوند و مطابق قانون، دادگاه‌های ایران صلاحیت رسیدگی به آن‌ها را دارند، چنانچه از اتباع ایران باشند، حسب مورد در دادگاه محل دستگیری و چنانچه از اتباع بیگانه باشند حسب مورد، در دادگاه تهران رسیدگی می‌شود».

فهرست منابع:

- ۱- تدین، عباس، **نگاهی به جرایم و مجازات‌های نیروهای مسلح ایران و فرانسه**، تهران: خرسندی، ۱۳۹۰.
- ۲- جوانمرد، بهروز، **آیین دادرسی کیفری اختصاصی (افتراقی) در جرایم سازمان یافته فراملی تهران**، تهران: جاودانه، ۱۳۹۳.
- ۳- -----، **آیین دادرسی کیفری**، تهران: جاودانه، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
- ۴- خالقی، علی، **آیین دادرسی کیفری**، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، ۱۳۸۷.
- ۵- مصدق، محمد، **آیین دادرسی کیفری**، تهران: جنگل، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.
- ۶- -----، **نوآوری‌های قانون جدید آیین دادرسی کیفری**، تهران: نشر جنگل، ۱۳۹۴.

بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند».

۷. ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «متهم می‌تواند در مرحله تحقیقات مقدماتی یک نفر وکیل دادگستری همراه خود داشته باشد. این حق باید پیش از شروع تحقیق توسط بازپرس به متهم ابلاغ و تفهیم شود. چنانچه متهم احضار شود، این حق در برگه احضاریه قید به او ابلاغ می‌شود. وکیل متهم می‌تواند با کسب اطلاع از اتهام و دلایل آن مطالبی را که برای کشف حقیقت و دفاع از متهم با اجرای قانون لازم بداند اظهار کند. اظهارات وکیل در صورت مجلس نوشته می‌شود. تبصره ۱- سلب حق همراه داشتن وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم، موجب بی‌اعتباری تحقیقات می‌شود...» ماده ۱۹۱ همین قانون: «چنانچه بازپرس، مطالعه و یا دسترسی به تمام یا برخی از اوراق، اسناد یا مدارک پرونده را با ضرورت کشف حقیقت منافی بداند یا موضوع از جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور باشد، با ذکر دلیل، قرار عدم دسترسی به آن‌ها را صادر می‌کند. این قرار حضوری به متهم یا وکیل وی ابلاغ می‌شود و ظرف سه روز قابل اعتراض در دادگاه صالح است. دادگاه مکلف است در وقت فوق‌العاده به اعتراض رسیدگی و تصمیم‌گیری کند».

۸. ماده ۳۴۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب (۱۳۹۲): «در تمام امور کیفری، طرفین می‌توانند وکیل یا وکلای مدافع خود را معرفی کنند. در صورت تعدد وکیل، حضور یکی از آنان برای تشکیل دادگاه و رسیدگی کافی است. تبصره- در غیر جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری یک، هر یک از طرفین می‌توانند حداکثر دو وکیل به دادگاه معرفی کنند».

۹. ماده ۳۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب (۱۳۹۲): «هر یک از طرفین می‌تواند حداکثر سه وکیل به دادگاه معرفی کند. استعفای وکیل تعیینی یا عزل وکیل پس از تشکیل جلسه رسیدگی پذیرفته نمی‌شود».

۱۰. باید توجه داشت که تعهدات بین‌المللی در صورتی در حکم قانون تلقی می‌شود که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده باشد. در خصوص وکالت کردن وکلای دارای تابعیت خارجی در سایر دادگاه‌ها نیز معنی وجود ندارد و قانون در این خصوص ساکت است.

۱۱. ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مرور زمان تعقیب عبارت است از: «مرور زمان، در صورتی تعقیب جرایم موجب تعزیر را موقوف می‌کند که از تاریخ وقوع جرم تا انقضای مواعد زیر تعقیب نشده یا از تاریخ آخرین اقدام تعقیبی یا تحقیقی تا انقضای این مواعد به صدور حکم قطعی منتهی نگردیده باشد: الف- جرایم تعزیری درجه یک تا سه با انقضای پانزده سال؛ ب- جرایم تعزیری درجه چهار با انقضای ده سال؛ پ- جرایم تعزیری درجه پنج با انقضای هفت سال؛ ت- جرایم تعزیری درجه شش با انقضای پنج سال؛ ث- جرایم تعزیری درجه هفت و هشت با انقضای سه سال».

۱۲. ماده ۱۰۶ همین قانون: «در جرایم تعزیری قابل گذشت هرگاه متضرر از جرم در مدت یک سال از تاریخ اطلاع از وقوع جرم شکایت نکند، حق شکایت کیفری او ساقط می‌شود مگر این‌که تحت سلطه متهم بوده یا به دلیلی خارج از اختیار، قادر به شکایت نباشد که در این صورت مهلت مزبور از تاریخ رفع مانع محاسبه می‌شود. هرگاه متضرر از جرم قبل از انقضای مدت مذکور فوت کند و دلیلی بر صرف نظر وی از طرح شکایت نباشد هر یک از ورثه وی در مهلت شش ماه از تاریخ وفات حق شکایت دارد».

۱۳. ماده ۱۰۷ همین قانون: «مرور زمان، اجرای احکام قطعی تعزیری را موقوف می‌کند و مدت آن از تاریخ قطعیت حکم به قرار زیر است: ...».

۱۴. لازم به ذکر است ماده ۱۰۵ شامل نیروهای مسلح وظیفه و کادر می‌گردد.

۱۵. ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در خصوص موارد اخراج از خدمت کارکنان پایور و نیروهای مسلح چنین مقرر داشته است: «اعضای ثابت نیروهای مسلح که به موجب احکام قطعی دادگاه‌ها در جرایم عمدی به مجازات‌های زیر محکوم می‌شوند از زمان قطعیت حکم از خدمت اخراج می‌گردند: الف- محکومیت یا محکومیت‌های (در صورت تعدد) به حبس غیر تعلیقی زائد بر پنج سال؛ ب- محکومیت به حدود؛ ج- محکومیت به سبب ارتکاب جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور؛ د- محکومیت به قصاص نفس یا قطع عضو».

کرامت انسانی در پرتو جرم‌شناسی و سیاست جنایی امنیتی



فرزاد حاتم‌زاده، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

در قرائت دینی با پیش‌فرضی انسان‌دوستانه، فعل انسان از ذات او جدا تلقی شده و بر این اساس، با توجیه رفتار مجرمانه نمی‌توان کرامت ذاتی را که لازمه وجود انسان است به علت ارتکاب رفتار مجرمانه نادیده گرفت. در پرتو جرم‌شناسی و سیاست جنایی امنیتی با بینشی محافظه‌کارانه و به بهانه تأمین امنیت، نوعی «انسان‌زدایی» و «اخلاق‌زدایی» از فرایند کیفری شکل گرفته است. در این رویکرد فایده‌گرایانه، مدیریت سیستمی جایگزین رویکرد حق‌مدار شده و «اصلاح مستمر» جای خود را به «کنترل مستمر» داده است. با وجود این، «حق بر امنیت» با «حق بر تأمین» در تعارض قرار گرفته است. این مقاله ضمن تبیین این تعارض، نتیجه می‌گیرد که با حفظ قرائت و پیش‌فرض انسان‌دوستانه دینی و عبور دادن یافته‌های جرم‌شناسی و سیاست جنایی از صافی و سنجه حقوق بشر، می‌توان این تعارض را رفع کرد و جرم‌شناسی هنجارمند یا نورماتیو را محقق ساخت.

واژگان کلیدی: کرامت انسانی، جرم‌شناسی امنیتی، جرم‌شناسی هنجارمند، عوام‌گرایی کیفری

درآمد

در دهه هشتاد میلادی مجموعه‌ای از دلایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زمینه عدول از مدل اصلاح و درمان را در غرب فراهم نمود و تغییر پارادایم در حوزه‌های جرم‌شناسی و سیاست جنایی شکل گرفت. در این دوره زمانی به جای احساس هم‌دردی با مجرم و تلاش در جهت اصلاح و بازسازی او، سخن از «توده‌های شرور» به میان آمد. به تبع تئوری جامعه ریسک‌مدار که توسط اولریش بک ارائه شد، مدل عدالت سنجشی یا مدیریت ریسک جرم پا به عرصه وجود گذاشت. موریس کوسن نظریه «اثر صفر اصلاح و درمان»^(۱) را مطرح نمود و مارتینسون با این بیان که «هیچ چیز مؤثر نیست»^(۲) با بی‌فایده کردن دفاعیات تد پالمِر، به حیات مدل اصلاح و درمان پایان داد. به تبع این تحولات شاهد عبور از حقوق کیفری شهروندمدار به حقوق کیفری دشمن‌مدار و خلق واژگان و مفاهیمی جدید با بار امنیتی در حوزه جرم‌شناسی و سیاست جنایی هستیم. واژگان و مفاهیمی که بوی «داروینیسیم اجتماعی» و نگاه هابزی به طبیعت بشر از آن‌ها به مشام می‌رسد.^(۳) کرامت انسانی به عنوان یک ارزش و یک اصل بنیادین، افزون بر تجلی در قانون اساسی کشورها، جایگاه فهمی در قریب به بیست سند جهانی و پنج سند منطقه‌ای دارد و از این اسناد برمی‌آید که «کرامت انسانی» سنگ زیربنای ساختمان عظیم حقوق بشر است.

فرض بر این است که به تبع امنیتی شدن جرم‌شناسی و سیاست جنایی، کرامت انسانی^(۴) نادیده گرفته شده است. در این مقاله به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا به عنوان ابزار گردآوری اطلاعات،

برآنیم تا پیش‌فهم‌ها و پیش‌فرض‌ها در خصوص کرامت انسانی، جرم‌شناسی و سیاست جنایی امنیتی را ارائه داده و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که چهارچوب نظری و جهان‌بینی پشتیبان این پیش‌فرض‌ها کدام است و فراورده‌های آن چه تأثیری بر کرامت انسانی به جای گذاشته است. در این راستا، مبانی نظری و رویکردها به کرامت انسانی، جرم‌شناسی امنیتی، سیاست جنایی امنیتی و جلوه‌های آن در سنجح حقوق بشر مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- مبانی نظری و رویکردها به کرامت انسانی

در سنت فلسفی غرب دو دیدگاه عمده در خصوص سرشت انسان وجود دارد. نخست، سنت متعلق به توماس هابز (سنت هابزی) و دوم، سنت متعلق به جان لاک (سنت لاک). در سنت فلسفی هابز انسان ذاتاً شریر و در حالت طبیعی «انسان گرگ انسان» است و لذا نیازمند کنترل می‌باشد.^(۴) با این پیش‌فرض، از نقطه نظر دخالت نظام عدالت کیفری در ارتباط با حقوق شهروندی و کرامت انسانی سنت هابزی «تحدیدی» و دولت و نظام عدالت کیفری «حداکثری» است. در مقابل جان لاک بر این باور است که انسان آزاد است و به طور طبیعی هم به آزادی تمایل دارد و حکومت نه برای کنترل وحوش، بلکه برای حل تزااحات ناشی از اعمال آزادی‌ها ایجاد شده است. در سنت لاک، دخالت نظام عدالت کیفری «تضمینی» است. حکمرانی «بر» مردم است و در مقابل لاک ایده حکمرانی «برای» مردم را ارائه می‌دهد. استویکس^(۵) اولین بار بین این نظریه که انسان‌ها افرادی عاقل هستند و از این‌رو باید حرمت آن‌ها حفظ شود و مفهوم وجود نظامی مشتمل بر قواعدی

جهان‌شمول یا طبیعت انسانی ارتباط برقرار کرد (علامه، ۱۳۸۹: ۱۴۶). نظرات استویکس بعدها در چارچوب نظریه «حقوق طبیعی» توسعه یافت و بر ایمانوئل کانت که فلسفه‌اش با استقلال فردی، آزادی و کرامت انسانی مرتبط است تأثیر گذاشته است. کانت معتقد است که انسان و هر ذات خردمند دیگر، خود به خود هدف به حساب می‌آید و اگر انسان وسیله پنداشته شود، بخشی از طبیعت او نادیده گرفته می‌شود.^(۶) از دیدگاه کانت کرامت انسانی، حیثیت و ارزشی است که تمام انسان‌ها به جهت استقلال ذاتی و توانایی اخلاقی که دارند به طور ذاتی و یکسان از آن برخوردارند (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۲۹).^(۷)

برخی از متفکران اسلامی قائل به تفکیک کرامت به ذاتی و ارزشی (اکتسابی) و انسانی شده و ارزش نهایی و غایی انسان را منوط به کرامت ارزشی و اکتسابی او دانسته و معتقدند کرامت ذاتی انسان تا زمانی است که انسان به اختیار خود علیه خود و دیگران مرتکب جرم و جنایت نشود و با ارتکاب جرم و جنایت کرامت ذاتی او زیر سؤال می‌رود (جعفری تبریزی، ۱۳۷۰: ۲۷۹). این دیدگاه با تناقض مواجه است؛ زیرا به لحاظ منطقی، ذات شیء قابل وضع و قابل سلب نیست؛ در نتیجه آن‌چه با جرم و جنایت سلب می‌شود، کرامت اکتسابی و ارزشی است و نه کرامت ذاتی (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۲۹).

در تفکر وحیانی، کرامت انسانی یک امر هستی‌شناختی و اصیل است که ریشه در ذات خلقت بشری دارد. از آیه ۲۹ سوره حجر^(۸) استفاده می‌شود که خدای انسان با او نوعی پیوستگی و ارتباط دارد و همین ارتباط و خویشاوندی است که مبانی هستی‌شناختی و متافیزیکی

کرامت انسانی را در جامعه بشری و یک حکومت دینی تبیین می‌کند. در عرفان اسلامی آمده است که: خداوند نشئه انسانی را در کمال خود جسماً و روحاً و نفساً مطابق صورت خود آفریده است (به نقل از: فیض، ۱۳۸۲: ۴۸).

آزادی و امنیت دو حق بنیادین بشری است که تحقق آن‌ها لازمه تحقق صلح، عدالت و حفظ کرامت بشری است. در بسامد آزادی و امنیت، دخالت‌های نظام عدالت کیفری به مانند «تیغ دو لبه» است که پتانسیل فرصت و تهدید را هم‌زمان دارد؛ ما هم به حضور حقوق کیفری و نظام کیفری در حمایت از حقوق شهروندی نیاز داریم و هم از حقوق کیفری در تهدید و نقض حقوق شهروندی نگران هستیم؛ لذا باید یک تعادل دقیق و متفکرانه انجام شود (سید فاطمی، ۱۳۸۶: ۴۱).

۲- جرم‌شناسی امنیتی و جلوه‌های آن

امنیت از حقوق بنیادین بشر است که تأمین آن از وظایف ذاتی دولت‌ها محسوب می‌شود. دولت‌ها به نام و برای تأمین امنیت شهروندان اقدام به جرم‌انگاری رفتارهای ناقض امنیت می‌کنند. در حوزه جرم‌شناسی و سیاست جنایی از امنیتی شدن این مقولات سخن به میان آمده است. اساساً جرم‌شناسی دانش تبیین و کنترل پدیده جنایی است. جرم‌شناسی امنیتی که با مسامحه عنوان جرم‌شناسی را به آن می‌دهیم و به نوعی در برابر «جرم‌شناسی نورماتیو یا هنجارمند» قرار می‌گیرد، جرم‌شناسی هنجارمند یعنی عبور دادن راهکارها و یافته‌های جرم‌شناسی از سنجش حقوق بشر به منظور وارد کردن آن‌ها در حقوق کیفری؛ اما جرم‌شناسی امنیتی یا به تعبیر خانم دلماس مارتی، علم

متعاقب سیاست‌زدگی جرم و استفاده ابزاری و ایدئولوژیک جناح راست سیاسی با جهان‌بینی محافظ‌کاری از آن نوعی جرم‌شناسی متولد شد که به دلیل استفاده ابزاری و ایدئولوژیک جناح راست سیاسی به جرم‌شناسی راست جدید مشهور گردید.

جرم‌شناسی واقع‌گرایانه جدید بر این پیش‌فرض استوار است که مجرمان افرادی پست و حقیر هستند که استحقاق هم‌دردی و دلسوزی ندارند و مجازات اثر مثبتی بر جامعه در مقابل این افراد دارد. نظریه پشتیبان این مضامین در جرم‌شناسی «نظریه کنترل یا تمهیدات اجتماعی» هیرشی است. هیرشی انسان را ذاتاً هنجارشکن می‌داند و از نظر وی پیوندها و علقه‌های هر شخص شامل وابستگی، تعهد، درگیر شدن، باور و اعتقاد و احترام با افراد و محیط پیرامونش، نقش کنترل‌کننده در ترک جرم دارد. بعدها گاتفردسن و هیرشی نسخه جدید ارائه دادند و بر «خودانتظامی» و خویش‌داری به عنوان عامل کنترل تأکید نمودند. از نظر آنان مجرمان کسانی هستند که درجه خودکنترلی ضعیفی دارند و مجرم فردی با خصوصیات منفی بسیار و نماینده طبقه فرودست جامعه است.

جرم‌شناسی راست جدید بر دو نکته تأکید می‌کند: نخست، قرار دادن مسئولیت جرایم به طور مستقیم بر اشخاص؛ و دوم، اذعان به اهمیت مجازات‌ها. نظریه جرم‌شناسی راست نو دارای دو بعد است: جنبه ایدئولوژیک و توده‌گرایانه که با روند سیاسی در تعامل است؛ و دیگری بُعد آکادمیک و علمی که با فعالیت‌های جرم‌شناسی مرتبط می‌شود (طاهری، ۱۳۹۲: ۱۱۲-۱۱۳).

پلیس یا علم استراتژیک (راهبردی) یا جرم‌شناسی خطر، یک گروه از مجرمان یا جرایم را به این اعتبار که دشمن جامعه یا خطرناک اند، برجسته و مشمول مقررات کیفری و رویکرد خاصی در جرم‌شناسی می‌کند. تقابل دو جرم‌شناسی نورماتیو و امنیتی حکایت از تقابل بین حق فرد بر «امنیت» در مقابل مجرمان و حق فرد بر داشتن «تأمین» در مقابل عوامل و نمادهای پلیسی - قضایی دارد (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۲-۱۳۹۱: ۲۳). گفتمان جدید جرم‌شناسی حاوی مضامینی دوگانه تحت عنوان کلی «جرم‌شناسی راست جدید» است که به دو بخش جرم‌شناسی «خودی» و جرم‌شناسی «دیگری» تقسیم می‌شود.



امنیت از حقوق بنیادین بشر است که تأمین آن از وظایف ذاتی دولت‌ها محسوب می‌شود. دولت‌ها به نام و برای تأمین امنیت شهروندان اقدام به جرم‌انگاری رفتارهای ناقض امنیت می‌کنند. در حوزه جرم‌شناسی و سیاست جنایی از امنیتی شدن این مقولات سخن به میان آمده است. اساساً جرم‌شناسی دانش تبیین و کنترل پدیده جنایی است.

۱-۲ - جرم‌شناسی راست نو^(۹)

از مشخصه دهه‌های شصت و هفتاد قرن بیستم میلادی، تغییرات سریع اجتماعی و تشدید فعالیت‌های سیاسی است که موجب ظهور نظرات تند رادیکالی در علوم اجتماعی و جرم‌شناسی شد. متعاقب فرهنگ جدید کنترل جرم و تغییرات اجتماعی جرم‌شناسی نیز به سوی نوعی واقع‌گرایی پیش رفت.

۲-۲- جرم‌شناسی خودی و غیر خودی

به موازات دوگانه شدن سیاست کیفری، جرم‌شناسی نیز گونه‌های جدیدی را تجربه کرده است. سیاست کیفری عوام‌گرا جامعه را به دو گروه خودی^(۱۰) و دیگری^(۱۱) تقسیم می‌کند. در گروه خودی، افراد تربیت شده^(۱۲) و مطیع قانون^(۱۳) و اکثریت اخلاقی^(۱۴) قرار می‌گیرند. گروه دیگر متشکل از گروه‌های خطرناکی هستند که باید شناسایی، کنترل، قرنطینه، طرد و خنثی شوند (مقدسی و فرجی‌ها، ۱۳۹۲: ۱۵۰).

به عقیده دیوید گارلند در جرم‌شناسی خودی، مجرم نه فردی متفاوت از دیگر اعضای جامعه، بلکه انسانی متعارف و منطقی و مشابه دیگران است. جرم‌شناسی خودی در چارچوب نظریه‌هایی چون «انتخاب عقلانی جرم»، «سبک زندگی و فعالیت روزمره» کوهن و فلسن و «پیشگیری موقعیت‌مدار» کلارک می‌گنجد. از چشم‌انداز جرم‌شناسی غیر خودی، برخی از مجرمان طبیعی نیستند؛ شرور، پست، خطرناک و متفاوت از دیگران هستند (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۱۸ - ۱۱۹). جرم‌شناسی دیگران خطرناک، در واقع پژواک جرم‌شناسانه سیاست‌های نو محافظ‌کارانه است و استراتژی آن برای کنترل جرم، ناتوان‌سازی‌گزینشی است. با توجه به آن‌چه بیان شد، جرم‌شناسی راست نو و جرم‌شناسی خودی و غیر خودی به لحاظ پیش‌فرض و مبانی نظری با جرم‌شناسی امنیتی ارتباط وثیق دارد و تجلی و برآمد جرم‌شناسی امنیتی به حساب می‌آید.

۳- سیاست جنایی امنیتی و جلوه‌های آن

فوئرباخ سیاست جنایی را مجموعه شیوه‌های سرکوبگرانه‌ای تعریف کرده

که دولت با استفاده از آن علیه جرم واکنش نشان می‌دهد و بدین ترتیب مفهوم مضیقی از آن به دست داده است (لازرژ، ۱۳۸۲: ۱۱). خانم دلماس مارتی که پرچم‌دار دیدگاه موسع نسبی در سیاست جنایی به حساب می‌آید، سیاست جنایی را مجموعه روش‌هایی می‌داند که هیئت (پیکر) اجتماع با استفاده از آن‌ها پاسخ به پدیده مجرمانه را سامان می‌بخشد (همان: ۱۵).



برخی از متفکران اسلامی قائل به تفکیک کرامت به ذاتی و ارزشی (اکتسابی) و انسانی شده و ارزش نهایی و غایی انسان را منوط به کرامت ارزشی و اکتسابی او دانسته و معتقدند کرامت ذاتی انسان تا زمانی است که انسان به اختیار خود علیه خود و دیگران مرتکب جرم و جنایت نشود و با ارتکاب جرم و جنایت کرامت ذاتی او زیر سؤال می‌رود.

با ذکر این مقدمه، گونه‌های خاص از سیاست جنایی امنیتی بررسی تا مشخص شود که در پرتو این راهبردها کرامت انسانی به چه سرنوشتی مبتلا می‌گردد.

۳-۱- سیاست جنایی ریسک‌مدار

در طول تاریخ رویکردها به کیفر جزر و مدهای زیادی داشته است و به تبع آن کارکردهای متفاوتی از جمله سزادهی، بازدارندگی، توان‌گیری (طرد) و اصلاح و درمان برای مجازات توجیه شده است. با شروع عصر روشنگری، دیدگاه بزهکار بد یا پلید رو به افول نهاد و «مجرم بیمار و متفاوت با دیگران» فرض و بنا بر درمان

و اصلاح همراه با نرمش و مهربانی با او گذاشته شد؛ اما دیری نپایید که انتقادات شروع شد و از دهه هفتاد به بعد، تحولات فکری و عملی دوباره تشدید و کنترل جرم را توصیه نمود. در آمریکا این نهضت تحت عنوان «عدالت سنجشی یا آماری» و همتای انگلیسی آن تحت عنوان «راهبرد کیفری دوگانه» شکل گرفت و به سایر نقاط جهان صادر شد. با افول دولت رفاه^(۱۵) در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن بیستم، نگرش نسبت به افسار فرودست تغییر کرد و نگاه حمایتی و اصلاح و درمان جای خود را به رهیافت‌های نظارت‌محور داد و مفهوم تاریخی «مجرم خطرناک» مجدداً احیا شد. این تغییر و تحول را «جنبش بازگشت به کیفر» نام نهادند.

منطق رویکرد جدید این است که دستگاه عدالت باید این گروه را شناسایی و بر آن‌ها متمرکز شود که بودجه و امکانات محدود را در جهت ارتقای کارآمدی و اثربخشی سیستم هزینه نماید. منطق این رهیافت‌ها منطق بیمه‌ای است. همان‌طور که در بیمه اموال و اشخاص صحبت از تقسیم گروه‌ها به گروه کم‌ریسک، ریسک متوسط و پرریسک است، در اینجا نیز شاهد شکل‌گیری یک راهبرد کیفری دوگانه هستیم و بزهکاران به دو دسته پرریسک^(۱۶) و کم‌ریسک^(۱۷) طبقه‌بندی می‌شوند. در این رویکرد ضریب امنیت اجتماعی از طریق توان‌گیری‌گزینشی مطرح است و مفهوم تاریخی حالت خطرناک احیاء می‌شود. با این تفاوت که بازخوانی صبغه فردی حالت خطرناک کم‌رنگ و بر ابعاد گروهی و جمعی آن تأکید می‌شود. در کنار مدیریت کیفری ریسک جرم، شاهد شکل‌گیری مدیریت غیر کیفری ریسک جرم هستیم و ابزار این رهیافت،

پیشگیری وضعی و تکنیک‌های آن در راستای تقویت آماج جرم، ارتقای سطح نظارت اجتماعی و رسمی است (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۹).

در دیدگاه مدیریت‌ی نوین به تبعیت از دیدگاه دورکیم، جرم امری طبیعی و ذاتی اجتماع است و بنابراین صحبت از ریشه‌کن کردن آن نیست، بلکه از تقلیل شمار جرم و کنترل آن در حد قابل تحمل سخن می‌رود.

۳-۱-۱- مک‌دونالدیزه کردن عدالت کیفری

مک‌دونالدیزه شدن یا مک‌دونالدی کردن عدالت کیفری تعبیری از مجموعه تحولات عدالت کیفری زمینی است که عناصر اصلی آن عبارت است از کارایی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی، کنترل و غیر عقلانی بودن منطقی.

از دیدگاه جرج ریترز جامعه‌شناس آمریکایی مک‌دونالدی کردن فرایند اداری است که در آن اصول رستوران‌های فست‌فود که در حال تسخیر جنبه‌های گوناگون از جامعه آمریکایی به دیگر نقاط جهان است اعمال می‌شود (به نقل از: غلامی و بابایی، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

اساس نظریه مک‌دونالدی شدن عدالت، عقلانیت صوری است که ماکس وبر مطرح می‌کند. عقلانیت صوری مستلزم اهمیت روزافزون ساختارهایی چون دیوان‌سالاری است که انسان را وادار می‌سازد در گزینش وسایل دستیابی به هدف‌ها عقلانی عمل کند. در اینجا محدودیت‌های ذاتی وجود دارد که وبر از آن‌ها تحت عنوان «قفس آهنین» یاد می‌کند و در نهایت منجر به انسان‌زدایی می‌شود. ریترز عنوان «نامعقول بودن منطقی» را برای بسیاری از جنبه‌های منفی مک‌دونالدیزه شدن به کار می‌برد. گفتمان سه‌ضربه‌ای، معامله اتهام،

محکومیت‌های معین و برنامه‌های کمپستات برای کنترل مأموران، موالید مک‌دونالدیزه شدن عدالت کیفری است.^(۱۸) در گفتمان سه‌ضربه‌ای، کارایی به معنای دستیابی به حداکثر ناتوان‌سازی ممکن برای مرتکبین خطرناک است. «ره‌نمود تعیین مجازات مینسوتا»^(۱۹) نمونه‌ای از مجازات قابل محاسبه است. قاضی با مراجعه به این جدول میزان مجازات هر فرد را استخراج می‌کند. نقش قاضی در اینجا از موزع عدالت به مقسم خودکار تقلیل می‌یابد و عدالت کامپیوتری رخ می‌نماید. زیمرینگ و هاوکینز این شیوه تعیین مجازات را «سبک مکانیکی» نامیده‌اند (پاک‌نهاد، ۱۳۸۷، ۱۰۰).



جرم‌شناسی هنجارمند عبور دادن راهکارها و یافته‌های جرم‌شناسی از سنجح حقوق بشر برای وارد کردن آن‌ها در حقوق کیفری است. اصول حقوق بشر باید الهام‌بخش سیاست جنایی باشد. به نام مبارزه با جرم نباید ارزش‌های بنیادین و کرامت انسانی را نادیده گرفت.

در گفتمان سه‌ضربه‌ای نیز این واقعیت که به موجب آن مدت مجازات مجرمین خطرناک افزایش یافته، شاخص ارتقاء عدالت کیفری است. متعاقب ترس از جرم و بی‌اعتمادی به بازپروری به عنوان هدف اصلاحی و انتقاد از آزادی مشروط و مدارای قضات در برابر جرم، صحبت از محکومیت معین پیش‌بینی شد. محکومیت معین این امید را به همراه داشت که حداقل می‌تواند مجرمان را برای مدت معین و طولانی از خیابان‌ها جمع کند. قوانین سه‌ضربه‌ای با محدود ساختن اختیارات قضایی، اصل فردی

کردن مجازات و اصل تناسب جرم و مجازات که اقتضای عدالت است را از میان می‌برد. گزارش شده است که در سال ۱۹۹۴ میلادی در کالیفرنیا فردی از بابت قاپیدن یک تکه پنیر از دست یک نوجوان به سی سال حبس محکوم شد. قوانین سه‌ضربه‌ای به صورت انحصاری ناظر به جرایم خیابانی و جرایم طبقه فرودست و یقه آبی است و از یقه سفیدها غافل است و آن را شکل جدیدی از هلوکاست دانسته‌اند (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۱۴).

ملاحظه می‌شود که در منطق مک‌دونالدیزه کردن عدالت کیفری، نظم و قانون به عنوان ارزش‌های ابزاری بر دیگر ایده‌آل‌های جایگزین چون عدالت و آزادی ترجیح داده می‌شود. توسل به ناتوان‌سازی گزینشی و عدم رعایت موازین حقوق بشری از قبیل تناسب جرم و مجازات، موجب انسان‌زدایی از فرایند کیفری و تقلیل کیفیت عدالت اجتماعی است.

۳-۱-۲- عدالت سنجشی؛ مدیریت آماری ریسک جرم

اصطلاح عدالت سنجشی که فیلی و سیمون در سال ۱۹۹۴ میلادی در مقاله دوم خود به جای کیفرشناسی نوین به کار بردند، نه کیفرشناسی است و نه جرم‌شناسی؛ بلکه این اصطلاح مربوط به حوزه سیاست جنایی است.

عدالت سنجشی ارتباط تنگاتنگی با جرم‌شناسی نوین (ریسک‌محور) دارد، ولی جرم‌شناسی نبوده و یک شاخه کاربردی نظریه سیستم‌هاست که به جای استراتژی مداخلات مؤثر، از افزایش امنیت عمومی از طریق مدیریت توده‌ها سخن می‌گوید. عدالت سنجشی نه در مورد مجازات کردن است و نه درباره اصلاح و درمان فرد؛ بلکه در مورد

شناسایی و مدیریت گروه‌های سرکش است؛ هدف آن محو جرم نیست، بلکه قابل تحمل ساختن آن از طریق نظام بخشی است. در رهیافت مدیریت ریسک جرم، نوعی انسان‌زدایی و اخلاق‌زدایی از فرایند کیفری شکل گرفته و نگاه مدیریت سیستمی جایگزین رویکردهای حق محور شده است (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۲۳۸). طی این گذر، حفظ و برقراری امنیت به هدف اصلی کیفر تبدیل می‌شود. در این رویکرد با عدول از رویکرد علت‌شناختی (اعم از ساختاری و غیر ساختاری) نگاهی دورکیمی از مفهوم جرم ارائه گردیده و جرم واقع‌ای کاملاً طبیعی معرفی شده که بایستی مدیریت و کنترل شود. این رویکرد از عامل انسانی جرم غافل مانده و در مفهوم جرم نیز تغییر ایجاد می‌کند؛ مجرم به عنوان عضوی از یک زیرمجموعه تلقی می‌شود و سخن از ناتوان‌سازی و طرد اجتماعی آن‌هاست (همان: ۲۲).

در مدیریت آماری ریسک جرم همچنین تغییر کارکردی تکنیک‌های کیفری را شاهد هستیم. کارکرد زندان از «درمانگاه مجرمین» به «ماشین پاک‌سازی اجتماعی» و وسیله‌ای برای خنثی‌سازی و طرد افراد پرریسک تبدیل شده است و همگی پژواک واژه امنیت است. در چنین فضایی شخصیت مجرم به عنوان موجودی رام‌نشده و تهدیدکننده، مرزهای امنیتی جامعه زیر دست و پای نظام عدالت کیفری نابود می‌گردد و کرامت ذاتی او نادیده گرفته می‌شود.

۳-۱-۳- پیشگیری وضعی؛ مدیریت غیر کیفری ریسک جرم

پیشگیری چنان‌که برخی جرم‌شناسان گفته‌اند، امروزه بیشتر در معنای

پیش‌دستی کردن یا آگاهی و هشدار دادن به کار می‌رود (رایجیان اصلی، ۱۳۸۳: ۱۲۵). از آنجا که کاهش وضعیت‌های پیش‌جنایی تسهیل‌کننده جرم و افزایش خطر شناسایی و دستگیری بزهکار، دو ضلع اصلی پیشگیری وضعی است، پیش‌بینی در پیشگیری وضعی همانند مدیریت آماری ریسک جرم نقش محوری دارد.



به موازات دوگانه شدن سیاست کیفری، جرم‌شناسی نیز گونه‌های جدیدی را تجربه کرده است. سیاست کیفری عوام‌گرا جامعه را به دو گروه خودی و دیگری تقسیم می‌کند. در گروه خودی، افراد تربیت شده و مطیع قانون و اکثریت اخلاقی قرار می‌گیرند. گروه دیگر متشکل از گروه‌های خطرناکی هستند که باید شناسایی، کنترل، قرنطینه، طرد و خنثی شوند.

پیشگیری وضعی در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن بیستم میلادی به ابزار اصلی جرم‌شناسی سازمانی جهت کنترل فرصت‌های جرم تبدیل گردید. ایرادهای حقوقی، اقتصادی و جرم‌شناسی متعددی به پیشگیری وضعی وارد کرده‌اند که از مهم‌ترین آن‌ها، ترس از شکل‌گیری یک جامعه دژمنش و یک دولت پدرمآب همیشه ناظر است که حریم خصوصی را تهدید می‌کند. در پیشگیری وضعی به شکل افراطی و به دور از دغدغه‌های حقوق بشری، با جامعه‌ای پلیسی و محافظت شده مواجه هستیم و همه شهروندان مجرم بالقوه فرض می‌شوند که نیازمند کنترل هستند.

۳-۲- سیاست کیفری عوام‌گرا
عوام‌گرایی کیفری از جلوه‌های سیاست کیفری سخت‌گیرانه^(۳۱) و قالبی است که در نظام‌های سیاسی دارای مدل حکومتی دموکراسی لیبرال شکل می‌گیرد. عوام‌گرایی خود را مدافع توده‌ها می‌داند و با اتحاد واکنش‌های عامه‌پسند برای خود کسب مشهوریت می‌کند (طاهری؛ ۱۳۹۲: ۱۳۴). سیاست کیفری عوام‌گرا «علت‌محور» است نه «دلیل‌محور». دلیل‌گرایی و علت‌گرایی دو شیوه متفاوت در تبیین پدیدارهای انسانی- اجتماعی است. علت مؤثری است که موجودی ناآگاه را به نحو صد در صد و لایتخلف به واکنشی وا می‌دارد؛ اما دلیل یک تصدیق آگاهانه در ذهن فرد عاقل و با شعور است تا عاقلانه وفق آن عمل کند. علتی یا غیر دلیلی بودن را هم‌ردیف جبری، عاطفی، تبلیغاتی، ایدئولوژیک، تعبدی، تقلیدی و جزمی بیان کرده‌اند (سروش، ۱۳۸۰: ۱۴۴ - ۱۴۵).

سیاست کیفری عوام‌گرا نمادی از علت‌محوری است. سخت‌گیری کیفری را می‌توان در دو چارچوب جداگانه بررسی کرد: یکی مبتنی بر داده‌های آماری و مطالعات جرم‌شناسانه که دلیل‌محور است؛ و دیگری سخت‌گیری غیر علمی و سیاست‌زده که «علت‌محور» است. قسم اخیر بازتاب جرایم در رسانه و مبتنی بر احساسات و هیجانات سیاسی است و این سیاست پاسخی فوری و مقطعی به معضل بزهکاری دارد. عوام‌گرایی کیفری بسیاری از ویژگی‌های یک ایدئولوژی را دارد و عامه‌پسندی و پاسخگویی به افکار عمومی با هدف کسب محبوبیت سیاسی و جلب آزادی و مبارزات انتخاباتی از عناصر اصلی عوام‌گرایی است. سیاست کیفری سخت‌گرایانه عوام‌گرا در برابر

مشکل بزهکاری برنامه‌های مقطعی، نمایشی، عامه‌پسند و تبلیغاتی را به اقدامات مدلل و ریشه‌ای ترجیح می‌دهد و این در جهت کسب مشروعیت کاذب است. در سیاست کیفری عوام‌گرا با اتخاذ تدابیری چون «تسامح صفر»^(۲۲) به بهانه تأمین امنیت، حق بر تأمین که همانا رعایت حقوق شهروندان در برابر دستگاه عدالت کیفری است، نادیده گرفته می‌شود.

۴- امنیتی شدن جرم‌شناسی و سیاست جنایی در سنجه حقوق بشر

تقابل جرم‌شناسی هنجارمند (نورماتیو) و جرم‌شناسی امنیتی به نوعی حکایت از تقابل بین «حق فرد بر امنیت در مقابل مجرمین» و «حق فرد بر داشتن تأمین در مقابل عوامل و نهادهای پلیسی - قضایی» دارد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۲-۲۳:۱۳۹۱). جرم‌شناسی هنجارمند عبور دادن راهکارها و یافته‌های جرم‌شناسی از سنجه حقوق بشر برای وارد کردن آن‌ها در حقوق کیفری است. اصول حقوق بشر باید الهام‌بخش سیاست جنایی باشد. به نام مبارزه با جرم نباید ارزش‌های بنیادین و کرامت انسانی را نادیده گرفت. هنر یک حکومت مردم‌سالار در این است که میان ارزش‌هایی چون امنیت و آزادی تعادل برقرار کند. موازین حقوق بشر باید به عنوان یک فیلتر برای یافته‌های

برآمد

زرادخانه پلیسی - قضایی؛ و لذا نگاه علت‌شناسانه ندارد. به تبع این رویکرد، شاهد انسان‌زدایی از حقوق کیفری در پرتو رشد فرهنگ ترس و نگاه امنیتی بزهکار هستیم.

برای پرهیز از آفات رویکرد امنیتی و بر اساس جرم‌شناسی نورماتیو باید روشنگری‌های جرم‌شناسی از صافی حقوق بشر عبور داده شود و اصول جرم‌انگاری بر اساس موازین حقوق بشر بنا شود. کرامت انسانی جزء لاینفک و لایتجزی وجود انسان است و با ارتکاب جرم زایل نمی‌شود؛ این در حالی است که نگاه امنیتی و مدیریتی با نگاهی هابزی و محافظ‌کارانه به طبیعت بشر، متعرض حقوق بنیادین بزهکار شده است. در حقوق کیفری مدرن در سطح اسناد بین‌المللی همچون کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با فساد مالی (مریدا) و کنوانسیون مبارزه با جرایم سازمان یافته فراملی (پارمو مصوب ۲۰۰۳) و همچنین در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی روندا و یوگسلاوی سابق و دیوان کیفری بین‌المللی دائمی (رم)، دغدغه‌های تضمین امنیت بر دغدغه‌های عدالت پیشی گرفته و پاره‌ای از اصول مسلم حقوق کیفری کلاسیک چون اصل برائت تعدیل شده و در شرایطی کنار گذاشته شده است.

جرم‌شناسی و سیاست جنایی مورد نظر قرار گیرد.

هربرت پاکر از جدال و گاه هم‌زیستی دو مدل «عدالت و کرامت یا دادرسی عادلانه» و مدل «کنترل جرم یا مدل کیفری» سخن می‌گوید. آنچه امروز بیش از پیش در سطح سیاست جنایی مشاهده می‌شود، جدال مدل آزادی‌محور با مدل امنیت‌مدار است. اگرچه که حق بر امنیت لازمه زندگی و حیات اجتماعی بشر است؛ اما امروزه سخن از حق بر تأمین است. حق بر تأمین «امنیت حقوقی - قضایی» تضمین امنیت از حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی در برابر تصمیم‌ها و اقدام‌های غیر قانونی و خودکامه عوامل دولت است؛ در حالی که حق بر امنیت، حمایت‌کنشی و واکنشی از اشخاص و اموال در برابر جرایم است (نجفی ابرندآبادی، ۱۹:۱۳۹۱). بدین ترتیب نمی‌توان به بهانه امنیت، حقوق و آزادی‌های مشروع و قانونی مظنون، متهم و مجرم را نادیده گرفت.

رویکرد امنیتی با لحاظ معیارهای مدیریتی، از ملاحظات حقوق بشری فاصله می‌گیرد. مدل عدالت کیفری مطلوب در جرم‌شناسی امنیتی، مدل کیفری یا مدل کنترل جرم است؛ نه مدل دادرسی عادلانه؛ یعنی نگاه غیر انسانی رویکرد صرف امنیتی در خدمت تقویت

۱- اندیشمندی چون جان لاک، استویکس و کانت که اندیشه‌های آن‌ها زیربنای حقوق بشر قرار گرفته است، نگاه مثبتی به طبیعت و سرشت انسان داشته و بر نگاه ابزاری به انسان نهیب می‌زنند. در تفکر ناب اسلامی نیز انسان از جایگاه ویژه‌ای در آفرینش برخوردار است.

۲- جرم‌شناسی و سیاست جنایی امنیتی مستظهر به جهان‌بینی محافظ‌کارانه از جنس پیش‌فرض‌های هابز در مورد سیرت و طبیعت بشر است. در این رویکرد با شیء‌پنداری و توده‌سازی افراد، نوعی انسان‌زدایی و اخلاق‌زدایی از

فرایند کیفی شکل می‌گیرد، نگاه مدیریت سیستمی جایگزین رویکردهای حق‌مدار می‌شود و در پرتو مک‌دونالدی کردن عدالت کیفی، افراد به دو گروه خودی و بیگانه تقسیم و نوعی خط‌کشی در جامعه ایجاد می‌شود. راهبرد این قرائت امنیتی، صرف ناتوان‌سازی گزینشی است که با عبور از دولت اجتماعی به دولت اجتماعی امنیت‌محور، نظریه اصلاح مستمر جای خود را به کنترل مستمر می‌دهد. در این نگاه بسط افراطی سیاست‌های امنیت‌گرایی شکل می‌گیرد.

۳- یک حکومت زمانی مردمی باقی می‌ماند که میان امنیت و دیگر ارزش‌های انسانی چون کرامت انسانی تعادل برقرار کند. موازین حقوق بشر باید به عنوان یک فیلتر برای یافته‌های جرم‌شناسی و سیاست جنایی مورد نظر قرار گیرد و با استمداد از جرم‌شناسی نورماتیو، یافته‌های جرم‌شناسی را با موازین حقوق بشر هماهنگ کرد. حق بر امنیت نمی‌تواند نافی حق بر تأمین امنیت حقوقی - قضایی شهروندان باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۲- پاک‌نهاد، امیر، سیاست جنایی ریسک‌مدار، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- ۳- جعفری تبریزی، محمدتقی، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، تهران: دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، چاپ نخست، ۱۳۷۰.
- ۴- جوانمرد، بهروز، تسامح صفر: سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- ۵- حیدرعلامه، غلام، اصول راهبردی حقوق کیفری، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۹.
- ۶- رایجیان اصلی، مهرداد، «رهیافتی نو به بنیان‌های نظری پیشگیری از جرم»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.
- ۷- رحیمی‌نژاد، اسماعیل، کرامت انسانی در حقوق کیفری، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۷.
- ۸- زاهدی مازندرانی، محمدجواد، ظهور و افول دولت رفاه، نشریه تأمین اجتماعی، شماره ۶، ۱۳۷۹.
- ۹- سروش، عبدالکریم، اخلاق خدایان، تهران: طرح نو، چاپ نخست، ۱۳۸۰.
- ۱۰- سروش، عبدالکریم، در باب علت و دلیل، ضمیمه کتاب: فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران: صراط: چاپ دهم، ۱۳۸۸.
- ۱۱- طاهری، سمانه، سیاست کیفری سخت‌گیرانه، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۲.
- ۱۲- غلامی، حسین و بابایی، یوسف، «مک‌دونالدی کردن عدالت کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۸۹.
- ۱۳- فیض، رضا، «مفهوم کیفر در عرفان ابن عربی»، مجله الهیات و حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال سوم، شماره ۹ و ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
- ۱۴- کورنر، اشتفان، فلسفه کانت، برگردان: عزت‌اله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۷.
- ۱۵- لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، برگردان: علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۲.
- ۱۶- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، از حق بر امنیت تا حق بر تأمین، دیباچه کتاب مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم تألیف سودابه رضوانی، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۱.
- ۱۷- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی (از جرم‌شناسی انتقادی تا جرم‌شناسی امنیتی)، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم سال تحصیلی ۹۲ - ۱۳۹۱.
1. Zero effect of treatment
2. Nothing works
۳. از جمله این واژگان و مفاهیم عبارت است از: سیاست جنایی ریسک‌مدار، عدالت محاسبه‌گر یا سنجشی، تسامح صفر، سه ضربه سپس اخراج و ...
4. Human dignity
5. Stoics
۶. در خصوص اندیشه‌های کانت بنگرید به: کورنر، ۱۳۶۷: ۲۹۶ به بعد.
۷. این تعریف جامعیت ندارد و افرادی مانند صفار، دیوانگان و عقب‌ماندگان ذهنی که توانایی عقلانی و اخلاقی ندارند را شامل نمی‌شود.
۸. «و نفخت فیه من روحی»
۹. در این خصوص بنگرید به: نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱: دیباچه.
10. self
11. other
12. Civilised
13. Law – obiding
14. Moral majority
۱۵. در این خصوص بنگرید به: زاهدی مازندرانی، ۱۳۷۹: ۱۲۹ - ۱۶۲.
16. High risk / Exceptional / very serous / Chornic / Hard / Dangerous offeders.
17. Low risk / Ordinary / Run of the mill.
۱۸. جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: غلامی و بابایی، ۱۳۸۹.
۱۹. در آمریکا کمیسیون تعیین مجازات مینسوتا جدولی تهیه نموده است که دارای ده نوع طبقه‌بندی در مورد جرایم و هفت نوع طبقه‌بندی در مورد سوابق کیفری است. ترکیب این دو منتهی به یک آرایه هفتاد خانه‌ای از اعداد می‌شود که در هر خانه مجازات پیش‌فرضی تعیین شده است.
20. Actuarial justice
21. Punitive Penal Policy
22. Zero tole rance

فهرست منابع:

- ۱- اسماعیل‌زاده، حسن، «جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها»، مجله الهیات و حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

حقوق بزه‌دیده از جرم در پرتو نهادهای ارفاقی پیش‌بینی شده در قانون مجازات اسلامی



مهدی خسروی، دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، معاون رئیس کل دادگستری استان زنجان
رضا دانش‌نیا، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، معاون دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان زنجان

چکیده

با تعدیل دیدگاه‌های حاکم بر عدالت کیفری کلاسیک، به تدریج این نظریه قوت گرفت که جرم پیش از آن که در تعرض به قانون جزا به عنوان مظهری از قدرت عمومی تلقی شود، تعرض واقعی به حقوق انسان‌هاست و بزه‌دیدگان متضرر اصلی جرم می‌باشند. در این دیدگاه، اساسی‌ترین هدف نظام عدالت کیفری، ترمیم و تصحیح خطا و جبران لطمات و صدمات افراد و التیام احساسات جریحه‌دار شده آن‌ها و اعاده آرامش و امنیت سلب‌شده و ترمیم روابط انسانی گسسته‌شده در میان افراد متأثر از جرم است. بدین جهت امروزه در اکثر نظام‌های عدالت کیفری، برای بزه‌دیده به عنوان متضرر از جرم حقوق متعددی پیش‌بینی شده است؛ حقوقی که تضمین‌کننده کرامت انسانی بزه‌دیده و رفتار منصفانه با اوست و در برگیرنده طیف وسیعی از حقوق مالی و غیر مالی و خواسته‌ها و انتظارات او می‌باشد. این نوشتار در صدد تبیین و تحلیل قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از منظر بزه‌دیده‌شناسی است.

واژگان کلیدی: بزه، بزه‌کار، بزه‌دیده، حمایت کیفری، عدالت کلاسیک، عدالت ترمیمی

درآمد

به موازات تلاش متولیان عدالت کیفری در جهت سازگارسازی بزهکار با الگوی‌های اخلاقی و هنجارهای قانونی مورد پذیرش جامعه و ایضاً اعاده نظم به حال سابق، می‌بایست برای التیام آلام روحی بزه‌دیده نیز چاره‌ای اندیشید. بزه‌دیده مفهومی واقعی است، اما جرم مفهومی انتزاعی و غیر حقیقی است. دغدغه عمده حقوق کلاسیک، نظم عمومی است؛ در حالی که امروزه سمت و سوی حقوق کیفری، بزه‌دیده و اعاده وضع به سابق است.

قانون‌گذار ایران در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ گام‌های بلندی در راستای رسیدن به عدالت ترمیمی بزه‌دیده‌محور برداشته است؛ و در قوانین جدید بسیاری از کاستی‌های موجود در زمینه حمایت از بزه‌دیده برطرف شده و حمایت‌های شایان توجهی از این مقوله به عمل آمده است. بر این باور، بررسی سیر تاریخی بحث تحولات قانون‌نویسی و بیان نقاط قوت و ضعف قانون با رویکرد حمایتی از بزه‌دیده و تحلیل علمی وضع موجود خالی از فایده نبوده و می‌تواند منشأ تصمیمات صحیح و کارآمد در عرصه حقوق کیفری باشد؛ پرداختن به دستاوردها و حمایت‌های کیفری از بزه‌دیده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و بررسی جنبه‌های مثبت و منفی آن در قوانین یاد شده، رسالت اصلی این مقاله است.

از جمله اتفاقات مثبت قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پیش‌بینی نهادهای نوظهوری همچون معافیت از کیفر، تعویق صدور حکم، نظام نیمه‌آزادی، جایگزین‌های مجازات حبس و پالایش و اصلاح نهادهای کیفری سابق است.

۱- معافیت از کیفر و تأثیر آن بر حقوق بزه‌دیده

نهاد معافیت از کیفر از جلوه‌های مترقی قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در راستای کیفرزدایی و قضازدایی محسوب می‌شود. این اقدام مناسب را مؤید ضرورت‌شناسی و نیازسنجی محاکم دانسته‌اند (خزایی، ۱۳۷۷: ۱۳) و گفته شده است که به دنبال ناکارآمدی دستگاه قضایی در پاسخ به مراجعات پی در پی و پرونده‌های ارجاعی و در سایه تدابیر سیاست‌گذاران جنایی ایران و به عنوان یکی از پیشنهادها، بنیادی برای برون‌رفت از این چالش عمده، فراروی تشکیلات قضایی مطرح گردیده است. قانون‌گذار در وضع و تصویب نهادهای جدیدالتاسیس، نگاه و همت خود را بیشتر معطوف به حمایت از بزهکار و حقوق دفاعی وی ساخته و در واقع می‌توان گفت که دایره مدار این تحولات بزهکار است؛ چه این که کیفیت‌های پیش‌بینی شده عمدتاً از حیث وسعت‌بخشی پاسخ‌های کیفری به پدیده مجرمانه است؛ به گونه‌ای که برخی اساتید حقوق کیفری؛ قانون فعلی را مجموعه‌ای از پاسخ‌های کیفری می‌دانند که فراروی قاضی کیفری گسترده شده تا با در نظر گرفتن نوع، نحوه، میزان، شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر جرم از یک سو و شرایط بزه‌دیده و بزهکار از سوی دیگر، نسبت به واقعه ضد اجتماعی انسانی یعنی «پدیده جرم» بهترین پاسخ را انتخاب و تجویز کند (الله‌وردی، ۱۳۹۰، تقریرات کلاسی)؛ موضوع «گذشت شاکی خصوصی» و «جبران ضرر و زیان وارده» یا برقراری ترتیبات جبران آن، به عنوان یکی از ارکان و شرایط تحقق معافیت از کیفر مذکور در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌توان از آن به عنوان یکی از دستاوردهای بزه‌دیده‌مدارانه قانون مجازات اسلامی

نام برد. مطابق این ماده: «چنانچه دادگاه پس از احراز مجرمیت تشخیص دهد که با عدم اجرای مجازات نیز مرتکب اصلاح می‌شود، در صورت فقدان سابقه کیفری مؤثر و گذشت شاکی و جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران آن، می‌تواند حکم به معافیت از کیفر صادر کند». گفته می‌شود که سابق بر این تأسیس معافیت از کیفر تنها در موارد خاص از قبیل معرفی شرکا و معاونین جرم در برخی از مقررات قانونی از جمله ماده ۵۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵^(۱) و ماده ۵ قانون مجازات اخلاخ‌گران در امنیت پرواز هواپیما^(۲) (مصدق، ۱۳۹۲: ۱۷۹/۱) و یا ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که ناظر بر معافیت از مجازات در صورت گذشت شاکی خصوصی (اخوت، ۱۳۹۳: ۲۶) پیش‌بینی شده بود و در حقوق کیفری ایران به شکل مندرج در ماده ۳۹ پیشینه تقنینی نداشته است (مصدق ۱۳۹۲: ۱۸۰/۱).

دادگاه (و نه دادستان) مجاز است که در صورت وجود شرایطی مشتمل بر تشخیص اصلاح مرتکب در صورت اقتضاء، گذشت شاکی خصوصی، فقدان سابقه کیفری مؤثر، جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیب جبران آن و البته تشخیص مجرمیت متهم، حکم به معافیت وی از کیفر صادر کند. سابقه چنین اختیاری تحت عنوان «تعلیق تعقیب» به ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ اصلاحی ۱۳۵۲ و ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ در مورد جرایم جنحه‌ای بر می‌گردد و در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ این اختیار به دادستان اعطاء گردیده است. به موجب ماده ۸۱ این قانون: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آن‌ها قابل تعلیق است،

چنانچه شاکی وجود نداشته، گذشت کرده یا خسارت وارده جبران گردیده باشد و یا با موافقت بزه‌دیده، ترتیب پرداخت آن در مدت مشخصی داده شود و متهم نیز فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، دادستان می‌تواند پس از موافقت متهم و در صورت ضرورت با اخذ تأمین مناسب، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند...». بنابراین مقنن در استفاده از چنین تمهیدی، به موضوع تحصیل رضایت بزه‌دیده و جبران خسارت‌های او توجه داشته است. لیکن نکته ابهام این ماده استفاده از کلمه «یا» در سطر آخر، پس از عبارت «جبران ضرر و زیان» و پیش از «برقراری ترتیبات جبران آن» به عنوان یکی از ارکان و عناصر متشکله این ماده است؛ بدین ترتیب که از سبک و سیاق و نحوه نگارش این ماده و چگونگی به کارگیری حرف واو در سطرهای پایانی آن، استنباط می‌شود که واو در این قسمت، از نوع عطف نبوده بلکه واو فصل است و به عنوان فارغ برای «شرایط و ویژگی‌های» مورد نظر مقنن در تحقق نهاد معافیت از کیفر مورد استفاده قرار گرفته است؛ زیرا قانون‌گذار پس از بیان شرایط کلی از قبیل لزوم قرارگیری جرم ارتكابی در زمره جرایم تعزیری درجه هفت و هشتم، به موضوع احراز جهات تخفیف، احراز مجرمیت و پیش‌بینی اصلاح مرتکب و عدم اجرای کیفر به عنوان دیگر شرایط مورد نیاز تصریح نموده و سپس اشعار می‌دارد: در صورت فقدان سابقه کیفری «و» گذشت شاکی «و» جبران ضرر و زیان وارده «یا» برقراری ترتیبات جبران آن، می‌توان حکم به معافیت از کیفر صادر کرد.^(۳) لذا اراده قانون‌گذار در استفاده از حرف «و» بعد از فقدان سابقه کیفری و پیش از «گذشت شاکی» برای تفکیک دو شرط از یکدیگر بوده است و به عبارت دیگر، قانون‌گذار

کیفرزدایی ممکن است به شکل معافیت از کیفر یا کیفرهای اجتماعی محور از رهگذر توسل به روش‌هایی مانند تعویق مجازات یا نظام نیمه‌آزادی باشد. بدین‌سان حقوق کیفری به منزله کانون سیاست جنایی سنجیده و کارآمد، ممکن است در جرم‌های خرد یا کم‌شدت، به منظور بازپروری اجتماعی بزهکار، معافیت او از کیفر را منوط به جبران ضرر و زیان وارده یا پذیرش مسئولیت جبران آن نماید. در نظام حقوقی ایران این نهاد برای نخستین بار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است.

می‌خواهد بگوید افزون بر شرایط قبلی که بر شمردیم، اگر متهم سابقه نداشت و شاکی هم گذشت کرده بود، استفاده از چنین اختیاری مجاز است. بر همین پایه، عبارت «بعد از گذشت شاکی» یعنی «جبران ضرر و زیان» یکی دیگر از شرایط مورد نظر قانون‌گذار است و کلمه «یا» که بعد از جبران ضرر و زیان آمده، در صدد توضیح عبارت پیشین است؛ به این معنی که قانون‌گذار اراده کرده بگوید چه شاکی رضایت دهد، چه ضرر و زیان را جبران کرده باشد و یا برقراری ترتیبات جبران را فراهم ساخته باشد، در هر صورت قادر به بهره‌مندی از این تأسیس است. با این توضیح، مسئله برقراری ترتیبات جبران مرادف و ما به ازای موضوع جبران ضرر و زیان و عبارت اخرای آن بوده و این دو عبارت در مجموع و فارغ از اعلام گذشت شاکی خصوصی، به صورت مستقل، آخرین شرط و رکن تحقق معافیت از کیفر را تشکیل می‌دهد؛ چه این که گسستگی مفهومی و کلامی عبارت «فقدان سابقه،

رضایت شاکی و جبران ضرر و زیان وارده» از یک سو و پیوستگی مفهومی دو عبارت «جبران ضرر و زیان» و «برقراری ترتیبات جبران» از سوی دیگر، القاء‌کننده این مطلب است که حرف «و» در مفهوم قسیم و جداکننده مورد استفاده قرار گرفته و می‌خواهد بگوید که علاوه بر شرایط احصاء شده قبلی، شرایط دیگری نظیر فقدان یا نبودن سابقه کیفری مؤثر به علاوه گذشت شاکی به همراه جبران ضرر و زیان لازم است تا فرد از این امکان برخوردار شود؛ بنابراین همچنان که بسیاری از شارحین قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نیز اشاره نموده‌اند، گذشت شاکی به عنوان یک شرط، جبران ضرر و زیان بزه‌دیده و یا مشخص نمودن کیفیت و چگونگی آن، یک شرط، فقد سابقه، احراز جهات مخففه و مجرمیت و قرارگیری فعل مجرمانه در جرایم تعزیری درجه هفت و هشتم از دیگر شرایط اعمال ماده ۳۹ می‌باشد (مصدق ۱۳۹۲: ۱۸۰/۱) و جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران آن را نمی‌توان از توابع و ملحقات گذشت شاکی خصوصی و از متفرعات آن محسوب کرد. نظر مخالف هم وجود دارد که گذشت شاکی خصوصی را در صورت دارا بودن شرایط عمومی دیگر، از مهم‌ترین ارکان تحقق این ماده می‌داند و قائل به این است که «برقراری ترتیبات جبران» مرادف «جبران ضرر و زیان» بوده و هر دو جمله به اتفاق در صدد بیان و تشریح چگونگی و کیفیت «گذشت شاکی» بوده و بدون در نظر گرفتن «گذشت شاکی»، موجودیت مستقل و جداگانه‌ای ندارند (امیری و صفری و عربلو، ۱۳۹۳). به دیگر سخن و مطابق این نظر، جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران آن به کیفیتی که منتهی به تحصیل رضایت شاکی گردد، روی هم رفته یک رکن از ارکان تشکیل دهنده ماده ۳۹

به شمار می‌آید. البته همچنان که پیش‌تر اشاره شد، این نظر قابل ایراد است؛ زیرا: اولاً، با وجود عبارت گذشت شاکی، دیگر نیازی به درج عبارت‌های بعدی یعنی جبران ضرر و زیان و ترتیبات آن نمی‌باشد؛ زیرا زمانی که شاکی گذشت خود را اعلام می‌نمود، عرف استنباط می‌کند که این شخص حق و حقوق و ضرر و زیان خود را به نحو کامل یا نسبی دریافت کرده و یا در صدد ابرای ذمه مرتکب و انصراف از پیگیری مطالبات خود است. محاکم نیز با نحوه، چگونگی و میزان غرامت پرداختی نسبت به بزه‌دیده کاری ندارد و متعرض اراده افراد در این خصوص نمی‌شوند.

ثانیاً، این مطلب که مقنن عبارت «جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات آن» را از باب تأکید بیشتر یا از جهت «تفنن» در عبارت آورده است نیز مورد پذیرش نیست؛ زیرا در متودولوژی تدوین قوانین، حشو و زواید راه ندارد و تفنن در عبارت نیز در این مجال، امری دون شان مقنن است. قانون‌گذار باید منظور خود را به صورت موجز شفاف و صریح بیان نماید. مقنن عاقل فرض می‌شود و شارع عاقل بدون غرض مطلبی را اداء نمی‌کند.

ثالثاً، با دقت در ارکان و شرایط دیگر تأسیسات حقوقی از جمله ارکان تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای حکم و نظام آزادی مشروط که شرایط نسبتاً مشابهی با نهاد معافیت از کیفر دارند، مشخص می‌شود که قانون‌گذار جبران ضرر و زیان را در کنار و مرادف با برقراری ترتیبات جبران مورد استعمال قرار داده و در واقع آگاهانه خواسته است تا شرایط تحقق تأسیسات جدید قانون مجازات اسلامی را تسهیل و تسریع نماید. این امر با سیاست‌های کلی حاکم بر قانون مجازات اسلامی یعنی کیفرزدایی و قضازدایی، کاهش جمعیت کیفری زندان (زندان‌زدایی) و حذف

تشریفات زاید در فرایند دادرسی هم‌سو و یکسان بوده و بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که در این تأسیسات، مقنن چندان اقبالی به جلب رضایت شاکی نداشته و با برقراری ترتیبات جبران نیز متهم را مشمول برخورداری از این امر می‌داند. به عنوان مثال، در بند «پ» ماده ۴۰ جبران ضرر و زیان به صورت مجزا به عنوان یکی از شرایط برخورداری از تعویق مجازات عنوان شده و در ماده ۴۶ در بحث تعلیق اجرای مجازات هم غیر از درجه جرایم ارتكابی، سایر شرایط به مثابه شرایط مقرر در تعلیق اعلام گردیده و همین مطلب مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین در نظام آزادی مشروط بر اساس بند «پ» ماده ۵۸ مقرر گردیده: «به تشخیص دادگاه، محکوم تا آنجا که استطاعت دارد ضرر و زیان مورد حکم یا مورد موافقت مدعی خصوصی را بپردازد یا قراری برای پرداخت آن ترتیب دهد»؛ و احراز این شرط به موجب قسمت اخیر ماده ۵۸ با قاضی اجرای احکام خواهد بود. با این وصف ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار به دنبال بهره‌جویی بزه‌کار از این حکم‌ارفاقی بوده و با این اقدام خواسته این نکته را القاء کند که فراهم ساختن ترتیبات جبران هم برای استفاده از این تأسیس کفایت می‌کند و گذشت شاکی موضوعیت چندانی ندارد. در پرتوی چنین تفسیری، بزه‌دیده که می‌توانست یگانه بازیگر فعال و تصمیم‌گیرنده نهایی پرونده و سرنوشت متهم باشد، از عرصه مبادلات ناهمسان قدرت در فرایند دادرسی کنار گذاشته می‌شود و این تأسیس حقوقی به رغم ظرفیت بسیار بالا در حوزه بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، قربانی غفلت قانون‌گذار می‌شود؛ زیرا اقتضای چنین برداشتی، این است که بزه‌کار با مظلوم‌نمایی مدعی برقراری ترتیبات جبران شده و با جلب نظر مرجع قضایی خود را از محاکمه و عقوبت برهاند؛

در حالی که طریق مطلوب صرف نظر از لزوم اصلاح شیوه نگارش ماده و تفکیک ترتیبی که باعث رفع ابهامات می‌گردد، این بود که جبران ضرر و زیان و برقراری ترتیبات جبران آن از متفرعات، شقوق و اجزای گذشت شاکی قلمداد می‌گردید تا هم موقعیت شاکی به عنوان یکی از ارکان اساسی چنین تأسیسی تثبیت و تسجیل می‌شد و هم مرجع تشخیص ضرر و زیان وارده به جای آن که مرجع قضایی باشد، شاکی یا بزه‌دیده معرفی می‌گردید. با این حال اقتضای عمل به انصاف این است که در کنار اشکالات مطرح شده از مزیت‌ها و برجستگی‌های این ماده قانونی به عنوان یکی از دستاوردهای حقوق کیفری ایران نیز سخن به میان آید؛ چه این که به هر تقدیر، نهاد معافیت از کیفر یکی از طرح‌های تشویقی مقنن در مواجهه با جرایم خرد و کم اهمیت است که کوشش متهم در جهت تقلیل آثار جرم یا جبران ضرر و زیان ناشی از آن را مورد توجه قرار می‌دهد. برخی گفته‌اند که دادگاه مکلف به احراز شرایط مندرج در ماده ۳۹ برای اعمال این نهاد کیفری است و با ملاحظه این شرایط، حضور بزه‌دیده در قالب شرط اعلامی قابل شناسایی است. ولی در عمل این مشکل پیش می‌آید که در مواردی شرایط و ارکان مورد نظر تحقق می‌یابد لیکن بزه‌کار با این تصور که مرتکب جرمی نشده، نسبت به جبران خسارت قربانی جرم اقدام نمی‌کند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۷۳-۷۴). در چنین مواردی، به جهت عدم تضمین منافع بزه‌دیده بر کارایی تأسیس معافیت از کیفر خدشه وارد می‌شود. تدبیری که قانون‌گذار فرانسه برای رفع این نقیصه پیش‌بینی کرده است، تأسیس تعویق صدور حکم محکومیت نام دارد (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱: ۱۲۷-۱۲۸).

۲- تعویق صدور حکم و تأثیر آن بر حقوق بزه‌دیده

کیفرزدایی ممکن است به شکل معافیت از کیفر یا کیفرهای اجتماعی محور از رهگذر توسل به روش‌هایی مانند تعویق مجازات یا نظام نیمه‌آزادی باشد. بدین‌سان حقوق کیفری به منزله کانون سیاست جنایی سنجیده و کارآمد، ممکن است در جرم‌های خرد یا کم‌شدت، به منظور بازپروری اجتماعی بزهکار، معافیت او از کیفر را منوط به جبران ضرر و زیان وارده یا پذیرش مسئولیت جبران آن نماید. در نظام حقوقی ایران این نهاد برای نخستین بار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است.

تعویق به معنای بازداشتن، عقب‌انداختن، تأخیر و درنگ کردن است (عمید، ۱۳۶۶: ۱۳۵). تعویق صدور حکم در اصطلاح به این معناست که دادگاه پس از احراز مجرمیت، کیفر را به تعویق اندازد و برخلاف تعلیق اجرای مجازات که دادگاه پس از احراز مجرمیت و صدور حکم به مجازات، اجرای مجازات را معلق می‌نماید، در این تصمیم پس از احراز مجرمیت، دیگر برای جرم مجازات تعیین نمی‌گردد (سبزواری‌نژاد، ۱۳۹۱: ۸۰). تعویق اعلام حکم انواعی دارد که شامل تعویق ساده، تعویق آزمایشی یا مراقبتی و تعویق همراه با صدور دستور می‌باشد. بر اساس ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) تعویق به دو صورت ساده و مراقبتی است. در تعویق ساده دادگاه پس از احراز مجرمیت، بدون این‌که برای متهم مجازات تعیین کند، مجازات را به تأخیر انداخته و وی را بلاقید آزاد می‌کند. البته مرتکب باید متعهد شود در مدتی که دادگاه تعیین نموده، مرتکب جرایم موضوع ماده ۴۴ این قانون نگردد. بند «الف» ماده ۴۱ مقرر می‌دارد: «در تعویق ساده مرتکب

متعهد می‌گردد در مدت تعیین شده به وسیله دادگاه مرتکب جرمی نشود...». صدور تعویق مراقبتی همانند تعویق ساده است با این تفاوت که علاوه بر وجود شرایط صدور تعویق ساده، «مرتکب متعهد می‌گردد دستورها و تدابیر مقرر شده به وسیله دادگاه را در مدت تعویق رعایت کند یا به موقع اجرا گذارد» (بند «ب» ماده ۴۱). این تدابیر که در مواد ۴۲ و ۴۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مطرح شده است به دو قسم است؛ برخی تدابیر جنبه اجباری دارد و صدور قرار تعویق مراقبتی بدون اعمال تدابیر مذکور به عمل نخواهد آمد؛ اما تعدادی از تدابیر به اختیار دادگاه است که می‌تواند به موجب ماده ۴۳ انجام آن‌ها را از متهم خواستار شود. «انجام این تدابیر با توجه به جرم ارتكابی و خصوصیات مرتکب و شرایط زندگی او به نحوی است که در زندگی او یا خانواده‌اش اختلال اساسی و عمده ایجاد نکند».

تعویق صدور حکم مختص جرایم تعزیری درجه شش تا هشت است و اقدامی ارزنده به شمار می‌آید؛ زیرا باعث می‌شود مجرم در جهت جبران خسارت زیان‌دیده و جلب رضایت او گام بردارد و از این حیث باعث کاهش آثار جرم در جامعه محلی و بزه‌دیده می‌شود (بوستانچی، ۱۳۹۳: ۱۲۸). در کنار آن امید بزهکار به برخورداری از طرح‌های تشویقی قانون‌گذار از جمله معافیت از کیفر به عنوان پاداش التزام و پای‌بندی به تعهدات دوره تعویق، آن‌چنان که در ماده ۴۵^(۴) بدان تصریح گردیده، از محرک‌های قوی و کارآمد است که برای نیل به اهداف و جهت‌گیری‌های مبارزه با بزهکاری به حساب می‌آید. با این همه ایراد مطرح شده در معافیت از کیفر همچنان به قوت خود باقی می‌ماند؛ زیرا در تعویق صدور حکم نیز پیش از آن‌که مقررات وضع شده به حمایت از بزه‌دیده برخیزد، در صدد اصلاح،

بازپروری، حبس‌زدایی و باز اجتماعی‌سازی مجرم است. به دیگر سخن، آن‌چه در این فرایند اولویت محسوب می‌شود، اصلاح بزهکار است. ممکن است گفته شود پیش‌بینی جبران ضرر و زیان در بند «پ» ماده ۴۰ این کاستی را برطرف ساخته است؛ لیکن در پاسخ باید گفت سیاست کیفری بی‌طرفانه سیستمی است که بین حقوق جامعه و زیان‌دیده از جرم از یک طرف و حقوق بزهکار به عنوان یک انسان، تعادل برقرار نماید که هم دفاع اجتماعی و حق بزه‌دیده تضمین شود و هم حیات و حیثیت بزهکار در قبال عکس‌العمل جامعه حفظ گردد (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۳)؛ این در حالی است که قانون‌گذار با وضع و پذیرش عبارت «برقراری ترتیبات جبران» در کنار موضوع «جبران ضرر و زیان وارده» به منزله فرع دیگر این شرط، دایره شمول آن را گسترده ساخته و مفری برای برون‌رفت متهم از بن‌بست «جلب رضایت شاکی خصوصی» ایجاد کرده است. با این حال، برخی صاحب‌نظران گفته‌اند در یک مورد دیگر نیز می‌توان رد پای حضور بزه‌دیده را در این تأسیس حقوقی شناسایی نمود و آن موضوع بزه‌دیده و اوضاع و احوال ناظر بر آستانه وقوع جرم است. به موجب مفاد این بند، چنانچه دادگاه با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی محکوم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم شده است، اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را مناسب نداند، می‌تواند مقررات تعویق صدور حکم را نسبت به محکوم مجرا سازد؛ زیرا گاه سهم بزه‌دیده در وقوع جرم به اندازه‌ای است که مسئولیت بزهکار را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بدین ترتیب، قانون‌گذار با تصریح بر تأثیر اوضاع و احوال پیش از وقوع جرم در تعلیق کیفر بزهکار، به طور ضمنی و غیر مستقیم از دیدگاه‌های علمی و جرم‌شناختی الهام گرفته است (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱: ۱۲۵).

۳- تعلیق اجرای مجازات و تأثیر آن بر بزه‌دیده

تعلیق مجازات، در راستای سیاست کیفرزدایی و حبس‌زدایی، ضمن تحقق هدف سزادهی و تنبیه بزهکار، امکان تحقق عدالت ترمیمی و توافقی را نیز فراهم می‌سازد، در این روش که با هدف محدود کردن اعمال کیفر حبس ایجاد شده است، نظام عدالت کیفری می‌کوشد از ورود بزهکار به زندان جلوگیری کند تا با بازگرداندن او به جامعه، زمینه بازپروری مرتکب در بستر اجتماع فراهم شود و نظم مختل شده اجتماعی به ویژه خسارت‌های واردشده به بزه‌دیده آسان‌تر ترمیم شود (نوقربانی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۶). تعلیق اجرای مجازات یک تأسیس ارفاقی است که دادگاه با رعایت شرایطی به مجرم اعطا می‌کند. این نهاد که از آموزه‌های مکتب «عدالت ترمیمی» در راستای پذیرش اصل موقعیت داشتن تعقیب کیفری و نیز اصل فردی کردن مجازات است، اهدافی از قبیل جلوگیری از تحمیل عواقب زیان‌بار مجازات زندانی به خانواده او، بهره‌مندی جامعه از نیروی کار مجرم و فرصت دادن به مجرم جهت انطباق رفتار خود با هنجارهای جامعه مقرر شده است. آثار زیان‌بار بسیاری از جرایم در حدی نیست که جامعه خواهان کیفر دادن مرتکب باشد، از این روز توسط به این سازکار شیوه مناسبی به نظر می‌رسد (مصدق، ۱۳۹۲: ۱۹۹/۱). به موجب ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) این تأسیس در جرایم تعزیری درجه سه تا هشت جاری است و صدور حکم تعلیق نیز مستلزم وجود شرایط مقرر در تعویق صدور حکم از قبیل تحمل یک‌سوم مجازات و رعایت دیگر شرایط قانونی از جمله قیود مقرر در ماده ۴۷ است.

در تعلیق اجرای مجازات نیز به مثابه



تعلیق مجازات، در راستای سیاست کیفرزدایی و حبس‌زدایی، ضمن تحقق هدف سزادهی و تنبیه بزهکار، امکان تحقق عدالت ترمیمی و توافقی را نیز فراهم می‌سازد، در این روش که با هدف محدود کردن اعمال کیفر حبس ایجاد شده است، نظام عدالت کیفری می‌کوشد از ورود بزهکار به زندان جلوگیری کند تا با بازگرداندن او به جامعه، زمینه بازپروری مرتکب در بستر اجتماع فراهم شود و نظم مختل شده اجتماعی به ویژه خسارت‌های واردشده به بزه‌دیده آسان‌تر ترمیم شود.

نهادهای تعویق صدور حکم و معافیت از کیفر، مؤلفه‌های عدالت ترمیمی آن‌چنان که باید رعایت نشده است؛ زیرا عدالت ترمیمی به دنبال آن است که با پررنگ کردن حقوق و نقش بزه‌دیده در فرایند کیفری، بهتر بتواند بزه‌دیدگی و در نتیجه بزهکاری و آثار آن را مهار کند؛ بنابراین عدالت ترمیمی از این رهگذر به دنبال تقویت و تشدید سازکارهای نظام کیفری نیست و دفاع از حقوق بزه‌دیدگان را بهانه‌ای برای کیفر بیشتر و محدود کردن حقوق بزهکاران قرار نمی‌دهد؛ بلکه با توزیع متوازن نقش‌ها در عدالت کیفری و فراهم کردن زمینه مواجه شدن بزه‌دیده و بزهکار به منظور ترمیم خسارت‌های بزه‌دیده و نزدیکان او و مسئول قلمداد کردن بزهکار در برابر آن و در نهایت مسئول کردن جامعه در قبال پدیده بزهکاری (مهرا، ۱۳۸۴: ۸۵) در صدد احیای هویت از دست‌رفته بزه‌دیده و بازسازی شخصیت آسیب‌دیده اوست. در مدل ترمیمی عدالت، جرم، صدمه علیه اشخاص محسوب و موجب انقطاع در روابط بین اشخاص می‌گردد.

بنابراین قانون‌گذار در تأسیسات نوین حقوق کیفری رویکردی کیفرزدا و اصلاح‌گر و در یک کلمه بزهکارمدار داشته است و توجه به بزه‌دیده صرفاً معطوف به خسارت‌زدایی آن هم از نوع مادی عینی است و به خواسته‌ها، دغدغه‌ها و تمایلات غیر مادی بزه‌دیده توجهی نمی‌شود.

لازم به ذکر است که تعلیق بر اساس ماده ۵۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نسبت به حق مدعی خصوصی تأثیری ندارد. برخی از مفسرین معتقدند به موجب ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، شرایط صدور قرار تعلیق اجرای مجازات همان شرایط صدور قرار تعویق صدور حکم است که در بند «پ» ماده ۴۰ ذکر شده و جبران ضرر و زیان ناشی از جرم به عنوان یکی از شرایط صدور این قرار به حساب آمده و دیگر ذکر این موضوع در ماده ۵۱ اضافی است. این نظر صحیح نمی‌باشد؛ زیرا بند «پ» ماده ۴۰ و به تبع آن ماده ۴۶ ناظر به ضرر و زیان کلی و غیر مصرح در دادنامه است و حکم ماده ۵۱ مربوط به ضرر و زیان مندرج در حکم و مورد لحوق دادنامه است و با این تفسیر، تدبیر قانون‌گذار در خصوص جبران ضرر و زیان‌های پیش‌بینی شده در حکم، بزه‌دیده‌مدارانه و مترقیانه است؛ بر خلاف ماده ۴۶ ناظر به بند «پ» ماده ۴۰ که واجد ایرادهای متعدد به شرح مذکور در این مبحث است (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۶۱).

۴- نظام نیمه‌آزادی و تأثیر آن بر حقوق بزه‌دیده

پیدایش روش نیمه‌آزادی مدیون اجرای نظام تربیتی ویژه‌ای است که در اصطلاح کیفرشناسان به نظام ایرلندی یا نظام تدریجی معروف است (اردبیلی، ۱۳۸۸: ۱۷۷/۲). همواره سعی بر آن بوده است که محیط زندان محلی برای آموزش و اصلاح و تربیت محکومان باشد؛ اما صرف نظر از

میزان موفقیت این برنامه‌ها، زندان محیطی است که توان افراد را گرفته و سبب دوری آن‌ها از هنجارها و واقعیت‌های زندگی می‌شود. بر این اساس سعی شده است حتی الامکان زندانیان بخشی از محکومیت خود را در محیط‌های وسیع‌تر یعنی زندان نیمه‌باز و باز سپری نمایند.^(۵)

برخلاف قوانین مجازات اسلامی سابق که از نظام نیمه‌آزادی سخنی به میان نیاورده بود، قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) به موجب ماده ۵۶ نظام نیمه‌آزادی را تعریف کرده و پذیرفته است (مصدق، ۱۳۹۲: ۲۳۰/۱). به موجب این ماده؛ نظام نیمه‌آزادی شیوه‌ای است که بر اساس آن محکوم می‌تواند در زمان اجرای حکم حبس، فعالیت‌های حرفه‌ای، آموزشی و نظایر این‌ها را در خارج از زندان انجام دهد. اجرای این فعالیت‌ها زیر نظر مراکز نیمه‌آزادی است که در سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی استقرار می‌یابد. همچنین بر اساس ماده ۵۷ قانون پیش‌گفته، این نهاد حقوق کیفری در حبس‌های تعزیری درجه پنج تا هفت از شئون دادگاه صادرکننده حکم قطعی اعلام شده و اعمال آن مشروط به گذشت شاکی، توثیق تأمین مناسب، تعهد محکوم به انجام یک یا چند فعالیت شغلی و ... است که در فرایند اصلاح یا جبران خسارت وارده بر بزه‌دیده مؤثر باشد و طی آن محکوم با رضایت خود تحت نظام نیمه‌آزادی قرار می‌گیرد.

در این ماده مؤلفه‌های عدالت ترمیمی خودنمایی می‌کند که اولین آن حضور پر رنگ و مؤثر بزه‌دیده و مکلف ساختن محکوم به تحصیل رضایت شاکی یا جبران خسارت‌های وی می‌باشد. دومین ویژگی بارز این ماده، مشارکت فعال هر دو کنشگر پدیده مجرمانه در فرایند اصلاح به منظور کاهش و ترمیم آثار وقوع جرم است؛ و سومین مشخصه بزه‌دیده‌شناسانه این ماده،

اختیاری و انگیزشی بودن این فرایند است که طی آن محکوم بدون اجبار و به صورت داوطلبانه با کسب رضایت و موافقت شاکی و سپردن تأمین، خود را متعهد و ملتزم به انجام کارها یا اموری می‌نماید که خروجی و برون‌داد این اقدامات در اصلاح یا جبران خسارت از بزه‌دیده مؤثر باشد. در این نهاد، مقام قضایی به طور مطلق و بدون اعتنا به نظر بزه‌کار و بزه‌دیده در خصوص دعوی کیفری تصمیم‌گیری نمی‌کند، بلکه نظر نقش‌آفرینان دعوی کیفری را جویا شده و گاه نظرها و خواسته‌های آنان را بنیان پاسخ‌دهی قرار می‌دهد (نیازپور، ۱۳۹۲: ۴۸).



آزادی مشروط را فرصت یا مجالی دانسته‌اند که پیش از پایان دوره محکومیت به زندانی داده می‌شود تا چنانچه در طول مدتی که دادگاه تعیین می‌کند از خود رفتاری پسندیده نشان دهد و دستورات دادگاه را به موقع اجرا گذارد، از آزادی مطلق برخوردار شود.

این شیوه که از آن به تغییر در الگوهای عدالت کیفری از طریق «افقی کردن عدالت کیفری» تعبیر می‌شود (مارتی، ۱۳۸۱: ۱۴۵) از ویژگی‌های عدالت ترمیمی است که در آن عدالت کیفری از شکل یک‌سویه و عمودی خارج شده و جنبه دوسویه و افقی پیدا می‌کند و با رویکردی جدید به پدیده بزه‌کاری و چگونگی پاسخ‌دهی به آن می‌نگرد (همان: ۶۸). با این وصف نظام نیمه‌آزادی از جهت تقویت حس مسئولیت‌پذیری بزه‌کار و ترویج روحیه صلح و آشتی در جامعه (نوقربانی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۶) نهادی مفید و با کارکردهای ویژه بوده و از این منظر که

دادگاه می‌تواند اعمال آن را مشروط به مؤثر بودن فرایند اصلاح یا جبران خسارت وارده بر بزه‌دیده نماید (همان: ۴۶) امری نکوهیده در حوزه بزه‌دیده‌شناسی به شمار می‌آید.

۵- آزادی مشروط و تأثیر آن بر حقوق بزه‌دیده
آزادی مشروط را فرصت یا مجالی دانسته‌اند که پیش از پایان دوره محکومیت به زندانی داده می‌شود تا چنانچه در طول مدتی که دادگاه تعیین می‌کند از خود رفتاری پسندیده نشان دهد و دستورات دادگاه را به موقع اجرا گذارد، از آزادی مطلق برخوردار شود (اردبیلی، ۱۳۸۵: ۷۰).

به همین خاطر امروزه در غالب نظام‌های کیفری با استفاده از نظرات مکتب‌های تحقیقی و دفاع اجتماعی جدید، زندانی را به طور مشروط آزاد می‌کنند و ادامه آزادی مقید به حسن رفتار و تبعیت او از مقرراتی است که دادگاه برای دوران آزادی مشروط وضع می‌کند (همتی، ۱۳۸۵: ۱۱۴).

آزادی مشروط از راه‌های تفرید قضایی مجازات‌هاست که در مورد محکومان به مجازات سالب آزادی اعمال می‌گردد. نظام آزادی مشروط به عنوان یکی از مبانی سیاست جنایی جدید، از یک طرف زندانی را به رعایت مقررات زندان وادار می‌کند و به رعایت حسن اخلاق و رفتار سوق می‌دهد و از سوی دیگر، وی و خانواده او را از آثار زیان‌بار تداوم اجرای مجازات حبس رهایی‌دهنده و با تلاش زندانی در جهت اصلاح رفتار خود در زمان تحمل حبس و سعی در رعایت قواعد اجتماعی در مدت آزادی مشروط در خارج از زندان، دفاع جامعه را نیز تأمین می‌نماید. این نهاد تدبیری معقول و راهکاری مناسب در جهت کاهش جمعیت کیفری زندان، تقلیل هزینه‌های دولت و کمک به مجرم برای بازگشت به جامعه محسوب می‌شود.

معنای این جمله آن نیست که استفاده از آزادی مشروط به صورت مطلق همواره به مصلحت است بلکه آزادی مشروط تعلیق مدتی از مجازات حبس است؛ به این شرط که محکوم نسبت به بازاجتماعی شدن خود تعهد جدی دهد (مصدق، ۱۳۹۲: ۲۲۴/۱-۲۲۵).

تأسیس مورد بحث نیز بیش از آن که در صدد پرداختن به حقوق بزه‌دیده باشد، در راستای سیاست‌ها و رژیم کیفری نحوه اعمال مجازات‌ها، برآورد تأثیر مجازات پیش‌بینی شده بر روی بزه‌کار و خانواده وی و ارزیابی پیامدهای پاسخ این واکنش حقوق کیفری در قبال پدیده بزه‌کاری و شخص بزه‌کار است؛ با این حال قانون‌گذار در برخی از موارد نیم‌نگاهی هم به بزه‌دیده داشته و موضوع جبران ضرر و زیان مورد حکم را به عنوان یکی از شرایط مورد نیاز برای تجویز این نهادهای ارفاقی برشمرده است. به عنوان نمونه در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مقرر می‌دارد: «در مورد محکومیت به حبس تعزیری، دادگاه صادر کننده حکم می‌تواند در مورد محکومان به حبس بیش از ده سال پس از تحمل نصف و در سایر موارد پس از تحمل یک‌سوم مجازات، به پیشنهاد دادستان یا قاضی اجرای احکام با رعایت شرایط زیر حکم به آزادی مشروط را صادر کند: الف- محکوم در مدت اجرای مجازات همواره از خود حسن اخلاق و رفتار نشان دهد؛ ب- حالات و رفتار محکوم نشان دهد که پس از آزادی دیگر مرتکب جرمی نشود؛ پ- به تشخیص دادگاه محکوم تا آنجا که استطاعت دارد ضرر و زیان مورد حکم یا مورد موافقت مدعی خصوصی را بپردازد یا قرضی برای پرداخت آن ترتیب دهد؛ ت- محکوم پیش از آن از آزادی مشروط استفاده نکرده باشد.» قانون‌گذار در بند «پ» ماده ۵۸ فارغ از

این که نتیجه فرجام و خروجی کار تا چه میزان به نفع بزه‌دیده خواهد بود و عبارت «تا آنجا که استطاعت دارد» تا چه میزان از ضرر و زیان وارد به بزه‌دیده را پوشش خواهد داد، به این مقوله توجه نموده است؛ هر چند ملاک تعیین تکافوی ضرر و زیان، نحوه و چگونگی قرار پرداخت آن نیز طبق نظر و رأی قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده بوده و اراده بزه‌دیده در این میان دخالتی ندارد. عدالت به «رضایت مقام قضایی (به عنوان پاسدار ارزش‌های بنیادین اجتماعی) و بزه‌کار (به عنوان فرد ناقض هنجارهای اساسی جامعه) و با در نظر گرفتن مصلحت همگان» تعبیر می‌شود و مصلحت همگانی در گرو ارزیابی پیامدهای پاسخ‌دهی به بزه‌کار از طریق فرایند نظام عدالت کیفری است؛ به این شکل که مقام قضایی با سنجش وضعیت پیش و پس از بزه‌کاری، در جهت اتخاذ نزدیک‌ترین پاسخ به مصلحت (عمومی، بزه‌کار و بزه‌دیده) البته با توافق بزه‌کار و بدون مدخلیت دادن بزه‌دیده گام برمی‌دارد (شیدائیان، ۱۳۸۸: ۳۷).



همواره سعی بر آن بوده است که محیط زندان محلی برای آموزش و اصلاح و تربیت محکومان باشد؛ اما صرف نظر از میزان موفقیت این برنامه‌ها، زندان محیطی است که توان افراد را گرفته و سبب دوری آن‌ها از هنجارها و واقعیت‌های زندگی می‌شود. بر این اساس سعی شده است حتی‌الامکان زندانیان بخشی از محکومیت خود را در محیط‌های وسیع‌تر یعنی زندان نیمه‌باز و باز سپری نمایند.

برخی بر این گمانند که پرداخت ضرر و زیان مدعی خصوصی یا اخذ موافقت وی جهت اعطای آزادی مشروط، دارای وصف ترمیمی است؛ در حالی که ضرورت اخذ

موافقت مدعی خصوصی یا پرداخت ضرر و زیان وی جهت دریافت آزادی مشروط، صرفاً یکی از شرایط اعطای چنین نهادی است، اما الزامی جهت طی فرایند ترمیمی میان بزه‌دیده و بزه‌کار و توجه به آثار جرم ایجاد نمی‌نماید؛ زیرا اخذ موافقت مدعی خصوصی یا پرداخت ضرر و زیان وی می‌تواند بدون هرگونه ارتباطی با بزه‌دیده و به صورت کاملاً شکلی نیز صورت پذیرد و در فرض عدم رضایت مدعی خصوصی، این خسارت ممکن است به صندوق دولت (دادگستری) سپرده شود. با این وصف رویکرد عدالت ترمیمی اگرچه با عدالت کیفری کلاسیک همسان و همراه نیست، اما مخالف تمام انواع مجازات‌ها و پاسخ‌های سنتی نیز نمی‌باشد (زهر، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲).

۶- مجازات‌های جایگزین حبس و کارکرد آن در حوزه بزه‌دیده‌شناسی

پس از ظهور زندان در اوایل قرن نوزدهم میلادی، روشن‌فکران و متخصصان عدالت کیفری به این مجازات نوپا بسیار خوش‌بین بودند؛ زیرا در تقابل با مجازات‌های پیش از آن، بسیار انسانی جلوه می‌نمود؛ اما دیری نپایید که انتقادهای نسبت به آن آغاز شد و زندان از همان بدو تأسیس با مشکلات فراوانی مواجه شد. به مرور زمان به دلیل عدم توجه به وضعیت زندان‌ها، بالا رفتن آمار زندانیان و پدیده حرفه‌ای شدن محکومان به حبس، این امیدواری به یاس مبدل شده است (نجفی ابرندآبادی و حبیب‌زاده و خالقی، ۱۳۸۰: ۱۴۲). تراکم کار دادگاه‌ها، تورم جمعیت کیفری و تضعیف کارکرد بالینی زندان‌ها، استفاده از زندان و نظریه برجسب‌زنی (جرم‌شناسی و واکنش اجتماعی) زمینه‌ساز تکرار جرم از طریق فرهنگ‌پذیری از محیط زندان تلقی می‌شود.

رفتار پلیس و قضات نسبت به مظنونان و متهمان موجب تعامل «برجسب‌زننده»

یا «انگ‌زننده» و برخورد‌های سلیقه‌ای پلیسی - قضایی گردیده و بزهکاران فاقد سابقه کیفری را به دنیای بزهکاری و کسب «هویت» مجرم سوق می‌دهد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۱۶؛ فرانک و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۶۰). در این خصوص گفته شده است که زندان نه تنها موجب اصلاح مجرمان نمی‌شود، بلکه باعث جری شدن آنان شده و آثار سوء زندان را بیش از آثار مثبت آن نمایان می‌سازد. از این رو حقوق دانان خواستار کاهش مجازات زندان یا جایگزین‌سازی مجازات‌های دیگر به جای آن هستند (رستگاری‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۱) انتقادهای وارد شده بر زندان و عدم کارایی آن باعث مطرح شدن ایده جایگزین‌های حبس شده است تا بتواند اهداف مجازات را برآورده سازد و موجبات اصلاح و بازپروردن مجرم را فراهم آورد (نورپور و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۱۲) موضوع جایگزین‌های حبس برای نخستین بار در کنگره پیشگیری از وقوع جرم در سال ۱۸۷۶ در لندن مطرح شد، ولی پیگیری تحقق برنامه‌های اجرایی آن عمدتاً به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد باز می‌گردد (نجفی ابرندآبادی، ۷۹-۱۳۷۸: ۵۳۹). بدیل‌های حبس شامل اقداماتی است که قاضی در زمان صدور حکم حق انتخاب بین اعزام محکوم به زندان و یا محکومیت غیر سالب آزادی را دارد. در رویکرد اعمال جایگزین‌های حبس، قاضی ملزم نیست طبق دستورات از پیش تعیین شده و یک سویه قانون، هر پرونده‌ای که به وی ارجاع می‌شود را حکم به حبس دهد، بلکه این اختیار با توجه به اوضاع و احوال پرونده از جمله خصوصیات مرتکب جرم، وضعیت زندگی وی، شرایط بزه‌دیده و غیره، یکی از جایگزین‌های حبس را اعمال نماید. جایگزین‌های حبس را در یک نگاه کلی

به جایگزین‌های حبس سنتی و نوین تقسیم‌بندی کرده‌اند (آشوری، ۱۳۸۲، ۱۱۱-۴۵۰). از جایگزین‌های سنتی می‌توان به جزای نقدی، تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط اشاره کرد و جایگزین‌های نوین مانند حبس خانگی و خدمات عام‌المنفعه است. مجازات‌های جایگزین حبس دارای ویژگی‌هایی است که از منظر بزه‌دیده‌شناسی حائز اهمیت می‌باشد. از جمله این ویژگی‌ها، جامعوی و مشارکتی بودن جایگزین‌های حبس است. مجازات‌های اجتماعی کیف‌رایی هستند که محدودکننده حقوق و آزادی‌های فردی بوده و دارای خصایص اصلاحی است و در درون اجتماع برای گروهی از مجرمان با نظارت و مراقبت اجتماع و نهادهای مدنی اعمال می‌گردند (ملکوتی، ۱۳۸۹: ۶۳). در مفهوم موسع سیاست جنایی، تنها دولت‌ها به معنی نهادهای رسمی مختلف همانند دادگستری، وزارت‌خانه‌ها و ... عهده‌دار پاسخ به پدیده مجرمانه نمی‌باشند، بلکه پاسخ‌های ارائه شده از سوی جامعه مدنی نیز به پاسخ‌های دولتی افزوده می‌شود (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۲۴ - ۲۵)؛ زیرا مشارکت عامه مردم در سیاست جنایی به کارایی آن می‌افزاید. شرکت دادن عموم مردم در سیاست جنایی، افزون بر رفع دل‌نگرانی مشروع در جهت بالا بردن کارایی آن، به این معنا است که امروزه پیشگیری از وقوع جرم و سرکوبی بزهکاری، به همه افراد مربوط می‌شود (لازرژ، ۱۳۷۵: ۱۲۴). دوسویه و توافقی بودن، ویژگی دوم جایگزین‌های حبس است؛ بدین معنا که برای اعمال آن علاوه بر اراده مقام قضایی، اراده بزهکار نیز لازم است. گفته شده است که این رویکرد اراده بزهکار را در عرض اراده مقام قضایی قرار می‌دهد و آن را از حالت عمودی و یک‌سویه خارج می‌کند

و برای بزهکار در فرایند دادرسی نقشی فعال قائل می‌شود (نیازپور، ۱۳۹۰: ۶۱). بر این اساس بزهکار به عنوان قبول‌کننده پیشنهاد مقام قضایی می‌تواند در بستر توافقی شدن مداخله کند (همان: ۱۰۸). از آنجا که حکم به جایگزین‌های حبس محدودیت‌های جسمانی و روانی برای شخص محکوم دارد، مجرم باید به اجرای آن رضایت دهد و از کاری که باید انجام دهد به طور دقیق آگاه شود (آشوری، ۱۳۸۲: ۳۲۷). توافقی و رضایی بودن جایگزین‌های حبس در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) پذیرفته شده است و در ماده ۸۳ این قانون آمده است: «خدمات عمومی رایگان خدماتی است که با رضایت محکوم ... مورد حکم واقع می‌شود». هم‌چنین در ماده ۶۱ این قانون رضایت محکوم شرط اعمال نظارت الکترونیکی اعلام شده است. در مورد سایر جایگزین‌ها (دوره مراقبت، جزای نقدی، روزانه و جزای نقدی)، هر چند قانون به ضرورت رضایت متهم تصریح نکرده است، ولی مسلم است که تا بزهکار اراده بر انجام آن نداشته باشد، اجرای آن ممکن نیست و همان حبس اجرا می‌شود. مطابق تبصره ۳ ماده ۸۳ «در صورت عدم رضایت محکوم به انجام خدمات عمومی، مجازات اصلی مورد حکم واقع می‌شود». ویژگی سوم جایگزین‌های حبس، قابل برگشت بودن آن در صورتی است که محکوم به تعهدات مقرر عمل ننماید و در این فرض همان مجازات اولیه که حبس است به اجرا در می‌آید. طبق ماده ۷۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «دادگاه ضمن تعیین مجازات جایگزین مدت مجازات حبس را نیز تعیین می‌کند تا در صورت تعذر اجرای مجازات جایگزین، تخلف از دستورات یا عجز از پرداخت جزای نقدی، مجازات حبس اجرا شود». هم‌چنین مطابق ماده ۸۱

«چنانچه محکوم از اجرای مفاد حکم یا دستورهای دادگاه تخلف نماید، به پیشنهاد قاضی اجرای احکام و رأی دادگاه برای بار نخست یک‌چهارم تا یک‌دوم به مجازات مورد حکم افزوده می‌شود و در صورت تکرار، مجازات حبس اجرا می‌گردد». مطابق ماده ۶۴ قانون مذکور، مجازات‌های جایگزین حبس «در صورت گذشت شاکی» اجرامی شود. این رویکرد قانون‌گذار نشان از ترمیمی شدن عدالت کیفری دارد که در آن به بزه‌دیده نقش کنش‌گری فعال در فرایند دادرسی داده می‌شود.

برآمد

۱- تحولات صورت گرفته در حقوق کیفری ریشه در پیشرفت‌های روز علوم جنایی دارد. قانون‌گذار ایرانی هم از رخ دادهای جهانی بی‌بهره نبوده و تحت تأثیر این اتفاقات اقدام به اصلاح و بازنویسی قانون مجازات اسلامی نموده است؛ لیکن سیاست کلی اتخاذی، حبس‌زدایی، کیفرزدایی، قضا‌زدایی و کاهش جمعیت کیفری زندانیان بوده و این سرفصل‌ها بیش از آن که معطوف به بزه‌دیده باشد، در جهت حمایت از بزهدار طراحی شده است.

۲- برخی تأسیسات مترقی در خلال این مقررات نشان می‌دهد که قانون‌گذار نیم‌نگاهی هم به بزه‌دیده داشته است و از جمله این تأسیسات، پذیرش معافیت از کیفر، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و نظام نیمه‌آزادی است.

۳- قانون‌گذار در مواد ۳۹، ۴۰، ۴۶ و ۵۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جبران ضرر و زیان را به عنوان شرط مستقل از گذشت شاکی مقرر کرده که تأثیر بزه‌دیده را ناچیز می‌نماید؛ اما نمی‌توان از ظرفیت‌های ناب این ماده و تأسیسات دیگر این حوزه نظیر تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و نظام نیمه‌آزادی غافل بود؛ با این همه باید اذعان داشت که هیچ‌یک از این نهادها به اندازه نظام نیمه‌آزادی و مجازات‌های جایگزین حبس بزه‌دیده را به بازی نگرفته است؛ چه این که در این دو عنوان، موضوع گذشت شاکی به عنوان شرط اساسی برای تحقق این نهادها لحاظ شده و بزه‌دیده نقش فعال و تأثیرگذاری در اجرای کیفر و نحوه اعمال آن پیدا می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- «هر کس داخل دستجات مفسدین یا اشخاصی که علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور اقدام می‌کنند بوده و ریاست یا مرکزیتی نداشته باشد و قبل از تعقیب، قصد جنایت و اسامی اشخاص را که در فتنه و فساد دخیل هستند به مأمورین دولتی اطلاع دهد و یا پس از شروع به تعقیب به مأمورین دولتی همکاری مؤثری به عمل آورد از مجازات معاف و در صورتی که شخصاً مرتکب جرم دیگری شده باشد فقط به مجازات آن جرم محکوم خواهد شد».
 - «هر کس از مرتکبین جرایم مذکور در این قانون قبل از اتمام عمل خود نادم گردد و از ادامه آن خودداری کند از تعقیب و مجازات معاف خواهد بود مگر آن که ضمن اقدام خلاف قانون خود مرتکب جرایم دیگری شده باشد که در این صورت فقط به مجازات همان جرایم محکوم می‌شود».
 - به موجب ماده ۵۹-۱۳۲، قانون جزای فرانسه حکم به معافیت از مجازات زمانی صادر می‌شود که شرایط زیر توسط قاضی صادر کننده حکم احراز گردد:
 - بازپذیری اجتماعی بزهدار محقق شده باشد (تحقق شرایط اصلاح بزهدار)؛
 - خسارت وارد بر مجنی‌علیه ترمیم یافته باشد (تحقق شرط جبران خسارت از بزه‌دیده)؛
 - خسارت وارد بر مجنی‌علیه ترمیم شده باشد (تحقق شرط جبران خسارت از بزه‌دیده)؛
 - اختلال ناشی از ارتکاب جرم در جامعه برطرف شده باشد (تحقق شرط بازگشت آرامش به جامعه).
 - «پس از گذشت مدت تعویق، با توجه به پایبندی مرتکب به اجرای دستورهای دادگاه، گزارش مددکار اجتماعی و نیز ملاحظه وضعیت مرتکب، دادگاه حسب مورد به تعیین کیفر یا صدور حکم معافیت از کیفر اقدام می‌کند».
 - این شیوه اجرای حبس از ماده ۲۶-۱۳۲ قانون جزای فرانسه اقتباس شده است. در این ماده، هدف از اجرای نظام نیمه‌آزادی، آموزش، حرفه‌آموزی مشارکت در زندگی خانوادگی و سعی در بازسازی اجتماعی بیان شده است.
- فهرست منابع:**
- آشوری، محمد، جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، تهران: گرایش، ۱۳۸۲.
 - الله‌وردی، تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، دانشگاه علوم و تحقیقات
 - استان مرکزی، ۱۳۹۰.
 - ۳- جمشیدی، علیرضا، سیاست جنایی مشارکتی، تهران: میزان، ۱۳۹۰.
 - ۴- خزایی، منوچهر، فرایند کیفری؛ (مجموعه مقالات)، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
 - ۵- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده در فرایند کیفری، خط سوم: تهران، ۱۳۸۱، به نقل از خزانی، منوچهر، فرایند کیفری، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
 - ۶- رستگاری‌نیا، ژیلدا، «راهکارهای کاهش جمعیت کیفری»، مجله اصلاح و تربیت، شماره ۵۷ و ۵۸، آذر و دی ۱۳۸۵.
 - ۷- زهر، هوار، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، برگردان: حسین غلامی، تهران: مجد، ۱۳۸۸.
 - ۸- شیدائیان آرنای، مهدی، تحلیل اصل موقعیت داشتن تعقیب کیفری و جایگاه آن در حقوق کیفری ایران و اسلام، رساله دوره دکتری؛ قم: پردیس دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
 - ۹- گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران: میزان، ۱۳۸۴.
 - ۱۰- لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، برگردان: علی حسین نجفی ابرندی آبادی، تهران: میزان، ۱۳۷۵.
 - ۱۲- مصدق، محمد، شرح قانون مجازات اسلامی؛ مصوب ۱۳۹۲ با رویکرد کاربردی، تهران: جنگل، ۱۳۹۲.
 - ۱۳- ملکوتی، نصیر، مجازات‌های اجتماعی در حقوق کیفری ایران و انگلستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
 - ۱۴- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین و حبیب‌زاده، محمد جعفر و خالقی، علی، «حبس خانگی»، فصل‌نامه مدرس، شماره ۴، ۱۳۸۰.
 - ۱۵- تقریرات درس حقوق کیفری عمومی ۲، (اقدامات و کیفرهای جایگزین زندان)، دوره کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۹-۱۳۷۸.
 - ۱۶- نوقربانی و دیگران، «قانون مجازات اسلامی در پرتو تعامل حقوق کیفری با جرم‌شناسی»، پیام آموزش، شماره ۴۶، مهر و آبان ۱۳۸۹.
 - ۱۷- نیازپور، امیرحسین، توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، تهران: میزان، ۱۳۹۲.

سیر تحولی قوانین شوراهای حل اختلاف



علیرضا منصوریان، کارشناس ارشد حقوق خصوصی، وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

به نظر می‌رسد شوراهای حل اختلاف به عنوان یک نهاد تازه تأسیس، از نظر کیفی نمره قابل قبولی را کسب نکرده است؛ چرا که از توجه به آیین‌نامه اجرایی شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۱ استنباط می‌شود که هدف اولیه از تأسیس شورا، حل کدخدامنشانه اختلافات بوده است؛ لیکن با تصویب قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ عدم تحقق این هدف قانون‌گذار به وضوح قابل مشاهده است؛ زیرا در قانون مذکور، شورای حل اختلاف قانونمندتر شده و ارجاع شورا به قوانین بیشتر گردیده است. قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ عقب‌گرد نامناسبی را در موضوع استناد به قوانین موجود داشته و تعجیل در تدوین و تصویب و نداشتن پیشینه کارشناسانه، این قانون را با ایرادهایی مواجه ساخته است. موضوع این مقاله، بررسی ایرادهای وارد به این سه مقرر در خصوص شورای حل اختلاف و ارائه پیشنهادها برای اصلاحی است.

واژگان کلیدی: شورای حل اختلاف، سازش، صلاحیت

درآمد

فلسفه تأسیس شورای حل اختلاف در بدو تشکیل، حل و فصل اختلافات مراجعین به صورت کدخدانمنشی و به دور از مشکلات طرح دعاوی در محاکم دادگستری و رعایت الزامات قانونی آن بود، لیکن به نظر می‌رسد که این نهاد تازه تأسیس به رغم نقدهای صورت گرفته پیرامون ضرورت یا عدم ضرورت وجودی آن، به مرور زمان از فلسفه وجودی خویش دور شده و در حال حاضر به مثابه محاکم دادگستری سعی در رعایت قوانین و مقررات مربوطه و به ویژه آیین دادرسی دارد. البته این تغییر را می‌بایست به فال نیک و به منزله پیشرفتی گرفت که موجب قانون‌مندی و جلوگیری از صدور آراء متعارض و متضاد با قوانین موضوعه خواهد بود؛ چرا که شورای حل اختلاف افزون بر برقراری سازش میان مراجعین، اقدام به رسیدگی و صدور رأی نیز می‌نماید. حال که قرار است مرجعی به اختلافات مردم رسیدگی و فصل خصومت نماید، بهتر است متشکل از افراد متخصص باشد و با رعایت قوانین موضوعه عهده‌دار انجام این وظیفه شود.

این مقاله با بررسی سیر تحولی مقررات مربوط به شوراهای حل اختلاف، نحوه عملکرد این شوراها و مقررات حاکم بر آن را به نقد می‌گذارد.

۱- آیین‌نامه ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

بزرگترین ایراد وارده به نهاد شورای حل اختلاف، مقید نبودن آن به رعایت قوانین و به ویژه قوانین شکلی و نیز بهره نبردن از نیروهای متخصص است. مؤید این ادعا مواد ۴، ۱۰، ۱۳ و ۱۸ آیین‌نامه

اولیه شوراهای حل اختلاف است که در جلسه مورخ ۱۳۸۱/۲/۱۵ هیئت وزیران به تصویب رسیده است. طبق ماده ۴ این آیین‌نامه که نحوه انتخاب اعضاء را تشریح کرده، تنها یک عضو از سه عضو شورا از ناحیه قوه قضاییه تعیین می‌شود و دو عضو دیگر به انتخاب شوراهای شهر یا بخش و روستا و نیز معتمد محل به انتخاب هیئت مذکور در آن ماده است.^(۱) لذا دو عضو از سه عضو مرجعی که می‌بایست به حل و فصل خصومت میان مردم اقدام نماید و اصدار رأی کند، بدون شرط دارا بودن دانش حقوقی یا تجربه قضایی، بین معتمدین محل یا مسئولان و کارکنان ادارات محلی تعیین می‌گردند و مطابق بند «ح» از ماده ۵ این آیین‌نامه، دارا بودن سواد کافی و آشنایی نسبی به موازین فقهی و مقررات قانونی برای هر سه عضو شورای حل اختلاف کافی دانسته شده است.

در ماده ۱۰ این آیین‌نامه، رسیدگی در شورا را تابع تشریفات آیین دادرسی ندانسته و مقرر داشته شورا به طریق مقتضی اقدام به دعوت از طرفین و استماع اظهارات و مدافعات آن‌ها می‌نماید. در ماده ۱۳ نیز یک نفر به عنوان مشاور شورا انتخاب می‌شود که مسئولیت بررسی آراء صادره از ناحیه اعضای شورا را بر عهده دارد. آراء شورا توسط اعضای شورا صادر و در اختیار مشاور شورا قرار می‌گیرد که البته شخص مشاور هم لزوماً از بین قضات شاغل یا بازنشسته انتخاب نشده تا با آشنایی کامل از قوانین و رویه‌های موجود، آراء صادره را بررسی نماید؛ بلکه به صراحت هر کسی که شرایط استخدام قضات را دارا باشد، فارغ از تجربه لازم در امر قضاوت و صدور رأی قابلیت انتصاب به عنوان مشاور شورا را دارد.^(۲)

ماده ۱۸ آیین‌نامه حق تجدید نظرخواهی را به تصمیم اعضای شورا گذاشته و رأی را قابل تجدید نظر دانسته که اکثریت اعضای شورا با رسیدگی به اعتراض موافق بوده و تجدید نظرخواهی را درخواست می‌کردند.^(۳) این ماده در تعارض با عمومات حقوق و حقوق مسلم متداعیین است.

علاوه بر ایرادهای مذکور در فوق، عدم پیش‌بینی بسیاری از مسائل در این آیین‌نامه با لحاظ صراحت ماده ۱۰ آن مبنی بر عدم لزوم اعمال قوانین آیین دادرسی در شوراها، مشکلات عدیده‌ای برای مراجعین فراهم آورده بود.

۲- قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷

با توجه به ایرادهای مطروحه، قانون شوراهای حل اختلاف با پنجاه و یک ماده در مورخ ۱۳۸۷/۰۴/۱۸ به تصویب کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی رسید که پس از تأیید شورای نگهبان در تاریخ ۱۳۸۷/۰۵/۱۶، آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منسوخ گردید. در این قانون به امر تخصصی کردن و قانونمند نمودن شوراهای حل اختلاف توجه شده است و البته ایرادهایی نیز به آن وارد است که برخی از این ایرادها به شرح زیر است.

۱- مطابق ماده ۴ این قانون، افرادی به نام قاضی شورا به ترکیب اعضای تصمیم‌گیرنده شورای حل اختلاف اضافه شده‌اند که از میان قضات شاغل در دادگستری منصوب و مطابق ماده ۲۶ تنها قاضی شورا صلاحیت صدور رأی دارد که پس از مشورت با اعضاء و اخذ نظریه کتبی آن‌ها که جنبه مشورتی دارد در این خصوص اقدام می‌کند.^(۴)

در خصوص گزارش اصلاحی نیز با این که اعضای شورا صرفاً توافقات طرفین دعوا را منعکس می‌نمایند اما این توافقات و به اصطلاح گزارش اصلاحی می‌بایست به تأیید قاضی شورا رسیده و سپس به طرفین ابلاغ شود.^(۵)

ایرادی که در این مبحث به چشم می‌خورد، امر تجدید نظر از آراء شورای حل اختلاف است که در ماده ۳۱ مرجع تجدید نظر از آراء شورا را قاضی شورا قرار داده است؛ یعنی کسی که خود رأی اولیه را صادر نموده، مرجع صالح جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر از آراء صادره توسط خود است. این امر شاید غیر از اتلاف وقت و اطاله دادرسی مشکلی را برای مراجعین فراهم نیاورد؛ زیرا آرای قاضی شورا که پس از اعتراض به رأی اولیه صادر می‌شود نیز قابل اعتراض است و دادگاه عمومی همان حوزه به این اعتراض رسیدگی می‌نماید. بدین ترتیب یک مرحله رسیدگی به شورای حل اختلاف و مراجعین تحمیل گردیده که فاقد مبنای حقوقی و کارایی لازم است.

۲- از دیگر نکات مثبت این قانون، حکم موضوع بند «ز» ماده ۶ آن است که دارا بودن مدرک کارشناسی جهت اعضای شورای حل اختلاف شهر را به عنوان یکی از شرایط عضویت الزامی دانسته شده است. البته این ایراد وارد است که به نوع مدرک کارشناسی و ارتباط آن با قضاوت توجه نکرده و صرفاً تبصره یک آن دارندگان مدارک حوزوی یا دانشگاهی مرتبط از جمله حقوق قضایی را واجد اولویت جهت انتخاب به عنوان عضو شورای حل اختلاف دانسته است. هم‌چنین صرف دارا بودن سواد خواندن و نوشتن برای عضویت در شوراهای

روستا کفایت می‌کند؛^(۶) گویا شوراهای حل اختلاف روستاها مکلف به رسیدگی و صدور رأی طبق موازین حقوقی و بر اساس مواد قانونی نمی‌باشند.

۳- در بند ۴ ماده ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷، رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به در صلاحیت شورا قرار داده شده است که در راستای تخصصی کردن و حرفه‌ای نمودن شوراهای است. مطابق ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ رسیدگی به دعوای اعسار با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوای اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است. لذا واگذاری این اختیار به شورا موجه است و مانع از اطاله دادرسی و رفت و برگشت پرونده بین شورای حل اختلاف و دادگاه‌هاست.



تبصره ۲ ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف شیوه جدیدی را در راستای رسیدگی به عدم صلاحیت شوراهای حل اختلاف پیش‌بینی نموده است. طبق این تبصره، هرگاه رأی مرجع تجدید نظر در مقام رد صلاحیت شورا باشد، رسیدگی ماهوی ضرورت می‌یابد و رأی صادره از مرجع تجدید نظر به عنوان رأی شعبه بدوی تلقی گردیده و قابل تجدید نظر خواهد بود.

۴- نکته دیگری که موجبات تخصصی‌تر شدن شوراهای حل اختلاف را فراهم نموده، اختلاف در صلاحیت و طرق حل آن است که در این قانون به خوبی تنظیم گردیده و بسیاری از مشکلات حادث در

زمان حاکمیت آیین‌نامه را مرتفع نموده است.^(۷) البته مناسب بود حل اختلاف میان حوزه‌های قضایی یک شهرستان در صلاحیت شعبه اول دادگاه همان شهرستان قرار داده می‌شد؛ در حالی که مطابق بند «ب» ماده ۱۵ حل اختلاف در این خصوص بر عهده شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان است.

۵- از دیگر نکات مثبت قانون مرقوم، تعیین تکلیف نسبت به چگونگی رسیدگی به تخلفات احتمالی اعضا، کارکنان و قضات شوراهای حل اختلاف است که موجبات اطمینان خاطر مراجعین و تعهد اعضای شورا به اجرای قوانین را فراهم نموده است.^(۸)

۳- قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴

به رغم توقع جامعه از قانون‌گذار مبنی بر قانونمند کردن شوراهای حل اختلاف از طریق وضع و تصویب قوانین کارآمد و پیشرفته و نیز خیز خوب صورت گرفته در تصویب قانون مصوب سال ۱۳۸۷ از حیث بالا بردن کیفیت رسیدگی، این میزان پیشرفت در قانون مصوب ۱۳۹۴ به چشم نمی‌خورد و غیر از چند نکته، در سایر موارد مقررات تصویب گردیده با ایراد مواجه است. از جمله این ایرادها به شرح زیر است:

۱- در تبصره ۲ ماده ۶ این قانون اعلام شده افرادی که پیش از لازم الاجرا شدن این قانون به عضویت شورا درآمده‌اند، در صورت نداشتن شرایط موضوع بند «ح» ادامه عضویتشان بلامانع است.^(۹) یعنی به رغم ضرورت حضور افرادی دارای مدارک معتبر در رشته‌های مرتبط با فعالیت شورای حل اختلاف، ادامه حضور افراد فاقد مدرک کارشناسی بدون مانع است؛

مضاف این که در قانون مصوب ۱۳۸۷ داشتن مدرک کارشناسی جهت اعضای شورا الزامی بوده است و قانون جدید یا عقب‌گرد مواجه است.^(۱۰)

۲- قانون جدید بدون توجه به این که در فضاهای اداری و امکانات شوراهای حل اختلاف تحولی رخ نداده است، به یکباره صلاحیت این مرجع را از مبلغ پنجاه میلیون ریال به دویست میلیون ریال افزایش داده و رسیدگی به برخی دعاوی مانند تعدیل اجاره‌بها را هم به این مرجع محول کرده است که نتیجه آن، انبوه پرونده‌ها، اطاله دادرسی و افت کیفیت رسیدگی است.

۳- در قسمت اخیر از بند «الف» ماده ۹ قانون جدید، رسیدگی به پرونده‌هایی که در زمان لازم‌الاجرا شدن قانون شوراها در محاکم دادگستری اعم از مرحله بدوی، تجدید نظر یا اجرای احکام مطرح است، در همان مرجع ادامه می‌یابد و به شورا ارسال نمی‌شود؛^(۱۱) این در حالی است که به صراحت ماده ۴۱ این قانون، پرونده‌هایی که تا زمان اجرای قانون مرقوم منتهی به اتخاذ تصمیم نشده است، با رعایت مقررات این قانون در شوراها رسیدگی و نسبت به آن‌ها اتخاذ تصمیم می‌شود؛ این دو ماده در تعارض بوده و مشخص نیست مرجع رسیدگی به این پرونده‌ها کدام است؛ مگر این که گفته شود صراحت بند «الف» ماده ۹ صرفاً در خصوص دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون ریال است؛ و البته این استنباط نیز با حکم کلی مقرر در ماده ۴۱ در تعارض است.

۴- در ماده ۲۳ و تبصره ۳ ماده ۲۷ این قانون، رسیدگی در شوراها مستلزم پرداخت هزینه دادرسی شده است؛ لذا



در بند ۴ ماده ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷، رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به در صلاحیت شورا قرار داده شده است که در راستای تخصصی کردن و حرفه‌ای نمودن شوراها است. مطابق ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ رسیدگی به دعوی اعسار با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوی اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است. لذا واگذاری این اختیار به شورا موجه است و مانع از اطاله دادرسی و رفت و برگشت پرونده بین شورای حل اختلاف و دادگاه‌هاست.

رسیدگی به دادخواست اعسار از پرداخت هزینه دادرسی نیز می‌بایست به شورا محول می‌شد؛ لیکن طبق بند «ث» ماده ۹ این قانون، شورا صرفاً به ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به رسیدگی می‌کند. در این ماده قانون‌گذار که در مقام بیان بوده، صرفاً به ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به اشاره نموده است و لذا مشخص نیست که رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی با چه مرجعی است و به رغم تأکید مواد ۲۴ و ۵۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی^(۱۲) مبنی بر صلاحیت مرجع رسیدگی‌کننده به اصل دعوی و یا مرجع صادرکننده رأی تجدید نظرخواسته در رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی، در فرضی که شورای حل اختلاف به اصل دعوا رسیدگی کرده و یا رأی تجدید نظرخواسته را صادر نموده است، آیا پرونده‌های اعسار می‌بایست به محاکم

دادگستری (بدوی) جهت رسیدگی و صدور رأی ارجاع شود؟ مناسب بود به مرجع صالح برای رسیدگی به دادخواست اعسار از پرداخت هزینه دادرسی نیز تصریح می‌شد و این امر به شورای حل اختلاف محول می‌گردید.

۵- در بحث صلاحیت‌ها و نحوه حل اختلاف، موضوع اختلاف در صلاحیت میان حوزه‌های قضایی مختلف یک استان از ذهن قانون‌گذار مغفول مانده است؛ مگر این که آن را مشمول بند «ب» ماده ۱۳ بدانیم که در این صورت این سؤال باقی می‌ماند که چرا شعبه اول دادگستری شهرستان مورد نظر به جای شعبه اول شهرستان مرکز استان صالح به رسیدگی نباشد؟^(۱۳) این گونه نیز می‌توان تصور کرد که قانون‌گذار شهرهای بزرگ را به رغم تقسیم‌بندی از نظر صلاحیت محلی، یک حوزه قضایی تلقی نموده و حل اختلاف را طبق بند «الف» ماده ۱۳ با شعبه اول همان حوزه دانسته که البته فرض صحیحی نیست؛ چرا که در هر حال حوزه‌های قضایی متفاوت بوده و هر کدام از نظر محلی صلاحیت خود را دارا می‌باشند؛ بنابراین مناسب بود قانون‌گذار در این خصوص تکلیف می‌نمود و حل اختلاف را در صلاحیت شعبه اول دادگاه عمومی همان شهر قرار می‌داد.

۶- عبارت «در دادگستری» در قسمت اخیر بند «الف» ماده ۹، شورای حل اختلاف را از محاکم دادگستری جدا نموده است؛ این در حالی است که شورای حل اختلاف زیرمجموعه دادگستری بوده و به واقع همان وظایف محاکم عمومی را انجام می‌دهد؛ به خصوص که با افزایش صلاحیت، رسیدگی به بسیاری از پرونده‌های قابل طرح در محاکم عمومی به این مرجع واگذار شده است؛ همچنین

در ماده ۱۵ این قانون، موضوع اختلاف بین شورا با مرجع قضایی در امر صلاحیت طرح شده است. سؤال اینجاست که آیا شورای حل اختلاف مرجع قضایی جهت رسیدگی به اختلاف میان افراد نیست که این گونه آن را از محاکم بدوی و تجدید نظر مجزا نموده‌اند. مناسب بود قانون‌گذار برای تمایز این دو مرجع از الفاظ دیگری استفاده می‌کرد؛ زیرا شورای حل اختلاف با توجه به صلاحیت، مرجعی قضایی است و نه شبه قضایی.

۷- در مواد ۱۸ و ۱۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ مواردی مطرح گردیده که به ابهامات افزوده است؛ از جمله در ماده ۱۸ آمده است که رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد تابع مقررات قوانین آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری است و در تبصره یک آن، اصول و قواعد در قالب مثال‌هایی تعریف شده است که از جمله این اصول و قواعد، صلاحیت است که آن را تابع قانون آیین دادرسی اعلام کرده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا قاضی شورا در بحث صلاحیت باید به قوانین دادرسی مراجعه کند یا به قانون شوراها؛ چرا که بحث صلاحیت یا اختلاف در صلاحیت به طور مبسوط در قانون شوراها حل اختلاف بیان شده و موارد صلاحیت شوراها حل اختلاف به وضوح مشخص شده است.

۸- ابهام دیگر در تبصره یک ماده ۱۹، استفاده از کلمه «مانند آن» است که مشخص نیست چه مواردی را شامل می‌شود. همچنین در ماده ۱۹ آمده است: «رسیدگی شورا تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست» و تبصره یک نیز منظور از تشریفات در این ماده را مقررات ناظر به شرایط شکلی

دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین اوقات رسیدگی، جلسه دادرسی و مانند آن دانسته است؛ یعنی شورای حل اختلاف مثلاً در شرایط شکلی دادخواست نباید تابع قانون آیین دادرسی مدنی باشد و باید از قانون شوراها حل اختلاف تبعیت کند؛ این در حالی است که قانون شوراها حل اختلاف در خصوص شرایط شکلی دادخواست یا نحوه ابلاغ مقرره‌ای ارائه نگردیده تا بدان عمل شود.



طبق تبصره ماده ۲۹، گزارش‌های اصلاحی تنظیم شده توسط شورای حل اختلاف به دستور قاضی شورا توسط واحد اجرای احکام این شورا اجرا می‌شود. این تبصره که اجرای گزارش اصلاحی توسط شورا را مستلزم صدور اجراییه و ابلاغ آن ندانسته است، مغایر حکم مندرج در ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است که حسب آن گزارش اصلاحی همانند حکم دادگاه به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

ولکن حاضر نگردد یا لایحه‌ای ارسال نکند و این دعوت (ابلاغ) مطابق قانون آیین دادرسی مدنی نباشد، شورا مکلف به ارسال اخطاریه است. حال تکلیف چیست؟ آیا شورا در بحث ابلاغ باید به قانون آیین دادرسی مدنی مراجعه و طبق آن عمل نماید یا بدون توجه به قانون آیین دادرسی مدنی و به صرف صلاحیت خود اقدام کند؟

۹- ابهام دیگر قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ در خصوص جلسه دادرسی و حقوق طرفین دعوا در جلسه است که مسکوت مانده و از مراجعه شورا به قانون آیین دادرسی مدنی نیز جلوگیری نموده است.

۱۰- طبق صدر ماده ۲۳ قانون شوراها حل اختلاف: هزینه رسیدگی شورای حل اختلاف در کلیه مراحل، در دعاوی کیفری و غیر مالی معادل هزینه دادرسی در محاکم دادگستری و در دعاوی مالی معادل پنجاه درصد آن است؛ لیکن در تبصره ۳ ماده ۲۷ هزینه دادرسی مراحل تجدید نظرخواهی را مجزا شده و بر اساس هزینه دادرسی همان مرحله در آن مرجع معین گردیده است. نکته قابل توجه در این دو ماده این است که در ماده ۲۳ به هزینه دادرسی کلیه مراحل اشاره شده؛ لیکن ماده ۲۷ مراحل تجدید نظر را مجزا کرده است. حال سؤال اینجاست که کلمه «کلیه مراحل» مندرج در ماده ۲۳ شامل چه مراحل است و آیا مرحله تجدید نظر را نیز در بر می‌گیرد؟ با وجود این که مرحله تجدید نظر یکی از مراحل رسیدگی به پرونده است و به رغم این موضوع که هزینه دادرسی مرحله تجدید نظر در هنگام تجدید نظرخواهی و در شورای حل اختلاف پرداخت می‌شود، باید کلمه «کلیه مراحل» را شامل

آیا شوراها حل اختلاف در امر شرایط شکلی دادخواست از قانون آیین دادرسی مدنی تبعیت نمی‌کنند و یا در خصوص نحوه ابلاغ، طبق این ماده شوراها حل اختلاف نمی‌توانند از تشریفات قانون آیین دادرسی تبعیت نمایند و از طرفی در قانون شوراها مقرراتی در خصوص ابلاغ وضع نگردیده است؛ در نتیجه شورای حل اختلاف به هر نحو مقتضی که صلاح بداند می‌تواند در خصوص ابلاغ اقدام نماید؛ این در حالی است که در تبصره ۲ همین ماده آمده است، چنانچه خوانده توسط شورا دعوت شود

مرحله بدوی، واخواهی و اجرای احکام دانسته و مرحله تجدید نظرخواهی را از مراحل رسیدگی به پرونده مطروح در شورای حل اختلاف مجزا کرد.

۱۱- در ماده ۲۵ قانون شوراهای حل اختلاف آمده است: «رأی صادره از سوی قاضی شورا حضوری است مگر این که محکوم علیه یا وکیل او در هیچ یک از جلسات رسیدگی حاضر نشده و یا به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشند». از توجه به قانون آیین دادرسی مدنی و قانون قبلی شوراهای حل اختلاف می توان به این نتیجه رسید که قانون گذار در این بخش از ماده ۲۵ جمله ای را جا انداخته است؛ چرا که از مفهوم مخالف ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی و ماده ۲۸ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ استنباط می شود که اگر اختاریه به خواننده ابلاغ واقعی شده باشد لیکن در جلسه دادرسی حاضر نشود هم رأی صادره حضوری است؛ اما در قانون جدید به این مهم اشاره نشده و از آنجا که هدف قانون گذار از تصویب این ماده، ذکر موارد غیابی بودن رأی بوده و عدم ابلاغ واقعی اختاریه و متعاقباً عدم حضور خواننده نیز از موارد صدور رأی غیابی است؛ لذا عدم تصریح قانون گذار به این موضوع، نشان از بی توجهی است؛^(۱۴) مضافاً این که ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی علاوه بر حضور محکوم و وکیل وی، حضور قائم مقام قانونی وی را نیز موجب حضوری بودن دادنامه اعلام کرده است؛ در حالی که در ماده ۲۵ قانون جدید، کلمه «قائم مقام» حذف شده است. لذا اگر چه محاکم دادگستری حضور قائم مقام اشخاص حقیقی را

در جلسات رسیدگی نمی پذیرند، اما اشخاص حقوقی چاره ای جز معرفی نماینده قانونی یا وکیل ندارند؛ چرا که شخص حقوقی شخصاً توانایی حضور در جلسات دادگاه را ندارد. لذا به نظر می رسد اشخاص حقوقی جهت شرکت در جلسات شورای حل اختلاف صرفاً می توانند از خدمات وکلای دادگستری بهره مند شوند و نمایندگان قانونی آنها و به عنوان مثال مدیرعامل حق حضور در جلسات شورا را ندارد؛ مگر به همراه وکیل دادگستری. از این رو مناسب بود قانون گذار ضمن تصریح به غیابی بودن دادنامه در صورت عدم حضور خواننده با وجود ابلاغ واقعی، عنوان قائم مقام را هم در انتهای ماده اضافه می نمود.



مطابق ماده ۱۶ قانون شوراهای حل اختلاف، رسیدگی شورا با درخواست کتبی یا شفاهی به عمل می آید؛ این در حالی است که ارجاع امور حقوقی به ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی و نیز ارجاع امور کیفری به ماده ۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره آن که شروع به رسیدگی را حسب مورد مستلزم تقدیم دادخواست یا شکواییه نموده است مناسب تر به نظر می رسد.

۱۲- در ماده ۲۶ این قانون آمده است که محکوم غایب حق دارد مطابق قانون آیین دادرسی مدنی به رأی غیابی اعتراض نماید. این در حالی است که طبق تبصره ۲ ماده ۱۸ همین قانون، امر واخواهی از مقررات آیین دادرسی مجزا و تابع این قانون شده و به عبارت دیگر شخص واخواه می بایست طبق

مقررات این قانون واخواهی نماید و نه مقررات آیین دادرسی مدنی. نکته قابل تأمل این که با وجود ارجاع امر واخواهی در تبصره ۲ ماده ۱۸ به مقررات این قانون، در هیچ قسمت از قانون موضوع بحث مقرره ای راجع به نحوه واخواهی نیامده است.

۱۳- در قسمت اخیر ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف آمده است که چنانچه مرجع تجدید نظر رسیدگی به موضوع را در صلاحیت مرجع دیگری تشخیص دهد، پرونده را به مرجع صالح ارسال می نماید؛ لیکن در تبصره ۲ همین قانون مقرر داشته است که هرگاه رأی مرجع تجدید نظر در مقام رد صلاحیت شورا باشد، رسیدگی ماهوی انجام و رأی اخیر به عنوان رأی شعبه بدوی تلقی و حسب مورد مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی و کیفری قابل تجدید نظر است. این دو مقرر مغایر بوده و مشخص نیست که اگر مرجع تجدید نظر متوجه عدم صلاحیت شورای حل اختلاف در رسیدگی به پرونده شود آیا باید طبق قسمت اخیر ماده ۲۷ پرونده را به مرجع صالح ارسال کند یا این که بر اساس حکم موضوع تبصره ۲ همین ماده، باید رسیدگی ماهوی انجام داده و رأی صادر نماید. البته این نظر نیز قابل پذیرش است که منظور از صلاحیت مرجع رسیدگی در قسمت اخیر ماده ۲۷، صلاحیت مرجع تجدید نظر در رسیدگی به پرونده های ارجاعی است؛ به طوری که اگر خود را صالح دانست رسیدگی می کند و در غیر این صورت پرونده را برای مرجع صالح ارسال می نماید؛ لیکن از آنجا که مرجع تجدید نظر از آراء شوراهای حل اختلاف صرفاً دادگاه های عمومی حقوقی و کیفری دو می باشد و در نتیجه پرونده ها

با توجه به موضوع آن به یکی از دو مرجع مذکور ارسال می‌شود، لذا ذکر این مورد بلاوجه بوده است؛ چرا که اولاً، پرونده‌ای که در شورای حل اختلاف به صدور رأی منتهی می‌شود، جهت تجدیدنظرخواهی به دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو ارسال می‌گردد؛ ثانیاً، به فرض وقوع اشتباه در ارسال پرونده به دادگاه تجدید نظر، با توجه به مجزا بودن محاکم حقوقی از کیفری، معاونت ارجاع یقیناً از ارجاع پرونده به صورت اشتباه خودداری می‌کند و آن را به شورای مربوطه عودت می‌دهد؛ ثالثاً، بر فرض ارجاع به نحو اشتباه، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه از ثبت آن خودداری و پرونده را جهت ارجاع مجدد به شورای مربوطه اعاده می‌نماید. از این رو، احتمال بروز چنین فرضی در حد صفر است؛ همچنین مشخص نیست که قسمت اخیر ماده ۲۷ که در دیگر قوانین و از جمله قانون آیین دادرسی مدنی که قانون مادر محسوب می‌شود پیش‌بینی نگردیده، به چه دلیل مقرر گردیده است.

۱۴- تبصره ۲ ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف شیوه جدیدی را در راستای رسیدگی به عدم صلاحیت شوراهای حل اختلاف پیش‌بینی نموده است. طبق این تبصره، هرگاه رأی مرجع تجدید نظر در مقام رد صلاحیت شورا باشد، رسیدگی ماهوی ضرورت می‌یابد و رأی صادره از مرجع تجدید نظر به عنوان رأی شعبه بدوی تلقی گردیده و قابل تجدید نظر

برآمد

خواهد بود؛ این در حالی است که وفق ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، چنانچه مرجع تجدید نظر دادگاه بدوی را فاقد صلاحیت محلی یا ذاتی تشخیص دهد، رأی صادره را نقض و پرونده را به مرجع صالح ارجاع می‌نماید؛ اما طبق قانون شوراها، مرجع تجدید نظر رسیدگی کرده و رأی ماهیتی صادر می‌نماید.

۱۵- طبق تبصره ماده ۲۹، گزارش‌های اصلاحی تنظیم شده توسط شورای حل اختلاف به دستور قاضی شورا توسط واحد اجرای احکام این شورا اجرا می‌شود. این تبصره که اجرای گزارش اصلاحی توسط شورا را مستلزم صدور اجراییه و ابلاغ آن ندانسته است، مغایر حکم مندرج در ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است که حسب آن گزارش اصلاحی همانند حکم دادگاه به موقع اجرا گذاشته می‌شود. قید «مانند احکام دادگاه‌ها» دلالت بر صدور اجراییه دارد.

۱۶- از توجه به بندهای «ج» و «س» ماده ۳۵ قانون شوراهای حل اختلاف و تکرار کلمه «غیبت غیرموجه» در این دو بند، به نظر می‌رسد هر یک جرم واحدی محسوب می‌شود و طبق ماده ۳۶ مجازات جداگانه تعیین می‌شود.^(۱۵) بنابراین هیئت رسیدگی کننده مذکور در ماده ۳۶ طبق کدام بند از ماده ۳۶ به تخلف غیبت غیر موجه رسیدگی

و تعیین مجازات می‌نماید؟ با توجه به مراتب پیش‌گفته، یکی از این دو بند زاید است.

۱۷- مطابق تبصره ۳ ماده ۹، صلاحیت شوراهای حل اختلاف روستا صرفاً صلح و سازش است. حال چنانچه طرفین صلح نکنند تکلیف چیست؟ مناسب بود قانون‌گذار ضمن استفاده از افراد کارآمد در شورای روستایی، به این شوراها نیز اعتباری همچون اعتبار شوراهای مستقر در شهر اعطاء می‌نمود.

۱۸- مطابق ماده ۱۶ قانون شوراهای حل اختلاف، رسیدگی شورا با درخواست کتبی یا شفاهی به عمل می‌آید؛ این در حالی است که ارجاع امور حقوقی به ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و نیز ارجاع امور کیفری به ماده ۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره آن که شروع به رسیدگی را حسب مورد مستلزم تقدیم دادخواست یا شکواییه نموده است مناسب‌تر به نظر می‌رسد.^(۱۶)

۱۹- بند «ج» ماده ۹ قانون موضوع بحث، در دعاوی خانوادگی صرفاً رسیدگی به مهریه، جهیزیه و نفقه تا مبلغ دوست میلیون ریال را در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار داده و رسیدگی به دعاوی اجرت‌المثل با هر مبلغ خواسته خارج از صلاحیت شورا است. وجه تفکیک این دو مشخص نیست و شاید ناشی از سهو قلم باشد.

- ۱- صرف نظر از نقاط قوت قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴، برخی ایرادهای قانون قدیم مرتفع نشده است و ابهامات دیگری هم به آن اضافه شده که حاصل آن جز هزینه برای مراجعین و اطاله دادرسی نخواهد بود.
- ۲- مناسب بود برای تدوین و تصویب این قانون کار کارشناسی دقیق‌تر به عمل می‌آمد و یا این که قانون مذکور صرفاً معترض تشکیلات اداری و صلاحیت شورا می‌گردید و دیگر مقررات مورد نیاز برای رسیدگی به پرونده‌ها را به قوانین مربوطه ارجاع می‌داد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بند ۱ ماده ۴ آیین‌نامه شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۱: «شورا از سه عضو تشکیل می‌شود. یک نفر به انتخاب قوه قضاییه به‌عنوان رئیس شورا و یک نفر با انتخاب شورای شهر یا بخش یا روستای مربوطه حسب مورد و یک نفر معتمد محل توسط هیئتی مرکب از رئیس حوزه قضایی، فرماندار، فرمانده نیروی انتظامی و امام جمعه و در صورت نبودن امام جمعه، روحانی برجسته محل برای مدت سه سال انتخاب می‌شود. جلسات هیئت مذکور به دعوت رئیس حوزه قضایی تشکیل و رأی اکثریت در انتخاب معتبر است».
۲. ماده ۱۳ همان آیین‌نامه: «قوه قضاییه از بین قضات شاغل یا بازنشسته یا مستعفی یا وکلای دادگستری یا اعضای هیئت علمی شاغل یا بازنشسته دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در رشته حقوق یا از بین سایر افراد فارغ‌التحصیلان در رشته حقوق به شرط دارا بودن شرایط استخدام قضات یک نفر را به عنوان مشاور شورای حل اختلاف انتخاب خواهد کرد. آرای شورای حل اختلاف نزد مشاور ارسال می‌شود. در صورتی که مشاور تصمیم شورا را از جهت صلاحیت و مقررات مذکور در این آیین‌نامه و سایر قوانین مربوط صحیح تشخیص دهد، اجرای تصمیم شورا را در دعاوی مدنی ظرف پنج روز به متصدی دفتر دادگاه محل یا دبیرخانه شورا ابلاغ خواهد کرد و در امور کیفری مراتب را به مأمورین انتظامی جهت اجرای تصمیمات شورا ابلاغ می‌کند. در صورتی که مشاور تشخیص دهد که در رسیدگی حدود صلاحیت شورای حل اختلاف و سایر مقررات رعایت نشده است پرونده را برای رسیدگی به مرجع صلاحیت‌دار دادگستری ارسال خواهد داشت».
۳. ماده ۱۸ همان آیین‌نامه: «رأی شورا ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ به طرفین قابل تجدید نظرخواهی در دادگاه عمومی حوزه مربوطه است مشروط بر این‌که اکثریت اعضای شورا با رسیدگی به اعتراض و تجدید نظرخواهی موافق بوده و لزوم تجدید نظرخواهی را درخواست کنند. در صورت تجدید نظر رأی دادگاه قطعی است. رأی غیابی شورا ظرف مدت مذکور قابل واخواهی در همان شورا می‌باشد».
۴. ماده ۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷: «قاضی شورا با ابلاغ رئیس قوه قضاییه از میان قضات شاغل منصوب خواهد شد و احکام انتصاب سایر اعضای شورا پس از احراز شرایط توسط قوه قضاییه و یا شخصی که توسط ایشان تعیین می‌گردد صادر می‌شود».
۵. ماده ۲۵ همان قانون: «در صورت حصول سازش میان طرفین، چنانچه موضوع در صلاحیت شورا باشد گزارش اصلاحی صادر و پس از تأیید قاضی شورا به طرفین ابلاغ می‌شود در غیر این صورت موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده است در صورت مجلس منکس و مراتب به مرجع قضایی صالح اعلام می‌شود».
۶. «تبصره ۲ ماده ۶ همان قانون: «برای عضویت در شوراهای مستقر در روستا، داشتن حداقل سواد خواندن و نوشتن الزامی است».
۷. ماده ۱۵ همان قانون: «در صورت اختلاف در صلاحیت محلی شوراها به ترتیب زیر اقدام می‌شود: الف- در مورد شوراهای واقع در یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی همان حوزه است؛ ب- در مورد شوراهای واقع در حوزه‌های قضایی یک شهرستان یا استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان است؛ ج- در مورد شوراهای واقع در دو استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است»؛ ماده ۱۶ همان قانون: «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورا با سایر مراجع قضایی غیر دادگستری در یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است و در حوزه‌های قضایی مختلف یک استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز همان استان است. در صورت تحقق اختلاف شورا با مراجع قضایی واقع در حوزه دو استان، به ترتیب مقرر در بند «ج» ماده (۱۵) این قانون عمل خواهد شد»؛ ماده ۱۷ همان قانون: «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت بین شورا و مرجع قضایی، نظر مرجع قضایی لازم‌الاجرا است».
۸. ماده ۳۸ همان قانون: «چنانچه اعضای شورا در انجام وظایف قانونی خود مرتکب تخلف شوند و یا حضور و مشارکت مناسب در جلسات شورا نداشته باشند یا شرایط عضویت در شورا را از دست بدهند، رئیس حوزه قضایی مراتب را مستنداً جهت رسیدگی به هیئت تخلفات اعضای شورا اعلام می‌کند»؛ ماده ۳۹ همان قانون: «هیئت رسیدگی کننده به تخلفات مرکب از نماینده‌ای از سوی دادسرای انتظامی قضات،

- رئیس شورای حل اختلاف استان و مسئول حفاظت و اطلاعات دادگستری استان خواهد بود»؛ ماده ۴۰ همان قانون: «اعضای هیئت رسیدگی کننده با ابلاغ رئیس قوه قضاییه برای مدت سه سال منصوب می‌شوند و انتخاب مجدد آنان بلامانع است»؛ ماده ۴۱ همان قانون: «چنانچه هیئت رسیدگی کننده پس از دعوت از عضو شورا و شنیدن اظهارات و دفاعیات وی، فقدان یکی از شرایط عضویت یا غیبت غیر مجاز او را احراز نماید حکم به عزل وی صادر می‌کند. این حکم قطعی است»؛ ماده ۴۲ همان قانون: «چنانچه قاضی شورا در انجام وظایف قانونی مربوط به شورا مرتکب تخلف شود، مراتب توسط رئیس حوزه قضایی یا هیئت موضوع ماده (۴۰) این قانون به دادسرای انتظامی قضات اعلام می‌شود تا مطابق مقررات مربوط به تخلفات و جرایم قضات رسیدگی شود»؛ ماده ۴۳ همان قانون: «چنانچه قاضی شورا در مقابل دریافت وجه یا سند پرداخت وجه یا مال یا ارائه خدمت به نفع یکی از طرفین اظهار نظر کنند، به مجازات بره موضوع ماده (۵۸۸) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ محکوم خواهد شد».
۹. بند «ح» ماده ۶ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴: «حداقل مدرک کارشناسی یا مدرک حوزوی معادل برای تمام اعضای شورای حل اختلاف شهر و در شورای روستا سواد خواندن و نوشتن و ترجیحاً داشتن دیپلم و بالاتر».
 ۱۰. ماده ۶ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷: «اعضای شورا باید متدین به دین مبین اسلام بوده و دارای شرایط زیر باشند ... ز: دارا بودن مدرک کارشناسی جهت اعضاء شوراهای حل اختلاف شهر ...».
 ۱۱. بند «الف» ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴: «دعای مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون ریال به جز مواردی که در تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون در دادگستری مطرح باشد».
 ۱۲. ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «رسیدگی به دعوی اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوی اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است»؛ ماده ۵۰۵ همان قانون: «دعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی ضمن درخواست نخستین یا تجدید نظر یا فرجام مطرح خواهد شد. طرح این ادعا به موجب درخواست جداگانه نیز ممکن است. اظهار نظر در مورد اعسار از هزینه تجدید نظرخواهی و یا فرجام‌خواهی با دادگاهی می‌باشد که رأی مورد درخواست تجدید نظر و یا فرجام را صادر نموده است».
 ۱۳. بند «ب» ماده ۱۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴: «در مورد شوراهای واقع در حوزه‌های قضایی شهرستان‌های یک استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان است».
 ۱۴. ماده ۳۰۳ همان قانون: «حکم دادگاه حضوری است مگر این‌که خوانده یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ‌یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد و یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد»؛ ماده ۲۸ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷: رأی صادره از سوی قاضی شورا حضوری است مگر این‌که محکوم‌علیه یا وکیل او در هیچ‌یک از جلسات رسیدگی با عذر موجه حاضر نشده و به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد و یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد».
 ۱۵. بند «ج» ماده ۳۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴: «غیبت غیر موجه، تکرار در تأخیر ورود به محل کار یا تکرار در تعجیل خروج از آن بدون کسب مجوز»؛ بند «س» همین ماده: «غیبت غیر موجه به صورت متناوب یا متوالی تا چهار جلسه برای اعضاء و چهار روز برای کارکنان در طول ماه».
 ۱۶. ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد. دادخواست به دفتر دادگاه صالح و در نقاطی که دارای شعب متعدد است به دفتر شعبه اول تسلیم می‌گردد»؛ تبصره ماده ۶۸ همین قانون: «قوه قضاییه مکلف است اوراق متحالی شکل مشتمل بر موارد فوق را تهیه کند و در اختیار مراجعین قرار دهد تا در تنظیم شکواییه مورد استفاده قرار گیرد. عدم استفاده از اوراق مزبور مانع استماع شکایت نیست».
- فهرست منابع:**
- ۱- میرزایی، علی، **محشای قوانین و مقررات شوراهای حل اختلاف**، تهران: بهنامی، چاپ نخست، ۱۳۸۹.
 - ۲- وارسته باقلعه، محمد، **قانون شوراهای حل اختلاف**، تهران: مجد، چاپ هشتم، ۱۳۹۵.

جایگاه قرارهای تأمین کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری با تأکید بر جرایم نظامیان



صادق تبریزی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

صدور قرارهای تأمین کیفری از جمله مهم‌ترین تصمیم‌های مقام صلاحیت‌دار قضایی است که با آزادی اشخاص مرتبط است و رعایت اصل تناسب قرارهای تأمین کیفری با اتهام و شخصیت متهم که یکی از جلوه‌های اصل فردی کردن پاسخ‌های کیفری است، ضروری به شمار می‌رود. در جرایم نظامی نیز همین ضرورت نمود دارد. با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ و الحاق قانون آیین دادرسی کیفری نیروهای مسلح به آن، قرارهای تأمین کیفری علیه متهمان نظامی تا حد زیادی مگر در قرار بازداشت موقت همسان شده است که این مقاله به بررسی آن می‌پردازد. نتیجه آن که قانون‌گذار در موضوع قرارهای تأمین کیفری نظامیان تا حدی سخت‌گیری داشته و ضمن حفظ قرار بازداشت موقت الزامی، التزام مستخدمان نیروهای مسلح با تعیین وجه التزام را منوط به تعهد پرداخت از سوی سازمان متبوع آنان نموده است.

واژگان کلیدی: قرار تأمین کیفری، آیین دادرسی کیفری، جرم نظامی، نیروهای مسلح

درآمد

برائت بارزترین جلوه آزادی اشخاص است که در اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد تأکید قرار گرفته است. قرار تأمین کیفری از تصمیماتی است که مقام قضایی صلاحیت‌دار در خصوص مرتکب جرم نظامی در شرایطی با تکیه بر قواعد و مقررات آیین دادرسی کیفری برمی‌گزیند. قرار تأمین کیفری از جمله «قرارهای اعدادی است که در مرحله تحقیقات مقدماتی از سوی مقام صالح قضایی (بازپرس، دادیار تحقیق، قاضی تحقیق و یا دادگاه) صادر می‌شود. «ضرورت تحقیق، ممانعت از فرار و تبانی و به ویژه جلوگیری از تضييع حقوق بزه‌دیدگان و قربانیان جرم و غیره» مبنای صدور این قرارها اعلام شده است (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۳۳/۲). در تعریف دیگری، قرار تأمین کیفری را «یک قرار محدودکننده آزادی متهم» تلقی کرده‌اند که برای تضمین حضور متهم در مراحل مختلف تحقیقات مقدماتی، محاکمه و اجرای حکم صادر می‌شود تا هر وقت توسط مراجع قضایی احضار شود، حاضر گردیده و در دسترس باشد» (خالقی، ۱۳۹۵: ۱/۲۲۶). قانون‌گذار در تدوین مقررات کیفری همواره به اصل تناسب قرارهای تأمین کیفری با اتهام و شخصیت متهم و اصل فردی کردن پاسخ کیفری در قالب تشکیل پرونده شخصیت توجه نموده است. در زمینه جرم نظامی، رعایت اصل تناسب قرارهای تأمین کیفری با اتهام و شخصیت متهم به منظور پاسخ‌دهی عادلانه و دقیق به مرتکب جرم امری مهم تلقی می‌شود. بررسی سیاست جنایی ایران در زمینه صدور قرارهای تأمین کیفری علیه متهمان نظامی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و الحاق قانون آیین دادرسی کیفری نیروهای مسلح به آن، موضوع این مقاله است که طی دو بند، مفهوم‌شناسی و قواعد

حاکم بر قرارهای تأمین کیفری و سپس، جلوه‌های صدور این قرارها را در مورد جرایم نظامیان مورد کنکاش قرار می‌دهد.

۱- اهداف قرار تأمین کیفری

تضمین حضور متهم نزد مرجع قضایی و تضمین جبران خسارت بزه‌دیده دو هدف اصلی قرار تأمین کیفری است.

با صدور قرار تأمین کیفری، مرجع تحقیق به منظور در اختیار داشتن متهم در مواقع لزوم و انجام تحقیقات لازم، برخی حقوق متهم را برای مدتی محدود و یا سلب می‌کند. این امر اگرچه که تعرض به حقوق و آزادی‌های فردی است، اما ضرورت تحقیق چنین اقدامی را مجاز می‌نماید. دسترسی به متهم، حضور به موقع متهم و جلوگیری از فرار یا مخفی شدن وی، ذیل این هدف قرار می‌گیرد. ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی این هدف را مورد توجه قرار داده و مقرر می‌دارد: «به منظور دسترسی به متهم و حضور به موقع وی، جلوگیری از فرار یا مخفی شدن او ... بازپرس پس از تفهیم اتهام و تحقیق

لازم، در صورت وجود دلایل کافی، یکی از قرارهای تأمین زیر را صادر می‌کند ...». لازم به ذکر است که بیشتر قرارهای تأمین کیفری دارای جنبه مالی است و لذا وسیله‌ای برای پرداخت خسارات بزه‌دیده به‌شمار می‌رود. قسمت دوم ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) با عبارت «تضمین حقوق بزه‌دیده برای جبران ضرر و زیان وی»، این هدف را مورد نظر قرار داده است. همچنین در راستای قابلیت و تضمین حقوق بزه‌دیدگان در خصوص جبران خسارت وارده به آن‌ها، ماده ۲۱۹ این قانون مقرر می‌دارد: «مبلغ وجه التزام، وجه‌الکفاله و وثیقه نباید در هر حال از خسارت وارد به بزه‌دیده کمتر باشد. در مواردی که دیه یا خسارت زیان‌دیده از طریق بیمه قابل جبران است، بازپرس با لحاظ مبلغ قابل پرداخت از سوی

بیمه قرار تأمین متناسب صادر می‌کند».

۲- ضوابط مشترک حاکم بر قرارهای تأمین کیفری

قرارهای تأمین کیفری تحت حاکمیت ضوابط مشترکی هستند که رعایت این ضوابط، تضمین حقوق بزه‌دیده و جامعه را به دنبال دارد و زمینه‌ساز شروع و اجرای یک دادرسی عادلانه نسبت به طرفین دعوای کیفری است. این ضوابط طی چند بند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲- صدور از سوی مقام قضایی صلاحیت‌دار

از ضوابط مهم و مشترک میان قرارهای تأمین کیفری این است که صدور این قرارها از اختیارات مقام قضایی صلاحیت‌دار است که حسب مورد بازپرس، دادستان، دادیار، قاضی دادگاه و قاضی اجرای احکام است (مواد ۲۱۷ و ۲۴۶ و ۵۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری)؛^(۱) بنابراین ضابطان دادگستری حق اخذ تأمین از متهم را ندارند.

۲-۲- الزام مقام قضایی به صدور قرار تأمین

مقام قضایی در صورت وجود دلایل کافی بر توجه اتهام به شخص، نمی‌تواند از صدور قرار تأمین امتناع ورزد و مکلف است حتی با نبود شاکي، به منظور تضمین حضور متهم، قرار تأمین متناسب صادر نماید (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۲۷-۲۲۸). برابر ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) مقام قضایی صلاحیت‌دار با «وجود دلایل کافی» درباره اتهام متهم ملزم به صدور قرار تأمین است. لفظ «کافی» برای قرائن و امارات، نظر بر تأکید دارد تا بازپرس نتواند به استناد هر قرینه یا اماره‌ای آزادی متهم را سلب کند.

۲-۳- رعایت اصل تناسب در صدور قرار تأمین

به رغم گوناگونی قرارهای تأمین کیفری و داشتن حق انتخاب، مقام قضایی صالح در این انتخاب خود، اختیار نامحدود ندارد و

ملزم به رعایت اصل تناسب تأمین است. اصل تناسب تأمین به منظور جلوگیری از خودکامگی قضات و پیش‌گیری از نقض حقوق و آزادی‌های متهم پیش‌بینی شده است. به موجب ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «قرار تأمین ... باید ... با نوع و اهمیت جرم، شدت مجازات، ادله و اسباب اتهام، احتمال فرار یا مخفی شدن متهم و از بین رفتن آثار جرم، سابقه متهم، وضعیت روحی و جسمی، سن، جنس، شخصیت و حیثیت او متناسب باشد.» ابزار مهم رعایت تناسب تأمین را تشکیل پرونده شخصیت متهم دانسته‌اند که می‌تواند در بازپروری عادلانه مجرم‌ان هم تأثیر به‌سزایی داشته باشد (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۱۶۹)؛ بنابراین قانون آیین دادرسی کیفری از رهگذر افزایش قرارهای تأمین کیفری، اصل تناسب اعمال قرار بر متهم را بیشتر مورد توجه قرار داده و مرجع صالح در صدور قرار متناسب با متهم با رعایت مقررات قانونی اختیار عمل بیشتری دارد. ضمانت اجرای رعایت این ضابطه در تبصره ماده پیش‌گفته، محکومیت انتظامی از درجه چهار (کسر حقوق ماهانه تا یک‌سوم از شش ماه تا یک سال) اعلام شده است.

۲-۴- قابل جمع نبودن قرارهای تأمین
تنها یکی از قرارهای تأمین کیفری باید انتخاب شود و نمی‌توان در مورد یک اتهام و حتی اتهامات متعدد، هم‌زمان دو قرار صادر نمود؛ مگر آن‌که مطابق ماده ۲۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «... رسیدگی به جرایم ارتكابی در صلاحیت ذاتی دادگاه‌های مختلف باشد که در این صورت برای اتهامات موضوع صلاحیت هر دادگاه، قرار تأمین متناسب و مستقل صادر می‌شود.»

۲-۵- تفهیم اتهام پیش از اخذ تأمین
مقام قضایی صلاحیت‌دار پیش از اخذ تأمین، باید به متهم تفهیم اتهام کند. تفهیم اتهام را مقدمه واجب برای اخذ تأمین به شمار

آورده‌اند (آخوندی، ۱۳۸۱: ۴/۲۱۰) که تخلف انتظامی محسوب می‌شود (گلدوست جویباری، ۱۳۹۳: ۱۴۳). شایان ذکر است که در مورد متهم متواری یا کسی که هنوز احضار یا جلب نشده، نمی‌توان قرار تأمین صادر نمود.

۲-۶- ابلاغ فوری قرار تأمین صادره
پس از صدور هر نوع قرار تأمین کیفری از سوی مقام قضایی صالح، این قرار باید فوری به متهم ابلاغ شود. ماده ۲۲۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در این خصوص مقرر می‌دارد: «قرار تأمین باید فوری به متهم ابلاغ و تصویر آن به وی تحویل شود ... چرا که قرارهای تأمین محدودکننده حقوق و آزادی‌های متهم به شمار می‌روند و اصول و موازین دادرسی عادلانه حکم می‌کند که متهم حق اعتراض به تصمیم مقام قضایی را در اسرع وقت داشته باشد.»

۳- جلوه‌های صدور قرار تأمین کیفری در جرایم نظامیان
قرارهای تأمین کیفری گونه‌های مختلفی دارند که حسب شدت و ضعف دارای سلسله مراتب می‌باشند. برخی آزادی متهم را سلب می‌کنند (بازداشت موقت) و برخی دیگر محدودیت‌ها و تعهداتی برای متهم یا سایر افراد ایجاد می‌نمایند (قرارهای التزام، وثیقه و کفالت). در این قسمت وضعیت صدور گونه‌های قرار تأمین در رابطه با مرتکبان نظامی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳-۱- قرارهای غیر سالب آزادی
قرارهای تأمین کیفری به تدابیر جایگزین بازداشت موقت تعبیر شده است که حضور متهم را در دادرسی و اجرای حکم، تأمین می‌کند (آشوری، ۱۳۵۱: ۱۷۲). هنگامی می‌توان به صدور قرار بازداشت موقت توسل جست که قرار غیر سالب آزادی برای جلوگیری از فرار متهم، تلبانی با شهود و معاونان جرم و سایر اشخاص یا به عنوان اقدامی تأمینی کافی به نظر نرسد.

بر اساس ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) قرارهای تأمین کیفری غیر سالب آزادی به نُه گونه شامل التزام به حضور با قول شرف، التزام به حضور با تعیین وجه التزام، التزام به عدم خروج از حوزه قضایی با قول شرف، التزام به عدم خروج از حوزه قضایی با تعیین وجه التزام، التزام به معرفی نوبه‌ای خود به صورت هفتگی یا ماهانه به مرجع قضایی یا انتظامی با تعیین وجه التزام، التزام مستخدمان رسمی کشوری یا نیروهای مسلح به حضور با تعیین وجه التزام با موافقت متهم و پس از اخذ تعهد پرداخت از محل حقوق آنان از سوی سازمان مربوط، التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت تعیین شده با موافقت متهم با تعیین وجه التزام از طریق نظارت با تجهیزات الکترونیکی یا بدون نظارت با این تجهیزات، اخذ کفیل با تعیین وجه الکفاله و اخذ وثیقه اعم از وجه نقد، ضمانت‌نامه بانکی و مال منقول یا غیر منقول تقسیم می‌شود که هر یک را به نحو مختصر شرح می‌دهیم:

۳-۱-۱- قرار التزام به حضور با قول شرف

التزام به معنای ملازم شدن و به عهده گرفتن کاری است (عمید، ۱۳۶۰: ۶۰). قرار التزام به حضور با قول شرف ویژه جرایم سبک و کم‌اهمیت و برای بزه‌کاران بدون سوء پیشینه کیفری صادر می‌شود و «عبارت است از نوعی تعهد کتبی که از متهم گرفته می‌شود تا در هر مرحله‌ای از مراحل تحقیق و دادرسی که حضورش لازم دانسته شد، حاضر شود و چنانچه حاضر نشود قاضی می‌تواند آن را تشدید نماید» (گلدوست جویباری، ۱۳۹۳: ۱۴۶). متهم با قبول این التزام، «شرف» خود را که از خصوصیات اخلاقی فردی و اجتماعی وی قابل احراز است، ضامن حضور در زمان و مکان مقرر اعلام می‌کند (بدری، ۱۳۸۷: ۲۹).

بند «الف» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری این قرار را مورد توجه قرار داده است و چنانچه متهم این قرار را نپذیرد، مقام قضایی صلاحیت‌دار با توجه به تبصره ۱ ماده مذکور قرار را تشدید کرده، قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام صادر می‌کند. این نوع قرار تأمین کیفری در نظام دادرسی ایران پیشینه طولانی دارد؛ اما از کارایی لازم برخوردار نمی‌باشد چرا که فاقد ضمانت اجرا است.

۳-۱-۲- التزام به حضور با تعیین وجه التزام

وجه التزام در حقوق مدنی مبلغی است که طرفین پیش از وارد شدن خسارت ناشی از عدم اجرای قرارداد یا تأخیر در اجرای آن، با توافق یکدیگر تعیین می‌نمایند (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۸: ۶۹/۵). در این نوع قرار که موضوع بند «ب» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری است، میان متهم و مرجع تحقیق توافقی جهت حضور متهم در زمان و مکان مقرر شکل می‌گیرد (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۳۲؛ ضرابی، ۱۳۷۲: ۱۲۰-۱۱۸) و ضمانت اجرای آن، تعهد به پرداخت و واریز مبلغی به صندوق دادگستری است. شایان ذکر است که در هنگام صدور این قرار، وجهی از متهم دریافت نمی‌شود و تنها تعهد به پرداخت در صورت عدم حضور اضماعی‌نماید. اگر متهم برای حضور ملتزم نشود، به صراحت قسمت دوم تبصره ۱ ماده ۲۱۷ قانون مذکور، قرار التزام با تعیین وجه التزام تبدیل به قرار کفالت می‌شود.

این قرار از جمله قرارهای کارآمد در حقوق ایران است و این عیب را نیز به همراه دارد که افراد ثروتمند به راحتی از عهده آن برمی‌آیند.

۳-۱-۳- عدم خروج از حوزه قضایی با قول شرف

مطابق بند «پ» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره ۲ این ماده، متهم تعهد



با صدور قرار تأمین کیفری، مرجع تحقیق به منظور در اختیار داشتن متهم در مواقع لزوم و انجام تحقیقات لازم، برخی حقوق متهم را برای مدتی محدود و یا سلب می‌کند. این امر اگرچه که تعرض به حقوق و آزادی‌های فردی است، اما ضرورت تحقیق چنین اقدامی را مجاز می‌نماید. دسترسی به متهم، حضور به موقع متهم و جلوگیری از فرار یا مخفی شدن وی، ذیل این هدف قرار می‌گیرد.

می‌دهد که بدون اجازه مقام قضایی صادرکننده قرار از حوزه قضایی خارج نشود. گفته شده است تنها تفاوت این قرار با قرار التزام به حضور با قول شرف در بازی با واژه‌ها است؛ چرا که خروج و بازگشت فرد از حوزه قضایی با وسایل حمل و نقل کنونی زمان‌بر نیست؛ بنابراین پیش‌بینی این قرار توجیه ندارد (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۳۳). وجه تشابه این قرار با قرار التزام به حضور با قول شرف در این است که در صورت امتناع متهم از پذیرش آن، تشدید شده و تبدیل به قرار کفالت می‌گردد (تبصره ۱ ماده ۲۱۷).

۳-۱-۴- عدم خروج از حوزه قضایی با تعیین وجه التزام

این قرار مشابه قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام است؛ با این تفاوت که متهم تعهد می‌سپارد از حوزه قضایی محل ارتکاب جرم بدون اجازه مقام قضایی صادرکننده قرار خارج نشود (تبصره ۲ ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری). ضمانت اجرایی این قرار الزام متهم به واریز وجهی است که در قرار معین شده است و در صورت خودداری متهم از پذیرش قرار، به موجب تبصره ۱ ماده ۲۱۷ به قرار کفالت تبدیل می‌شود.

۳-۱-۵- التزام با تعیین وجه به معرفی نوبه‌ای خود به مرجع قضایی یا انتظامی

یکی از قرارهای نوین که در بند «ث» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده، قرار التزام به معرفی نوبه‌ای خود به صورت هفتگی یا ماهانه به مرجع قضایی یا انتظامی با تعیین وجه التزام است. این قرار نیز مانند دیگر قرارهای التزام به حضور با تعیین وجه التزام است و تنها در «نوع تعهد متهم» تفاوت دارد و در این قرار، تعهد متهم بر معرفی نوبه‌ای خود به مراجع مذکور است. ضمانت اجرایی قرار مزبور یعنی عدم معرفی خود در مواد مقرر، واریز وجه التزام به صندوق دولت است. همچنین نظیر قرارهای پیش گفته، وفق تبصره ۱ ماده ۲۱۷، امتناع متهم از پذیرش این قرار موجب تشدید و تبدیل آن به قرار کفالت می‌گردد. قرار مذکور از نظر جرم‌شناسی این کارکرد را دارد که متهم به وسیله آن نوعی نظارت را بر خود احساس می‌کند و سعی در اصلاح رفتارهای ناپه‌نجا خود می‌نماید. بنابراین اثری که نظام حقوق کیفری از چنین تدابیری انتظار دارد، قابل تحقق است.

۳-۱-۶- التزام به حضور مستخدمان رسمی با تعیین وجه

این قرار همانند دیگر قرارهای التزام بوده و فقط در شغل و سمت متهمان جرم ارتكابی و تعهد سازمان مربوطه متفاوت است (زراعت، ۱۳۹۳: ۲۱۲/۲)؛ به عبارت دیگر، وقتی متهم پرونده از مستخدمان رسمی^(۱) کشوری یا عضو نیروهای مسلح کشور باشد، مقام قضایی صلاحیت‌دار مبادرت به صدور این قرار کرده و در صورت موافقت متهم و پس از اخذ تعهد پرداخت از محل حقوق وی از سوی سازمان مربوطه به اجرا گذاشته می‌شود (بند «ج» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری).

در این قرار، تعهد پرداخت وجه التزام بر عهده متهم و سازمان محل اشتغال او است و

هدف از پیش‌بینی این‌قرار را افزایش امکان پرداخت وجه التزام در صورت تخلف متهم دانسته‌اند (خالقی، ۱۳۹۲: ۲۳۵؛ گلدوست جویباری، ۱۳۹۳: ۱۴۸ - ۱۴۹). به نظر عده‌ای این‌قرار ماهیت دوگانه التزامی و وثیقه‌ای دارد؛ به این معنا که از طرفی نوعی وجه التزام شبیه به وثیقه است و از سوی دیگر منوط به تعهد سازمان مربوطه متهم مبتنی بر پرداخت وجه از محل حقوق متهم می‌باشد؛ با این حال، این تعارض ایجاد می‌شود که از یک سو، قرار تأمین کیفری باید در اسرع وقت صادر و تضمین مناسب از متهم برای تأمین حقوق بزه‌دیده و اجرای عدالت اخذ گردد و از سوی دیگر، نظر به گیرودار بروکراسی اداری موجود تا اخذ تعهد از سازمان مربوطه زمان می‌طلبد (مصدق، ۱۳۹۳: ۲۶۳).

به موجب ماده ۲۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری، شیوه اجرای این‌قرار بر پایه آیین‌نامه‌ای است که توسط وزارت دادگستری و کشور تهیه و به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌رسد. بر این اساس، آیین‌نامه شیوه اجرای قرارهای نظارت و تأمین قضایی در سی و یک ماده و چهار تبصره در تاریخ ۱۳۹۵/۱/۲۲ به تصویب رئیس قوه قضاییه رسید و در فصل دوم، شیوه اجرای قرار مذکور را بیان نموده است.

شایان توجه است اعتباراتی که افراد در محل کار خود و به ویژه فعالیت‌های دولتی دارا می‌باشند، زمینه مناسبی برای اعمال محدودیت است و لذا در جهت تأمین اهداف قرارها موفق خواهد بود؛ چرا که عموماً تلاش این افراد در جهت حفظ موقعیت و جایگاه اجتماعی خود است و از این رو بازدارندگی کافی را به همراه دارد. البته این نوع قرار موجب می‌شود مشکلات اقتصادی به خانواده متهمان تحمیل شود که تا حدودی خلاف انصاف به نظر می‌رسد. صدور چنین قراری در بعضی جرایم کاربرد

ندارد و به مشکلات اداری منجر می‌شود، ولی در مجموع با توجه به تعداد قابل توجه مستخدمان دولت می‌تواند کارگشا باشد؛ ضمن آن‌که بر اساس مقررات قانون اجرای احکام مدنی نمی‌توان تمام مبلغ وجه التزام را یکباره از حقوق کارکنان دولت برداشت نمود؛ بلکه این پرداخت در صورت تخلف متهم از اجرای مفاد قرار به صورت اقساطی انجام خواهد شد مگر آن‌که مبلغ وجه التزام بسیار کم باشد.



مقام قضایی صلاحیت‌دار پیش از اخذ تأمین، باید به متهم تفهیم اتهام کند. تفهیم اتهام را مقدمه واجب برای اخذ تأمین به شمار آورده‌اند که تخلف انتظامی محسوب می‌شود. شایان ذکر است که در مورد متهم متواری یا کسی که هنوز احضار یا جلب نشده، نمی‌توان قرار تأمین صادر نمود.

۳-۱-۷- التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت با تعیین وجه و نظارت

قرار «التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت تعیین شده با موافقت متهم با تعیین وجه التزام از طریق نظارت با تجهیزات الکترونیکی یا بدون نظارت با این تجهیزات» موضوع بند «چ» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری است. چنین تدبیری با هدف کاستن از موارد بازداشت متهم به لحاظ عدم معرفی کفیل یا وثیقه یا صدور قرار بازداشت موقت است (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۳۶).

در طول مدت قرار، حضور مستمر متهم در محل تعیین شده با وسایل الکترونیکی یا غیر آن کنترل می‌گردد. اجرای این‌قرار هم مانند قرار قبلی به موجب ماده ۲۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری بر پایه آیین‌نامه‌ای مستقل است که در سال ۱۳۹۵ به تصویب رئیس قوه قضاییه رسیده است. بند «ب»

از فصل دوم آیین‌نامه طی مواد ۲۳ تا ۲۸ به جزئیات اجرای این‌قرار پرداخته است. ضمانت اجرای قرار موضوع بحث به ترتیب اخذ وجه التزام (بند «چ» ماده ۲۱۷) و جبران خسارت وارده در صورت تعددی و تفریط (ماده ۲۷ آیین‌نامه مذکور) است. این‌قرار به واسطه پیشرفت‌های جدید تکنولوژی به وجود آمده است و نشان از این دارد که ما می‌توانیم از این ابزار در جهت تأمین منافع و اهداف قضایی گام برداریم. هنگامی که برای نخستین بار سامانه الکترونیکی مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گرفت، این نگرانی بود که شاید این سامانه منجر به نقض اساسی حقوق متهم شود. در این نوع نظارت متهم در محل زندگی خود باقی می‌ماند و برای اطمینان مأموران نظارت از رعایت تعهدات و الزام‌های دادگاه، به عنوان مثال اطمینان از این‌که در طول این مدت به محل زندگی بزه‌دیده نزدیک نمی‌شود، به طور دائم و مستمر تحت نظارت قرار دارد.

مزیت این روش جلوگیری از روانه شدن متهم به زندان است که تأثیر بدی در افکار و منش متهم می‌گذارد و او را به ارتکاب جرایم بیشتر سوق می‌دهد. در صورتی که منظور این بند، نظارت تنها از طریق حبس خانگی نباشد، حتی در محیط کار نیز قابل اعمال است که نتیجه آن امکان حفظ شغل است. در صورتی که منظور از بند مذکور تنها حبس خانگی باشد، این‌قرار از قرار کفالت نیز شدیدتر است و می‌بایست این بند را اصلاح نمود.

۳-۱-۸- اخذ کفیل با تعیین وجه‌الکفاله

قرار کفالت از مهم‌ترین و پرکاربردترین قرارهای تأمین کیفری است و به عنوان ضمانت اجرای سایر قرارها در نظر گرفته شده است. قرار کفالت تصمیمی است که دادگاه پس از تفهیم اتهام به متهم در جهت جلوگیری از فرار وی و حضور او در مواقع

احضار یا صدور و اجرای حکم اتخاذ می‌کند و به موجب آن، آزادی متهم مقید به معرفی کفیل با وجه‌الکفاله شده است (مسعود، ۱۳۷۴: ۳۳-۴۹).

از حیث حقوقی در قرار اخذ کفیل با تعیین وجه‌الکفاله دو اقدام ضروری است: یکی قرار اخذ کفیل و دیگری قرار پذیرش کفالت.

مطابق ماده ۲۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری: «مبلغ وجه التزام، وجه‌الکفاله و وثیقه نباید در هر حال از خسارت وارد به بزه‌دیده کمتر باشد. در مواردی که دیه یا خسارت زیان‌دیده از طریق بیمه قابل جبران است، بازپرس با لحاظ مبلغ قابل پرداخت از سوی بیمه قرار تأمین متناسب صادر می‌کند».

قرار پذیرش کفالت «تصمیمی است که مرجع قضایی در صورت احراز ملاتمت و توانایی کفیل در کفالت از متهم اتخاذ می‌نماید.» (آخوندی، ۱۳۸۰: ۱۵۰/۲-۱۴۸). قرار پذیرش کفالت برخلاف قرار اخذ کفیل که اقدامی قضایی است که مقام قضایی رأساً و به تشخیص خود با رعایت تناسب مبادرت به اتخاذ تصمیمی قضایی راجع به انتخاب نوع قرار و مبلغ آن می‌کند، یک امر قراردادی و ناشی از توافق طرفین است، به این صورت که متهم کفیلی را که اهلیت و اعتبار او مورد قبول واقع شود معرفی می‌کند و کفیل تعهد به احضار متهم و در صورت امتناع، پرداخت وجه‌الکفاله می‌نماید. شایان توجه است قانون‌گذار ایرانی در سال ۱۳۹۲ در قانون آیین دادرسی کیفری موارد صدور قرار کفالت را برای نخستین بار محدود نموده است. در تبصره ۳ ماده ۲۱۷ با شرط «تضمین حقوق بزه‌دیده به طریق دیگر امکان‌پذیر باشد»، صدور قرار کفالت را در جرایم غیر عمدی ممنوع ساخته است.

۳-۱-۹- وثیقه

شدیدترین قرار تأمین غیر سالب آزادی است که در بند «خ» ماده ۲۱۷ قانون

آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) به این نحو بیان شده است «اخذ وثیقه اعم از وجه نقد، ضمانت‌نامه بانکی، مال منقول یا غیر منقول». تودیع وثیقه متوجه شخص معینی نیست و متهم یا شخص سوم می‌تواند از عهده آن برآید. بیشتر مقررات مربوط به کفالت نظیر قرار اخذ و قرار پذیرش و ضبط در مورد وثیقه نیز جاری است (مواد ۲۱۹-۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری).

نکته قابل ذکر دیگر، ماده ۲۲۶ قانون مذکور است که اعلام می‌دارد: «متهمی که در مورد او قرار کفالت یا وثیقه صادر می‌شود تا معرفی کفیل یا سپردن وثیقه به بازداشتگاه معرفی می‌گردد؛ اما در صورت بازداشت، متهم می‌تواند تا مدت ده روز از تاریخ ابلاغ قرار بازپرس، نسبت به اصل قرار منتهی به بازداشت یا عدم پذیرش کفیل یا وثیقه اعتراض کند...» به دیگر سخن، قرارهای غیرسالب آزادی قابل اعتراض نیستند و این نکته از ماده ۲۷۰ همان قانون قابل استنباط است.

۳-۲- نحوه صدور قرارهای غیر سالب آزادی در جرایم نظامیان

قانون‌گذار تصویب قانون آیین دادرسی کیفری رویکردی یکنواخت‌رادرپیش‌گرفت تا از پراکندگی قوانین دادرسی که سردرگمی قضات و دیگر تابعان حقوق کیفری را در پی دارد، جلوگیری نماید. درباره قرارهای تأمین کیفری هم ماده ۶۴۸ قانون موضوع بحث مقرر می‌دارد: «مواردی که مقررات ویژه‌ای برای دادرسی جرایم نیروهای مسلح مقرر نگردیده است، تابع مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری است.» همچنین به نحوه‌ی دادرسی تبصره ماده ۲۳۷ همین قانون، به اعمال قواعد و مقررات عمومی قرارهای تأمین در جرایم نظامیان اشاره شده است. با وجود این، توجه به این نکته ضروری است که متهمان جرم‌های نظامی از نظر ویژگی‌های فردی، موقعیت اجتماعی و آثار

و عواقب رفتار آن‌ها بر جامعه و فضای حاکم بر محیط شغلی آنان تا حدی با ویژگی‌ها و جنبه‌های شخصیتی متهمان عادی تفاوت دارند. از این رو صدور قرارهای تأمین در مورد نظامیان جهت متناسب ساختن، اصلاح، درمان و بازپروری آنان از کیفیتی متمایز برخوردار خواهد بود.

در این قسمت نحوه صدور قرار تأمین غیر کیفری در جرایم ارتكابی مرتکبان بزرگسال و نوجوانان نظامی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۲-۱- در جرایم ارتكابی بزرگسالان نظامی

قرارهای تأمین کیفری مذکور ذیل ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری غیر از آنچه در بند «ج» آمده است، در جرایم مرتکبان بزرگسال نظامی قابل اجرا است. بند «ج» یکی از قرارهای تأمین غیر سالب آزادی در مورد جرایم ارتكابی نظامیان بزرگسال را «التزام مستخدمان رسمی... نیروهای مسلح به حضور با تعیین وجه التزام، با موافقت متهم و پس از اخذ تعهد پرداخت از محل حقوق آنان از سوی سازمان مربوط» قرار داده است. بر اساس ماده ۲۵۲ این قانون: «شیوه اجرای قرارهای نظارت و بندهای (ج) و ... ماده (۲۱۷) این قانون، به موجب آیین‌نامه است. آیین‌نامه مورد نظر در سال ۱۳۹۵ به تصویب رئیس قوه قضاییه رسید و در ذیل بند «الف» از فصل دوم طی مواد ۲۲-۱۹ به تبیین شیوه اجرای قرار مندرج در بند «ج» پرداخته است. در ماده ۱۹ آمده است: «مقام قضایی می‌تواند در مورد مستخدمان رسمی کشوری یا نیروهای مسلح اعم از شاغل یا بازنشسته و حالت اشتغال که به عنوان متهم تحت تعقیب قرار می‌گیرند با توجه به نوع جرم و میزان مجازات و تأمین حقوق بزه‌دیده، قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام با قید تعهد پرداخت از محل حقوق وی، از طرف سازمان مربوط صادر نماید. تبصره - موافقت متهم با صدور این نوع قرار

به صورت مکتوب ضروری است». در این ماده نیز بحث متناسب بودن قرار با جرم ارتكابی، میزان مجازات و حقوق بزه‌دیده مد نظر است. همچنین موافقت متهم با این قرار بایستی مکتوب شود. ماده ۲۲ در تکمیل ماده ۱۹ بیان داشته است: «قاضی صادرکننده قرار باید رابطه استخدامی متهم را در موقع صدور قرار به صورت مستند احراز نماید». ماده ۲۰ هم در راستای اجرای بهتر قرار مقرر می‌دارد: «سازمان متبوع مستخدم رسمی کشوری یا نیروهای مسلح باید در صورت ایجاد هرگونه مانع قانونی در مورد پرداخت وجه التزام از محل حقوق متهم، مراتب را به مرجع قضایی صادرکننده قرار جهت اقدام مقتضی اعلام نماید». ضمانت اجرای این قرار در ماده ۲۱ همان آیین‌نامه چنین آمده است: «در صورت عدم حضور متهم بدون عذر موجه، وجه موضوع قرار با تقاضای بازپرس و دستور دادستان با رعایت مقررات قانونی از محل حقوق مستخدم کسر و به حساب دادگستری واریز خواهد شد». بنابراین در این قرار، تعهد پرداخت هم بر عهده متهم و هم بر عهده سازمان محل اشتغال او است و چون هدف از پیش‌بینی این قرار، افزایش امکان پرداخت وجه التزام در صورت تخلف متهم بوده، نه تقسیط پرداخت آن؛ بنابراین دادستان در صورت عدم حضور متهم در وقت مقرر باید ابتدا وجه التزام را از متهم مطالبه نماید و چنانچه موفق به اخذ تمام وجه التزام از متهم نشود، مبلغ مورد نظر را از سازمان متعهد مطالبه کند. دلیل این است که متهم ملتزم به پرداخت تمام وجه التزام به صورت یک‌جا در صورت تخلف است، اما تعهد سازمان به پرداخت وجه التزام محدود به «حقوق متهم» است و چنانچه حقوق متهم برای پرداخت وجه التزام کافی نباشد، مبلغ مذکور توسط سازمان مذکور تقسیط خواهد شد (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۳۵).

سایر قرارهای غیر سالب آزادی مندرج در بندهای ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ غیر از بندهای «ج» و «د» به همان شیوه و شرایط موجود در خصوص مرتکبان عادی جرایم و با در نظر گرفتن شخصیت متهم جرم نظامی، در مورد مرتکبان بزرگسال نظامی صادر می‌شود. این مهم را می‌توان از تبصره ماده ۲۳۷ استنباط نمود که مقرر داشته است: «موارد بازداشت موقت الزامی موضوع قوانین خاص به جز قوانین ناظر بر جرایم نیروهای مسلح از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون ملغی است». بنابراین قانون‌گذار تنها موارد قرار بازداشت موقت را استثناء کرده است و دیگر قرارها را حتی در مورد جرایم نظامیان، مشمول مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری (ماده ۶۴۸) دانسته است.

۲-۲-۳- در جرایم ارتكابی اطفال و نوجوانان نظامی

قرارهای تأمین کیفری غیر سالب آزادی در مورد اطفال و نوجوانان متفاوت از بزرگسالان است. در مورد متهمان زیر هجده سال تمام، قرارهای تأمین کیفری غیر سالب آزادی مندرج در ذیل ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) نبوده بلکه در مورد آنها قرارهای مذکور در ماده ۲۸۷ همان قانون^(۳) صادر می‌گردد. قرار کفالت و وثیقه «در صورت ضرورت»، فقط در مورد متهمان بالای پانزده سال صادر می‌شود و این متهمان در صورت عجز از معرفی کفیل یا وثیقه نیز با رعایت مواد ۲۳۷ و ۲۳۸ این قانون جهت نگهداری موقت به کانون معرفی می‌شود. دیگر متهمان زیر هجده سال تمام به والدین، اولیاء یا سرپرستان قانونی و در صورت فقدان یا عدم دسترسی و یا امتناع از پذیرش آنان، به هر شخص حقیقی یا حقوقی که مصلحت باشد سپرده می‌شود. در مورد نوجوانان نظامی که مرتکب جرم نظامی شده‌اند نیز به ترتیب فوق عمل

می‌شود و در این راستا تفاوتی با مرتکبان عادی جرایم ندارند. این ادعا با دو ماده ۶۴۸ و ۵۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) قابل احراز است. طبق ماده ۶۴۸: «مواردی که مقررات ویژه‌ای برای دادرسی جرایم نیروهای مسلح مقرر نگردیده است، تابع مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری است.» و به موجب ماده ۵۹۹: «به جرایم نظامیان کمتر از هجده سال تمام شمس که در صلاحیت سازمان قضایی است با رعایت مقررات مربوط به رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در دادسرا و دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود».

در اینجا دو نکته شایان توجه است: نخست این‌که قانون‌گذار بدون توجه به جنسیت متهم، افراد زیر هجده سال را خطاب قرار داده است و از طرفی مشخص نکرده است آیا اطفال زیر سن بلوغ را هم شامل می‌شود یا خیر. به نظر می‌رسد با تکیه بر تفسیر مضیق، این خطاب قانون‌گذار تنها متوجه دختران نه سال تمام شمس و پسران پانزده سال تمام شمس باشد؛

دوم این‌که، صدور چنین قرارهایی نسبت به اطفال و نوجوانان نظامی در محل متفاوتی از اطفال و نوجوانان غیر نظامی انجام می‌گیرد. این امر از نظر علم جرم‌شناسی و اصول خاص حاکم بر دادرسی اطفال و نوجوانان حائز اهمیت است؛ چرا که دادگاه و دادسرای نظامی ممکن است آثار روانی منفی بر این قشر آسیب‌پذیر داشته باشد. بر پایه رهنمودهای دادرسی کیفری در خصوص اطفال و نوجوان بایستی قضات آموزش‌دیده در خصوص روحیات و ویژگی‌های این قشر به اتهامات آنان رسیدگی کنند و از طرفی، مکان بازجویی و دادرسی و دیگر تصمیمات باید خاص این گروه باشد تا از آسیب‌های روانی بر روی آنان احتراز شود.



۳-۳-۳- قرار سالب آزادی

مهم‌ترین و شدیدترین قرار تأمین کیفری، قرار سالب آزادی یا «بازداشت موقت»^(۴) است که در مورد جرایم مهم و سنگین و با شرایط خاصی صادر می‌شود. از جمله این شرایط، بیم فرار و مخفی شدن متهم یا بیم موضعه و تبانی با شهود و مطلعان و یا بیم امحاء آثار و ادله جرم (ماده ۲۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری) است. قرار بازداشت موقت عبارت از «تصمیم دادگاه دائر به توقیف موقت متهم پس از تفهیم اتهام به او» یا «در توقیف نگاه داشتن متهم در طول تمام یا قسمتی از جریان تحقیقات مقدماتی است که امکان دارد تا خاتمه دادرسی و صدور حکم نهایی و شروع به اجرای آن ادامه یابد». بارزترین اثر این قرار، سلب آزادی متهم است و از آنجا که قرار بازداشت موقت برخلاف اصل برائت و سالب آزادی فردی است که هنوز مجرمیت او ثابت نشده، باید در نهایت حزم و احتیاط صادر شود و حتی‌الامکان از توسل به آن پرهیز گردد (خزانی، ۱۳۷۷: ۶۱-۴۱).

۳-۳-۱- موارد صدور قرار سالب آزادی

قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، دو نوع قرار بازداشت موقت اختیاری (ماده ۳۲) و اجباری (ماده ۳۵) را پیش‌بینی کرده بود. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صدور قرار بازداشت موقت را جایز ندانسته مگر در جرایم عمدی مهم و مشروط به شرایط مندرج در ماده ۲۳۸ همین قانون؛ به عبارت دیگر، اصل را بر عدم صدور این قرار گذاشته است. مطابق ماده ۲۳۷ این قانون: «صدور قرار بازداشت موقت جایز نیست، مگر در مورد جرایم زیر که دلایل، قرائن و امارات کافی بر توجه اتهام به متهم دلالت کند: الف- (اصلاحی ۱۳۹۴) جرایمی که مجازات

قانونی آن‌ها سلب حیات، حبس ابد یا قطع عضو و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آن‌ها ثلث دیه کامل یا بیش از آن است؛

ب- جرایم تعزیری که درجه چهار و بالاتر است؛

پ- جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور که مجازات قانونی آن‌ها درجه پنج و بالاتر است؛

ت- ایجاد مزاحمت و آزار و اذیت بانوان و اطفال و تظاهر، قدرت‌نمایی و ایجاد مزاحمت برای اشخاص که به وسیله چاقو یا هر نوع اسلحه انجام شود؛

ث- سرقت، کلاهبرداری، ارتشاء، اختلاس، خیانت در امانت، جعل یا استفاده از سند مجعول در صورتی که مشمول بند (ب) این ماده نباشد و متهم دارای یک فقره سابقه محکومیت قطعی به علت ارتکاب هر یک از جرایم مذکور باشد...».



التزام به معنای ملازم شدن و به عهده گرفتن کاری است. قرار التزام به حضور با قول شرف ویژه جرایم سبک و کم اهمیت و برای بزهداران بدون سوء پیشینه کیفری صادر می‌شود و عبارت است از «نوعی تعهد کتبی که از متهم گرفته می‌شود تا در هر مرحله‌ای از مراحل تحقیق و دادرسی که حضورش لازم دانسته شد، حاضر شود و چنانچه حاضر نشود قاضی می‌تواند آن را تشدید نماید».

نظر به اهمیت قرار بازداشت موقت، ماده ۲۴۰ اعلام می‌دارد: «قرار بازداشت متهم باید فوری نزد دادستان ارسال شود. دادستان مکلف است حداکثر ظرف بیست و چهار ساعت نظر خود را به طور کتبی به بازپرس اعلام کند. هرگاه دادستان با قرار

بازداشت متهم موافق نباشد، حل اختلاف با دادگاه صالح است و متهم تا صدور رأی دادگاه در این مورد که حداکثر از ده روز تجاوز نمی‌کند، بازداشت می‌شود».

۳-۳-۲- حق اعتراض به «صدور» و «تداوم» قرار سالب آزادی

نظر به این‌که قرار بازداشت موقت شدیدترین قرار تأمین کیفری است و حق آزادی را هدف قرار می‌دهد، قانون‌گذار با پیش‌بینی حق اعتراض، از تضييع این حق اساسی جلوگیری کرده است. در ماده ۲۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در خصوص حق اعتراض متهم به قرار بازداشت موقت آمده است: «قرار بازداشت موقت باید مستدل و موجه باشد و مستند قانونی و ادله آن و حق اعتراض متهم در متن قرار ذکر شود...» چنانچه قرار مزبور در دادسرا صادر شده باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به آن اتهام را دارد (ماده ۲۷۱) و چنانچه ابتدا در دادگاه صادر گردد، مرجع رسیدگی به اعتراض، دادگاه تجدیدنظر استان است.

متهم افزون بر حق اعتراض به «صدور» قرار مذکور، حق اعتراض به «تداوم» آن هم دارد. در ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری این حق بیان شده است که: «هرگاه علت بازداشت مرتفع شود و موجب دیگری برای ادامه آن نباشد، بازپرس با موافقت دادستان فوری از متهم رفع بازداشت می‌کند. در صورت مخالفت دادستان با تصمیم بازپرس، حل اختلاف با دادگاه صالح است. اگر متهم نیز موجبات بازداشت را مرتفع بداند، می‌تواند فک قرار بازداشت یا تبدیل آن را از بازپرس تقاضا کند. بازپرس به طور فوری و حداکثر ظرف پنج روز به طور مستدل راجع به درخواست متهم اظهار نظر می‌کند. در صورت رد درخواست، مراتب در پرونده ثبت و قرار رد به متهم ابلاغ می‌شود و متهم می‌تواند ظرف ده روز به آن اعتراض

کند. متهم در هر ماه فقط یکبار می‌تواند این درخواست را مطرح کند؛ همچنین است ماده ۲۴۲ همین قانون.

متهمی که قرار بازداشت وی صادر شده باید در بازداشتگاه‌های قانونی یا زندان نگهداری شود و نمی‌توان وی را در اختیار ضابطان قرارداد و چنانچه ضابطان نیاز به انجام تحقیقاتی از متهم داشته باشند باید با دستور مقام قضایی وی را از زندان یا بازداشتگاه قانونی تحویل گرفته و بلافاصله پس از انجام تحقیقات مجدداً وی را به زندان بازگردانند (صابر، ۱۳۸۸: ۱۶۹-۱۷۱).^(۵)

۳-۳-۳- نحوه صدور قرار سالب آزادی در جرایم نظامیان

نحوه صدور قرار سالب آزادی در مورد جرایم نظامیان از احکام ویژه‌ای برخوردار است که طی دو بند در خصوص مرتکبان بزرگسال و زیر هجده سال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۳-۳-۱- در جرایم ارتكابی بزرگسالان نظامی

ملاحظه گردید که با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ موارد صدور قرار بازداشت موقت یا سالب آزادی جنبه استثنایی به خود گرفته و از الزامی بودن صدور آن به موجب ماده ۲۳۷ و مواد بعدی اجتناب گردید. لیکن قانون‌گذار ایرانی در برخی موارد، صدور آن را الزامی دانسته است. تبصره ماده ۲۳۷ به صراحت بیان می‌دارد: «موارد بازداشت موقت الزامی موضوع قوانین خاص، به جز قوانین ناظر بر جرایم نیروهای مسلح از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون ملغی است.» و سپس در مواد ۶۱۸ و ۶۱۹ مصادیق آن را در مورد جرایم ارتكابی نظامیان برمی‌شمارد. برابر ماده ۶۱۸: «در زمان جنگ، صدور قرار بازداشت موقت با رعایت مقررات مندرج در این قانون در موارد زیر الزامی است:

الف - جرایم موجب مجازات محارب یا مفسد فی الارض (موضوع مواد ۱۷، ۱۹،

۲۲ و ۳۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح ۱۳۸۲)؛

ب - جرایم عمدی علیه امنیت داخلی و خارجی موجب مجازات تعزیری درجه پنج و بالاتر (موضوع ماده ۲۷ قانون مذکور)؛
پ - شورش مسلحانه (موضوع ماده ۳۳ همان قانون)؛

ت - لغو دستور حرکت به طرف دشمن یا محاربان و مفسدان یا در ناحیه‌ای با شرایط جنگی و یا محدودیت‌های ضروری اعلام شده (موضوع ماده ۳۷ همان قانون)؛

ث - ایراد ضرب و یا جرح عمدی با سلاح نسبت به مافوق (موضوع ماده ۴۷ همان قانون)؛

ج - قتل عمدی (موضوع مواد ۴۷، ۵۳ و ۵۴ همان قانون)؛

چ - فرار از جبهه (موضوع ماده ۶۱ و ۴۴ همان قانون)؛

ح - فرار از محل مأموریت یا منطقه درگیری در جریان عملیات علیه عوامل خرابکار، ضد انقلاب، اشرار و قاچاقچیان مسلح (موضوع ماده ۶۶ همان قانون)؛

خ - فرار همراه با سلاح گرم یا توسط هواپیما، بالگرد، کشتی، ناوچه، تانک و وسایل موتوری جنگی یا مجهز به سلاح جنگی (موضوع ماده ۷۱ همان قانون)؛

د - فرار به سوی دشمن (موضوع ماده ۷۳ همان قانون)؛

ذ - فرار با تباری یا توطئه (موضوع ماده ۷۴ همان قانون)؛

ر - سرقت سلاح و مهمات و وسایل نظامی در هنگام اردوکشی یا مأموریت آماده‌باش یا عملیات رزمی یا در منطقه جنگی در صورت اخلال در مأموریت یگان و یا حمل سلاح ظاهر یا مخفی توسط یک یا چند نفر از مرتکبان در حین سرقت (موضوع مواد ۸۸ و ۹۰ همان قانون)؛

ز - تخریب، آتش زدن، از بین بردن و اتلاف عمدی تأسیسات، ساختمان‌ها، استحکامات

نظامی، کشتی، هواپیما و امثال آن‌ها، انبارها، راه‌ها، وسایل دیگر ارتباطی و مخابراتی یا الکترونیکی، مراکز نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده مورد استفاده نیروهای مسلح، وسایل دفاعی، تمام یا قسمتی از ملزومات جنگی، مهمات و مواد منفجره اعم از این که مرتکب شخصاً اقدام نماید یا دیگری را وادار به آن کند (موضوع مواد ۹۴-۹۱ همان قانون).

تبصره - در مواردی که مجازات قانونی جرم حبس باشد، مدت بازداشت موقت نباید از حداقل مجازات قانونی آن جرم تجاوز کند. همچنین ماده ۱۲۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ در خصوص الزامی بودن صدور قرار بازداشت متهم به اختلاس مقرر می‌دارد: «هر نظامی که زائد بر یک میلیون ریال اختلاس کند، در صورت وجود دلایل کافی، صدور قرار بازداشت موقت به مدت یک ماه الزامی است و این قرار در هیچ یک از مراحل رسیدگی قابل تبدیل نخواهد بود».

در تکمیل این بحث، ماده ۶۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری نیز مقرر داشته است: «در خصوص قرار بازداشت موقت و سایر قرارهای تأمین که منتهی به بازداشت متهم می‌شود، مرجع قضایی نظامی رسیدگی کننده مکلف است مراتب را در اسرع وقت به یگان مربوط اعلام نماید. تبصره - مفاد این ماده نسبت به سایر موارد سالب آزادی که در اجرای آراء دادگاه‌ها صورت می‌گیرد نیز لازم‌الاجرا است».

ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار با توجه به مقام، موقعیت و ویژگی‌های مرتکب، رویکرد افتراقی سرکوبگرانه و سخت‌گیرانه را نسبت به نظامیان در پیش گرفته است. این سختگیری قانون‌گذار به ویژه در صدور الزامی قرار بازداشت موقت را می‌توان به آثار و پیامدهایی که جرم نظامی بر جامعه و نظم عمومی دارد مرتبط دانست.

بزرگسالان و غیره در دادسرا و دادگاه‌های نظامی نسبت به مرتکبان نظامی زیر هجده سال لازم‌الاجرا می‌باشد؛ اگرچه که خلاف این مطلب هم قابل استنباط است. به موجب بخشی از ماده ۲۸۷: «... در صورت عجز از معرفی کفیل یا ایداع وثیقه و یا در مورد جرایم پیش‌بینی شده در ماده ۲۳۷ (مواردی که صدور قرار بازداشت موقت جایز است) این قانون، دادسرا یا دادگاه می‌تواند با رعایت ماده (۲۳۸) این قانون، قرار نگهداری موقت آنان را در کانون اصلاح و تربیت صادر کند. تبصره- قرار نگهداری موقت تابع کلیه آثار و احکام قرار بازداشت موقت است؛» بنابراین قرار «نگهداری موقت» در کانون اصلاح و تربیت^(۶) در مورد این متهمان با رعایت مواد ۲۳۷ و ۲۳۸ قانون مذکور در صورت عجز از معرفی کفیل یا وثیقه اعمال می‌گردد. در سایر موارد، نگهداری آن‌ها با سلب آزادی، ممنوعیت قانونی دارد و متهم به والدین، اولیاء یا سرپرستان قانونی یا در صورت فقدان یا عدم دسترسی و یا امتناع از پذیرش آنان، به هر شخص حقیقی یا حقوقی که مصلحت باشد سپرده می‌شود.

با وی ممکن است بستر ارتکاب جرایم دیگر یا حرفه‌ای شدن وی در بزهکاری را رقم بزند. از این رو، صدور قرارهای تأمین کیفری به ویژه قرار سالب آزادی با احتیاط و تأمل قانون‌گذار مواجه بوده است. مسلماً قرارى تحت عنوان بازداشت موقت در مورد این قشر از مرتکبان وجود ندارد و یا حداقل، قانون‌گذار برای احتراز از آثار منفی روانی، این واژه را به کار نبرده است. این دوران‌دیشی قانون‌گذار را می‌توان از ماده ۵۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) استنباط نمود که مقرر می‌دارد: «به جرایم نظامیان کمتر از هجده سال تمام شمسى که در صلاحیت سازمان قضایی است با رعایت مقررات مربوط به رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در دادسرا و دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود؛» بنابراین تنها مرجع رسیدگی به جرم این افراد را متفاوت قرار داده است و دیگر مقررات مربوط مانند قضات آموزش دیده، مشاوران متخصص علوم مختلف تربیتی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی و غیره، الزامی بودن تشکیل پرونده شخصیت، ممنوعیت صدور قرارهای تأمین صادره برای

شایان ذکر است که سایر مقررات مربوط به قرار بازداشت موقت در جرایم ارتكابی نظامیان همچون ضوابط و شرایط حاکم بر آن (ماده ۲۳۸)، مدت قرار (۲۴۲)، حق اعتراض به صدور (۲۷۰ و ۲۷۱) و تداوم آن (۲۴۱ و ۲۴۲) تابع مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری است (ماده ۶۴۸).

۳-۳-۴- در جرایم ارتكابی اطفال و نوجوانان نظامی

نظامیان زیر هجده سال که مرتکب جرم نظامی می‌شوند تحت تدابیر ویژه‌ای در قانون آیین دادرسی کیفری قرار دارند. برخی مباحث اساسی مربوط به اطفال و نوجوانان که مرتکب جرم می‌شوند در بخش مربوط به صدور قرارهای تأمین کیفری غیر سالب آزادی بیان گردید. در این بند، به مطالبی راجع به نحوه صدور قرار سالب آزادی در جرایم ارتكابی از سوی نظامیان زیر هجده سال پرداخته می‌شود.

بر اساس یافته‌های علم جرم‌شناسی، طفل و نوجوان اعم از نظامی و غیرنظامی از روحیه و طبعی حساس برخوردار است که برخورد نامناسب انتظامی و قضایی

برآمد

۱- الحاق قانون آیین دادرسی کیفری نیروهای مسلح به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نقطه قوتی در جهت جلوگیری از پراکندگی مقررات است که بستر مناسب را برای احقاق حقوق افراد درگیر در فرایند کیفری و سایر افراد جامعه و اجرای موازین دادرسی عادلانه فراهم آورده است.

۲- در خصوص قرارهای تأمین کیفری غیر سالب آزادی، تنها یک قرار به شرح بند «ج» ماده ۲۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری (التزام مستخدمان نیروهای مسلح با تعیین وجه التزام با موافقت متهم و پس از اخذ تعهد پرداخت از محل حقوق آنان از سوی سازمان مربوط) و ویژه جرایم نظامیان قلمداد شده است و سایر قرارها به همان ترتیب که در مورد مرتکبان عادی اجرا می‌شود، قابل اعمال است؛ اما در قرار سالب آزادی یا بازداشت موقت، قانون‌گذار قائل به تفکیک شده است و صدور آن را در خصوص مرتکبان جرایم نظامی الزامی می‌داند (تبصره ماده ۲۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲) و موارد آن را طی ماده ۶۱۸ در جرایم مختلف نظامیان برشمرده است.

۳- در ارتباط با نوجوانان نظامی که مرتکب جرم نظامی شوند شایسته بود که قانون‌گذار ایرانی به طور دقیق‌تر و شفاف‌تر به وضع مقررات می‌پرداخت؛ چرا که در حال حاضر اگرچه کلیات مقررات راجع به نوجوانان غیر نظامی در مورد آنان قابل اجرا است، لیکن مشخص نیست که آیا افراد زیر هجده سال نظامی موضوع ماده ۵۹۹ طبق آنچه که در مواد ۸۸ تا ۹۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) آمده است، مد نظر است یا خیر. همچنین رسیدگی به جرم این قشر آسیب‌پذیر در دادسرا و دادگاه‌های نظامی، ایراد دیگری است که متوجه قانون‌گذار در این حوزه می‌شود؛ و شایسته بود رسیدگی به اتهامات آنان در صلاحیت دادسرا و دادگاه ویژه اطفال و نوجوانان قرار می‌گرفت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ماده ۲۱۷: «به منظور دسترسی به متهم و حضور به موقع وی، جلوگیری از فرار یا مخفی شدن او و تضمین حقوق بزه‌دیده برای جبران ضرر و زیان وی، بازپرس پس از تفهیم اتهام و تحقیق لازم، در صورت وجود دلایل کافی، یکی از قرارهای تأمین زیر را صادر می‌کند: الف - التزام به حضور با قول شرف؛ ب - التزام به حضور با تعیین وجه التزام؛ پ - التزام به عدم خروج از حوزه قضایی با قول شرف؛ ت - التزام به عدم خروج از حوزه قضایی با تعیین وجه التزام؛ ث - التزام به معرفی نوبه‌ای خود به‌صورت هفتگی یا ماهانه به مرجع قضایی یا انتظامی با تعیین وجه التزام؛ ج - التزام مستخدمان رسمی کشوری یا نیروهای مسلح به حضور با تعیین وجه التزام، با موافقت متهم و پس از اخذ تعهد پرداخت از محل حقوق آنان از سوی سازمان مربوط؛ چ - التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت تعیین شده با موافقت متهم با تعیین وجه التزام از طریق نظارت با تجهیزات الکترونیکی یا بدون نظارت با این تجهیزات؛ ح - اخذ کفیل با تعیین وجه‌الکفاله؛ خ - اخذ وثیقه اعم از وجه نقد، ضمانت‌نامه بانکی، مال منقول یا غیرمنقول؛ د - بازداشت موقت با رعایت شرایط مقرر قانونی. تبصره ۱: در صورت امتناع متهم از پذیرش قرار تأمین مندرج در بند (الف)، قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام صادر و در صورت امتناع از پذیرش قرارهای مندرج در بندهای (ب)، (پ)، (ت) و (ث) قرار کفالت صادر می‌شود. تبصره ۲: در مورد بندهای (پ) و (ت)، خروج از حوزه قضایی با اجازه قاضی ممکن است؛ تبصره ۳: در جرایم غیرعمدی در صورتی که به تشخیص مقام قضایی تضمین حقوق بزه‌دیده به طریق دیگر امکان‌پذیر باشد، صدور قرار کفالت و وثیقه جایز نیست؛ ماده ۲۴۶: «در مواردی که پرونده متهم در دادگاه مطرح شده و از متهم قبلاً تأمین اخذ نشده یا تأمین قبلی منتهی شده باشد، دادگاه خود یا به تقاضای دادستان و با رعایت مقررات این قانون قرار تأمین یا نظارت قضایی صادر می‌کند. چنانچه تصمیم دادگاه منتهی به صدور قرار بازداشت موقت شود، این قرار طبق مقررات این قانون قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان است؛ ماده ۵۰۷: «چنانچه اجرای مجازات مستلزم دسترسی به محکوم‌علیه به دفعات باشد و محکوم‌علیه در پرونده فاقد قرار تأمین بوده و یا قرار صادره متناسب نباشد، قاضی اجرای احکام کیفری مطابق مقررات قرار تأمین متناسب صادر می‌کند». ۲. بنابراین قید «رسمی» اعم از قطعی یا آزمایشی موجب خروج متهمانی که به صورت پیمانی یا قراردادی یا خرید خدمت و غیره مشغول به کار هستند، از شمول بند «ج» ماده ۲۱۷ می‌گردد.
۳. «در جریان تحقیقات مقدماتی، مرجع قضایی حسب مورد، اطفال و نوجوانان موضوع این قانون را به والدین، اولیاء یا سرپرست قانونی یا در صورت فقدان یا عدم دسترسی و یا امتناع از پذیرش آنان، به هر شخص حقیقی یا حقوقی که مصلحت بداند می‌سپارد. اشخاص مذکور ملتزم‌اند هرگاه حضور طفل یا نوجوان لازم باشد او را به مرجع قضایی معرفی نمایند. افراد پانزده تا هجده سال نیز شخصاً ملزم به معرفی خود به دادگاه می‌باشند. در صورت ضرورت، اخذ کفیل یا وثیقه تنها از متهمان بالای پانزده سال امکان‌پذیر است. در صورت عجز از معرفی کفیل یا ابداع وثیقه و یا در مورد جرایم پیش‌بینی شده در ماده ۲۳۷ این قانون (مواردی که صدور قرار بازداشت موقت جایز است) دادرسی را دادگاه می‌تواند با رعایت ماده (۲۳۸) این قانون، قرار نگهداری موقت آنان را در کانون اصلاح و تربیت صادر کند. تبصره - قرار نگهداری موقت، تابع کلیه آثار و احکام قرار بازداشت موقت است.»
۴. نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۵۴ مورخ ۸۰/۳/۶ اداره حقوقی قوه قضاییه: «قرار بازداشت موقت سنگین‌ترین قرار تأمین کیفری است که به موجب آن قاضی می‌تواند در مرحله انجام تحقیقات و در حالی که هنوز بزهکاری متهم ثابت نشده، آزادی وی را سلب نماید.»
۵. نظریه مشورتی شماره ۷/۲۷۲۹ مورخ ۱۳۸۰/۵/۱ اداره حقوقی قوه قضاییه:

«مجوزی برای این‌که متهم در اختیار ضابطین دادگستری قرار داده شود و او را در محلی غیر از بازداشتگاه یا زندان قانونی نگهداری نمایند وجود ندارد؛ زیرا اگر برای متهم قرار تأمین صادر نشده باشد نگهداری و سلب آزادی او توقیف غیر قانونی است و اگر قرار تأمین صادر شده و منجر به بازداشت او شده باشد باید در زندان و بازداشتگاه قانونی نگهداری شود و اگر تأمین مورد نظر مقام قضایی را داده باشد باید آزاد گردد و در مورد متهمین زندانی، چنانچه ضابطین دادگستری احتیاج به تحقیقی از آنان داشته باشند می‌توانند این تحقیقات را در بازداشتگاه یا زندان انجام دهند و اگر برای نشان دادن محل یا اقدامات ضروری دیگری نیاز به حضور آنان در خارج از زندان یا بازداشتگاه باشد باید از زندان تحویل بگیرند و بلافاصله پس از انجام مواجهه یا ارائه محل و امثال آن به زندان بازگردانده شوند و به هیچ وجه حق نگهداری آنان را در هنگام شب خارج از زندان و بازداشتگاه قانونی ندارند...»

۶. ماده ۵۲۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «کانون‌های اصلاح و تربیت امکانی هستند که برای نگهداری و تربیت اطفال و نوجوانان موضوع این قانون توسط سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، در مراکز استان‌ها و به تناسب نیاز و ضرورت با تشخیص رئیس قوه قضاییه در سایر مناطق کشور ایجاد شده‌اند و یا ایجاد می‌شوند.»

فهرست منابع:

- ۱- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۲- -----، آیین دادرسی کیفری، جلد ۴، قم: اشراق، ۱۳۸۱.
- ۳- آشوری، محمد، «بحثی پیرامون توقیف احتیاطی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۱۲، ۱۳۵۱.
- ۴- -----، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- ۵- ابراهیمی، شهرام، «بازپروری عادلانه مجرم»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۳، ۱۳۹۱.
- ۶- بدری، عبدالرزاق، «مبانی فقهی و حقوقی قرارهای تأمین کیفری»، ماهنامه تعالی حقوق، شماره ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۸.
- ۷- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، جلد ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ۸- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران: شهر دانش، ۱۳۹۵.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۴، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۰- زراعت، عباس، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، تهران: میزان، ۱۳۹۳.
- ۱۱- صابر، محمود، «معبارها و تضمین‌های دادرسی عادلانه در مرحله تحقیقات مقدماتی»، مجله مدرس علوم انسانی- پژوهش‌های حقوق تطبیقی، شماره ۴، ۱۳۸۸.
- ۱۲- ضرابی، غلامرضا، آیین دادرسی کیفری، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۲.
- ۱۳- طاهری، مرزبان، قرار بازداشت موقت در حقوق کیفری ایران با مطالعه تطبیقی در حقوق فرانسه، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، ۱۳۷۹.
- ۱۴- عمید، حسن، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- ۱۵- گلدوست جویباری، رجب، آیین دادرسی کیفری، تهران: جنگل، جاودانه، ۱۳۹۳.
- ۱۶- مسعود، غلامحسین، آیین دادرسی کیفری (قرارهای محدودکننده آزادی)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴.
- ۱۷- مصدق، محمد، آیین دادرسی کیفری، تهران: جنگل، ۱۳۹۳.
- ۱۸- منتخب آرای دیوان عالی کشور در مورد احکام دادگاه‌های نظامی، به کوشش: معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح، تهران، چاپ‌خانه سپاه، ۱۳۸۲.



نقش انگشت‌نگاری در کشف علمی جرم



ناصر رهبر (هادی بیگلو)، کارشناس حقوق
بهزاد نوری، کارشناس حقوق

چکیده

به دست آوردن تصویر نقوش سر انگشتان اشخاص و استفاده از آثار انگشت در تشخیص هویت اشخاص که در کشف جرایم به کار می‌رود بر این اصل استوار است که دو اثر انگشت کاملاً یکسان وجود ندارد. همچنین سیستم طبقه‌بندی آثار انگشتان طریقه‌ای جهت نگهداری و دسترسی آسان به میلیون‌ها کارت انگشت‌نگاری است. ارزش غایی فن تشخیص هویت از راه انگشت‌نگاری یا سیستم طبقه‌بندی منوط به صحیح بودن شیوه گرفتن آثار انگشتان و نحوه پردازش آثار مکشوفه در صحنه جرم است. در این مقاله، علم انگشت‌نگاری از زاویه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد و ضمن بررسی پیشینه این علم، نقش این فن را در کشف علمی جرم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

واژگان کلیدی: پلیس علمی، انگشت‌نگاری، اثر انگشت، کشف علمی جرم

درآمد

علم جرم‌یابی که درباره کاربرد علوم مادی در کشف جرایم و شناسایی مجرمان و اثبات جرم بحث می‌کند را به سه شاخه پلیس علمی یا کشف علمی جرایم، پزشکی قانونی و روانشناسی قضایی تقسیم کرده‌اند (انصاری، ۱۳۸۷: ۷). پلیس علمی به طور عمده متکی به دلایل مادی و حسی است. اثر انگشت همانند خون، اسپرم، مو، اسلحه، پوکه و امضاء جزو دلایل مادی و عینی صحنه جرم است و این‌گونه دلایل قابل مشاهده، لمس و استناد بوده و فرد مظنون نمی‌تواند به سادگی اتهام را انکار کند.

بشر از گذشته‌های دور به خطوط برجسته در کف دست و پا و سر انگشتان توجه کرده و این کنجکاو در خلق آثار هنری هم مؤثر بوده است. نقوش حجاری شده خطوط برجسته کف دست انسان‌های ماقبل تاریخ بر دیوار غاری در کوه پیرنه اسپانیا یا کشف لوح سنگی در کنار دریاچه کجیم کوچیک^(۱) در منطقه نواسکاتیا واقع در کشور کانادا، مربوط به آثار خطوط کف دست و نوک انگشتان است (فرهود، ۱۳۶۶: ۱۳)؛ اما استفاده از اثر انگشت به عنوان امضای اشخاص در خاور دور به ویژه در چین دارای سابقه است (شرقی، ۱۳۷۲: ۱۵؛ نجابتی، ۱۳۸۷: ۴۰). چین باستان تاریخ روشن‌تری در این زمینه دارد. رابرت هیندل جرم‌شناس آلمانی با بررسی تاریخ انگشت‌نگاری در خاور دور به این نتیجه رسیده که در سال‌های ۹۰۶ الی ۶۱۸ پیش از میلاد، از آثار انگشت برای تشخیص هویت استفاده می‌شده است. بعدها چینی‌ها نوعی طبقه‌بندی برای آثار انگشت مجرمین ترتیب دادند. سیستم طبقه‌بندی چینی در سال ۱۸۸۶ به وسیله دکتر ماکارتی در یک روزنامه انتشار یافت و گالتون با استفاده از این

مقاله، سیستم طبقه‌بندی خود را طراحی نمود و سیستم طبقه‌بندی هانری - گالتون که در غالب نقاط دنیا استعمال می‌شود، اقتباس از سیستم طبقه‌بندی چینی‌هاست (www.farsnews.com).

سابقه تاریخی بررسی خطوط برجسته سر انگشتان و کف دست و پا به صورت علمی، به نیمه دوم قرن هفدهم میلادی بر می‌گردد. که دکتر نهیما گریو در انگلستان و مارسلو مالپیگی در ایتالیا این خطوط برجسته و منافذ ریز پوست کف دست و پا را از دیدگاه پزشکی مورد مطالعه قرار دادند (نجابتی، ۱۳۸۷: ۴۴). در سال ۱۷۸۸ نیز دانشمند دیگری به نام مایر توضیحاتی درباره خطوط پوستی ارائه داد. وی عقیده داشت که این خطوط در دو نفر مانند هم نیستند. پروفیسور جان پرکینج استاد دانشگاه برسلو آلمان (۱۸۲۳)، سر ویلیام هرشل انگلیسی و هنری فالدز اسکاتلندی اشخاص دیگری بودند که استفاده از آثار انگشت به منظور تشخیص هویت را در مورد مطالعه قرار دادند. اساسی‌ترین تحقیقات علمی در مورد آثار انگشت از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد. در سال ۱۸۵۸ سر ویلیام هرشل، افسر ارتش انگلیس که مأمور خدمات در کمپانی هند شرقی در بنگال هندوستان بود، به تقلید از کارفرمایان چینی و هندی در تنظیم اسناد و قراردادهای کارگران و افراد طرف معامله اثر انگشت می‌گرفت. هرشل بیست سال بر روی آثار انگشت اشخاص مطالعه نمود و نتیجه گرفت که با مرور زمان نقش خطوط برجسته سر انگشتان اشخاص تغییر پیدا نمی‌کند و این نقوش در هر شخص منحصر به فرد است. وی در سال ۱۸۷۷ میلادی به مقامات زندان بنگال پیشنهاد نمود از اثر انگشت به عنوان یک نشان منحصر به فرد برای تشخیص هویت زندانیان استفاده

شود (نجابتی، ۱۳۸۷: ۴۴)؛ از این رو هرشل را پایه‌گذار علم انگشت‌نگاری به شکل امروزی معرفی کرده‌اند و عده‌ای مبدع این علم را هنری فالدز پزشک اسکاتلندی مقیم ژاپن دانسته‌اند (همان: ۴۵) که اندیشه‌های خود را طی مقاله‌ای در مجله نیچر انتشار داد و خود را کاشف انگشت‌نگاری معرفی کرد.

انگشت‌نگاری از طرق کشف علمی جرایم است که در قسمت هویت‌شناسی بررسی می‌شود و با شناسایی آثار انگشت افراد، هویت آنان مشخص می‌گردد. با توجه به اهمیت علم انگشت‌نگاری در علوم جرم‌یابی، این مقاله به بررسی نظری و عملی این علم می‌پردازد.

۱- مبنای علم انگشت‌نگاری

خطوط روی پوست انگشتان و سطوح کف دست و کف پا، خطوط برجسته یا اصطکاکی نامیده می‌شود که از حدود پنج ماه پیش از تولد شکل می‌گیرد (انصاری، ۱۳۸۷: ۷۸). این خطوط در طول حیات و حتی پس از مرگ و تازمان از هم پاشیدن پوست بدون تغییر باقی می‌ماند؛ با رشد افراد تغییر شکل نمی‌دهد و تنها فرق آثار انگشت یک نوزاد با اثر انگشت همان شخص در سنین کهولت، کوچک و بزرگی آن‌هاست. در طول زندگی شخص، گاه آسیب‌هایی به خطوط انگشتان وارد می‌شود که ممکن است موقت یا دائم باشد. عواملی چون ساییدگی، خراشیدگی، بریدگی‌های مختصر و بیماری، اثر غیر قابل التیامی روی قشرهای زیرین پوست بر جای نمی‌گذارد و خطوط به حالت قبلی خود باز می‌گردد. البته صدمات وارد به قشرهای عمیق‌تر پوست ممکن است منجر به باقی ماندن جای زخم شود، اما طرح‌های عمومی خطوط همچنان بر روی پوست باقی می‌ماند. تشخیص

۲- اصول علم انگشت‌نگاری

علم انگشت‌نگاری بر دو اصل استوار است: نخست، دو انگشت یکسان در جهان وجود ندارد؛

دوم، خطوط انگشتان غیر قابل تغییر است.

گالتون در کتاب «آثار انگشتان» با استفاده از علوم ریاضی ثابت نمود که ممکن نیست دو اثر انگشت یکسان در جهان پیدا شود؛ این ایده مخالفانی داشت، ولی امروزه با توجه به آزمایش‌های فراوان و تحقیقات علمی کثیر می‌توان گفت که در جهان هیچ دو اثر انگشت یکسان وجود ندارد.

پس شکل و تعداد خطوط برجسته سر هر یک از انگشتان یک فرد با سایر انگشتان او متفاوت است و به طریق اولی، آثار انگشت افراد مختلف نیز با یکدیگر تفاوت دارد و حتی نقش خطوط برجسته سر انگشتان والدین یا فرزندان، اولاد یک خانواده با هم و دوقلوهای یک تخمکی نیز متفاوت است. البته خطوط برجسته سر انگشتان تحت تأثیر عوامل وراثتی شکل می‌گیرد و هر قدر درجه قرابت اشخاص بیشتر باشد درصد شباهت ظاهری شکل نقوش سر انگشتان آن‌ها بیشتر خواهد بود (همان: ۴۸). برخی در توجیه این اصل آورده‌اند: چنین به نظر می‌رسد که آثار انگشت نیز مانند دیگر اشیاء و مواد طبیعت تابع قانون معروف «کتله» است که طبق آن «طبیعت هیچ وقت دو چیز یکسان خلق ننموده است و هر چیزی که به دست طبیعت ساخته می‌شود، اختلاف غیر محدودی با دیگر اشیای مشابه دارد» (www.farsnews.com).

خطوط انگشتان در ماه چهارم حاملگی مادر و حدود صد و بیستمین روز پیدایش جنین به وجود می‌آید. یک جنین سه ماهه انگشتان انعطاف پذیری را دارد و از این لحظه به بعد خطوط برجسته در نوک

۳- برخی بیماری‌های عصبی مانند بیماری سفلیس عصبی حالت موقت دارند و پس از بهبودی خطوط پوستی به حالت اول بر می‌گردند؛ اما بروز بیماری‌های پوستی مانند اسکرودرمی و پسوریازیس سخت شدن عمل انگشت‌نگاری را در پی دارد.

۴- انگشت‌نگاری از گروه‌های خاص از قبیل بناها، سیمان‌کارها و نقاش‌ها به لحاظ صافی نسبی خطوط پوستی آن‌ها، امر انگشت‌نگاری را مشکل می‌سازد و برای انگشت‌نگاری این‌گونه افراد لازم است به مدت ده تا پانزده روز از کار مربوط دست بردارند و با ماساژ سر انگشتان با گلیسرین یا روغن زیتون خطوط برجسته ترمیم شود. البته این امر در شناسایی مجرم نقش دارد.

خطوط انگشتان در ماه چهارم حاملگی مادر و حدود صد و بیستمین روز پیدایش جنین به وجود می‌آید. یک جنین سه ماهه انگشتان انعطاف پذیری را دارد و از این لحظه به بعد خطوط برجسته در نوک انگشتان شروع به نمو می‌کند و نهایتاً تمام انگشت را در بر می‌گیرد و بعدها طی مراحل نمو جنین در داخل رحم و پس از تولد خطوط انگشت بزرگتر می‌شود، ولی به هیچ وجه تغییری در شماره و ترتیب آن‌ها حاصل نمی‌شود.

۵- با توجه به تنها تفاوت اثر انگشت کودک با فرد بزرگسال که در اندازه خطوط است، کارشناسان با استفاده از این پدیده زیستی و کمک گرفتن از جداول تهیه شده توسط کارشناسان و با شمارش تعداد خطوط سر انگشت کشف شده در صحنه جرم در واحد طولی معین، سن صاحب اثر را تخمین می‌زنند.

هویت اشخاص به مقایسه خطوط برجسته انگشتان محدود نمی‌شود و مقایسه خطوط برجسته اصطکاکی روی پنجه‌های دست و پا را نیز در بر می‌گیرد؛ لذا اصطلاح انگشت‌نگاری بررسی کلیه خطوط برجسته اصطکاکی که روی بدن انسان یافت می‌شود را در بر می‌گیرد و تجربه نشان داده است که هویت‌های بی‌شماری از روی آثار پنجه‌های دست و پا به دست آمده است. این شیوه بر همان اندازه مدارک حاصل از آثار انگشت معتبر است و می‌تواند دلیل قانونی برای متهم ساختن افراد را مهیا سازد. نکته دیگر این‌که خطوط برجسته پوستی مختص به انسان نیست و در دست و پا زیر دم برخی پستانداران نیز مشاهده می‌شود (شرقی، ۱۳۷۲: ۲۶). در انسان و پستانداران و در نقاطی که خطوط برجسته پوستی وجود دارد، مو وجود ندارد و در نقاطی که مو روئیده، اثری از خطوط نیست (نجابتی، ۱۳۸۷: ۵۳).

نکات مهم در ارتباط با خطوط پوستی عبارت است از:

۱- صفات و خصوصیات مختص به سر انگشتان شامل خطوط برجسته بندهای دوم و سوم انگشتان و کف دست و پا، یعنی تمامی خطوط پوستی می‌گردد.

۲- سوختگی‌ها و جراحات پوست سر انگشتان در صورتی که سطحی باشد، روی شکل خطوط پوستی اثر ندارد و پس از مدتی این جراحات التیام یافته و خطوط به حالت سابق برمی‌گردد؛ اما چنانچه جراحات و سوختگی‌ها عمقی باشند و به پایه‌های زیرین پوست که در به وجود آمدن خطوط پوستی نقش مؤثری دارند آسیب وارد شود، پس از التیام همچنان متفاوت از قسمت‌های دیگر خواهد بود.

انگشتان شروع به نمو می‌کند و نهایتاً تمام انگشت را در بر می‌گیرد و بعدها طی مراحل نمو جنین در داخل رحم و پس از تولد خطوط انگشت بزرگتر می‌شود، ولی به هیچ وجه تغییری در شماره و ترتیب آن‌ها حاصل نمی‌شود؛ بنابراین باید گفت خطوط برجسته سرانگشتان از زمان به وجود آمدن که سه تا چهار ماهگی دوران جنینی است، تا زمان از بین رفتن و معدوم شدن پوست دست جسد تغییر شکل نمی‌دهد.

۳- کاربردهای انگشت‌نگاری آشکار

کاربردهای انگشت‌نگاری به شرح زیر است:

۱- از متهمان و مظنونان مراجع قضایی و انتظامی به منظور بررسی هویت واقعی و سوابق سوء احتمالی آن‌ها و تعیین این که آیا جرم ارتكابی از مصداق‌های تعدد یا تکرار جرم می‌باشد یا خیر؛

۲- از متقاضیان استخدام در ادارات دولتی یا اخذ مجوز برای فعالیت‌های اجتماعی و حرفه‌ای از جمله انتشار روزنامه، به منظور کشف سابقه محکومیت کیفری؛

۳- از مشمولان قانون لغو قانون راجع به انگشت‌نگاری مصوب سال ۱۳۶۸^(۳) به این منظور که اشخاص نتوانند از شناسنامه دیگری به عنوان مدرک هویت خود سوء استفاده کنند و یا با هویت‌های متفاوت شناسنامه‌های متعدد تحصیل نمایند؛

۴- برای تشخیص هویت اجساد مجهول‌الهویه: از اجساد مجهول‌الهویه به منظور تعیین هویت یا بررسی سوابق احتمالی آن‌ها و تطبیق با آثار انگشتی که ممکن است به آن‌ها نسبت داده شود.

۴- انواع نقوش سرانگشتان

تفسیر طرح انگشت‌نگاری با تجزیه و تحلیل شکل، نما و یا فرم کلی که از تماس برجستگی‌ها به جای مانده، صورت می‌پذیرد و سه طرح عمده شامل

آرچ، لوپ و وُزل را شامل می‌شود. ۱- آرچ‌ها: آرچ در لغت به معنی قوس یا کمان است و در انگشت‌نگاری به نقوشی اطلاق می‌شود که خطوط آن به صورت قوس یا کمان است.

آرچ‌ها به دو دسته ساده و خیمه‌ای تقسیم می‌شوند. در طرح آرچ ساده برجستگی‌های اثر از سویی به سوی دیگر با یک خیز یا موجی در مرکز بدون پیچش تند رو به بالا و بدون پیچش یا زاویه رو به عقب جریان می‌یابد. علامت اختصاری نقش آرچ ساده، اولین حرف زبان انگلیسی است. آرچ خیمه‌ای شبیه آرچ ساده است؛ با این تفاوت که برجستگی‌های داخل هسته، یک زاویه را تشکیل می‌دهد یا این که با یک یا دو برجستگی در هسته، خیز تندی را تشکیل می‌دهد؛ و یا با داشتن دو ویژگی اصلی طرح لوپ، به طرح لوپ شبیه می‌شود ولی فاقد یکی دیگر از ویژگی‌های اصلی لوپ است. آرچ خیمه‌ای نقشی است که خطوط آن از یک طرف نقش شروع و پس از یک انحنا یا قوس تقریباً در وسط نقشی که معمولاً بیش از انحنای نقش آرچ ساده است، در طرف دیگر خاتمه پیدا کرده یا تمایل به خاتمه یافتن پیدا می‌کند. علامت اختصاری آرچ خیمه‌ای حرف تی انگلیسی است.

۲- لوپ‌ها: در این طرح اثر انگشت، یک یا چند برجستگی به دو سوی اثر می‌رود، دوباره انحنا می‌یابد، به خط فرضی که از نقطه‌ای بر روی تنها مانع و تقریباً میانی‌ترین مانع در محل تفارق خطوط مرز نقش (دلتا) است، به هسته کشیده می‌شود؛ به آن برخورد می‌کند یا گذر می‌نماید و به همان سوی اثر که خط یا خطوط از آن وارد شده ختم می‌شود. لوپ دارای سه ویژگی بنیادی است: نخست، با انحنا یا خمیدگی کافی به عقب رفته

است؛ دوم، ادامه آن به سمت دلتا تا نقطه خط فرضی کشیده شده است؛ سوم، یک دلتا و حداقل یک برجستگی دارد. لوپ‌ها به نوع اولنار (زیرین) و رادیال (زیرین) تقسیم می‌شوند.

۳- وُزل‌ها: وُزل در لغت به معنای پیچش است و به نقوشی اطلاق می‌شود که حداقل دارای دو دلتا است و در مقابل هر دلتا لاقل یک خط مدور یا پیچشی وجود دارد.

وُزل‌ها به چهار دسته تقسیم می‌شوند: نخست وُزل ساده که دارای دو دلتا و حداقل یک خط برجسته است که مجموعاً مدار کاملی را تشکیل می‌دهد و شکل آن ممکن است مارپیچی، بیضی یا گونه‌ای از اشکال دایره‌ای باشد؛

دوم، لوپ کیسه‌ای مرکزی (سنترال پاکت‌لوپ) که دارای دو دلتا است و در مقابل هریک از دلتاها حداقل یک خط مدور یا پیچشی وجود دارد و اگر یک خط فرضی بین دو دلتا رسم شود، هیچ یک از خطوط مدور را قطع نمی‌کند و با آن‌ها تماس هم نمی‌شود؛

سوم، دبل‌لوپ یا لوپ دوتایی که از ترکیب دو لوپ مجزا یا دو مجموعه مشخص و مجزا از نشانه‌ها و دو دلتا تشکیل می‌شود؛ چهارم، وُزل اکسیدنتال (عرضی) که حداقل دارای دو دلتا است و تلفیقی از دو یا چند نوع طرح مختلف به استثنای آرچ ساده می‌باشد. علاوه بر این، طبقه‌بندی طرح‌های غیرمعمول و غریبی را هم در بر دارد که ممکن است در هیچ یک از تعاریف و دسته‌بندی‌ها قرار نگیرد.

۵- مقایسه و تطبیق آثار خطوط

پوستی به دست آمده از صحنه جرم پس از عکس‌برداری یا قالب‌گیری یا ظهور آثار انگشت به دست آمده از صحنه جرم، این قبیل آثار با آثار انگشت اشخاص مظنون به ارتکاب جرم مورد مقایسه و

۶- انواع آثار انگشت در صحنه

جرم

آثار انگشت مکشوفه در صحنه جرم به سه دسته مرئی (آشکار)، پلاستیکی (نرم) و نامرئی (پنهان) طبقه‌بندی می‌شود. آثار انگشت مرئی به آسانی دیده می‌شود و از تماس خطوط برجسته دست با سطوح اشیایی که بر روی آن‌ها موادی مانند خون، رنگ یا انواع کثافات وجود دارد ایجاد می‌شود. آثار پلاستیکی روی رنگ نرم، بتونه یا موم باقی می‌ماند و آثار نامرئی از تراوشات طبیعی بدن مانند عرق، چربی‌ها و اسیدهای مترشحه از غدد چربی اطراف گوش، بینی و گردن شخص به وسیله انگشتان منتقل می‌شود. آثار نامرئی با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود و با استفاده از انواع نورها، بزرگ‌نمایی یا معاینه دقیق شیء از چندین زاویه قابل رؤیت می‌شود (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

سیستم‌های تطبیق در حال حاضر به دو دسته دستی و رایانه‌ای است که در نوع نخست، کار تطبیق آثار انگشت به کمک ذره‌بین یا دستگاه‌های بزرگ‌نمایی انجام می‌شود؛ اما سیستم رایانه‌ای، اقدامات تطبیق به وسیله رایانه و از طریق تشخیص و مقایسه مینوشای موجود در دو اثر انگشت به عمل می‌آید و در صورت عدم حضور مظنون نیز سیستم قادر است اثر انگشت موجود از صحنه جرم را با آثار انگشتان مجرمانی که در سابق به حافظه سیستم داده شده مقایسه نماید. در مواقعی که آثار خطوط برجسته کف دست یا بندهای دوم و سوم انگشت مجرم بر جای مانده است، باید از مظنون به نحوی کف‌نگاری یا انگشت‌نگاری نمود که آثار خطوط برجسته کف دست یا بندهای دوم و سوم انگشتان به طور کامل و واضح گرفته شود تا کار تطبیق با خللی مواجه نگردد.

تطبیق قرار می‌گیرد و باید بین این دو اثر به اندازه کافی وجوه مشترک (حداقل دوازده نقطه) وجود داشته باشد تا بتوان در مورد تعلق اثر انگشت به دست آمده از صحنه جرم به متهم اظهار نظر کرد. البته در مواردی که نقوش مورد نظر از انواع نادر و کمیاب است یا نقاطی که برای مقایسه دو نقش انتخاب می‌شود از نظر شکل و حالت استثنایی است، با ملاحظه چهار یا پنج نقطه اختصاص در دو اثر نیز می‌توان در مورد تطابق آن‌ها اظهار نظر نمود و آثاری که با طبقه‌بندی آثار به دست آمده از صحنه جرم نمی‌خواند از حیثه تحقیقات خارج می‌شود؛ مثلاً اگر نوعی اثر انگشت آرج بر روی سلاح سرد در موضوع قتل پیدا شود، اشخاصی که دارای نوع اثر انگشت آرج نیستند از زمره مظنونان درجه اول کنار گذاشته می‌شوند و افرادی که دارای طبقه‌بندی آرج هستند، در زمره مظنونان درجه اول قرار می‌گیرند.

برآمد

۱- هویت مجموعه صفات و مشخصاتی است که موجب تشخیص یک فرد از افراد دیگر یا یک شیء از اشیاء دیگر می‌شود. تشخیص هویت اشخاص اعم از عادی، مجرم و اجساد مجهول‌الهویه بسیار اهمیت دارد و انگشت‌نگاری مطمئن‌ترین راه و متقن‌ترین روش برای کشف هویت است.

۲- انگشت‌نگاری بر چند اصل مهم استوار است؛ عدم شباهت انگشتان تمامی انسان‌ها، دائمی بودن این خطوط و ترمیم آن پس از حوادث و بیماری‌ها و عدم تغییر اثر انگشتان در طول مدت حیات، از جمله این اصول است.

۳- مهم‌ترین کاربرد علم انگشت‌نگاری، کشف هویت متهمان و مظنونان به جرم است؛ اما در شناسایی سابقه کیفری متقاضیان استخدام و هویت اجساد شناسایی نشده نیز به کار می‌رود.

۴- متخصصان علم انگشت‌نگاری طرح‌های روی انگشتان را در سه دسته آرج‌ها، لوپ‌ها و ورل‌ها قرار داده‌اند که هر دسته زیرگروه‌های دیگری دارد و این طبقه‌بندی روش‌های شناسایی هویت اشخاص را شکل می‌دهد و روند شناسایی را تسریع می‌کند.

www.farsnews.com

۴- شرقی، عباس، علم انگشت‌نگاری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲.

۵- فرهود، داریوش و شریف کمالی، محمد، انگشت‌نگاری، تهران: موسسه خدمات فرهنگی زیبا، ۱۳۶۶.

۶- نجابتی، مهدی، پلیس علمی، تهران: سمت، ۱۳۸۷.

1. kejem koojic

پی‌نوشت:

فهرست منابع:

۱- آشوری، محمد، عدالت کیفری، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۶.

۲- انصاری، ولی‌الله، کشف علمی جرایم، تهران: سمت، ۱۳۸۷.

۳- خضارتی شریفی، امیر، نگاهی به علم انگشت‌نگاری، قابل دسترس در:

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



رای وحدت رویه ۷۷۶ مورخ ۱۳۹۸/۲/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع برای اعمال مقررات تشدید مجازات در اثر تکرار، نسبت به مرتکبین جرایم موضوع بندهای یک تا پنج ماده هشت قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر، انطباق جرم مذکور در هر بند، با محکومیت سابق مربوط به همان بند، از حیث مقدار مواد مخدر لازم است و با این وصف مقررات عمومی ماده ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در این موارد حاکم نیست.

الف - گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند رئیس محترم دادگاه انقلاب اسلامی کرمان به شرح نامه شماره ۹۷۱۰۱۱۳۴۱۸۱۰۰۱۸۷ مورخ ۹۷/۴/۱۹ اعلام کرده است در دو شعبه محترم دیوان عالی کشور در موضوع واحد آراء متفاوتی صادر گردیده که خلاصه جریان پرونده‌های مربوط به شرح زیر گزارش می‌گردد:

الف - به حکایت پرونده کلاسه ۸۰۰۰۰/۴۴۰/۱ شعبه چهل و چهارم دیوان عالی کشور آقای محمدرضا ... در جریان بازرسی پلیس از منزل وی مقادیری مواد مخدر به میزان یک گرم و هشتاد سانت کشف می‌شود. سوابق کیفری متهم حکایت از داشتن سابقه در رابطه با نگهداری هروئین

دو سانت، دو گرم و یک گرم هروئین دارد. نتیجتاً با صدور قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست در شعبه چهارم دادگاه انقلاب اسلامی کرمان طی دادنامه شماره ۷۸۲ مورخ ۹۶/۵/۳۱ در خصوص اتهام آقای محمدرضا ... مبنی بر نگهداری یک گرم و هشتاد سانت هروئین و ارتکاب جرم برای بار پنجم و نگهداری دو عدد پایپ، دایر کردن مکان استعمال مواد مخدر مستنداً به بند ۳ ماده ۸ و ماده ۹ و ۱۴ و ۲۰ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی به تحمل ۱۲ سال و نیم حبس و پرداخت پنجاه میلیون ریال جزای نقدی بابت نگهداری مواد مخدر و تحمل یک سال و نیم حبس و پرداخت هفت میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی و تحمل ۳۴ ضربه شلاق بابت دایر کردن مکان استعمال مواد مخدر و پرداخت سیصد هزار ریال جزای نقدی بابت نگهداری پایپ‌ها به محکومیت مشارالیه اصدار حکم نموده است. رأی شعبه چهل و چهارم دیوان عالی کشور به دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۰۹۲۵۸۰۰۰۲۴ مورخ ۹۷/۱/۲۱ در مقام فرجام‌خواهی نسبت به رأی مرقوم به این شرح صادر گردیده است:

«با توجه به سوابق کیفری متهم از میان چهار فقره سابقه نگهداری مواد مخدر منتسب به وی تنها یک فقره آن‌ها که نگهداری دو گرم هروئین است مشابه اتهام حال حاضر وی می‌باشد و سه فقره دیگر که نگهداری دو سانت و نگهداری بیست سانت و نگهداری یک گرم هروئین می‌باشد مشابه اتهام فعلی متهم که مشمول بند ۳ ماده ۸ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر است نمی‌باشد و تکرار جرم در ما نحن فیه به تصریح ماده ۹ قانون مرقوم می‌بایست تحت شمول همان بند ماده ۸ باشد تا بتوان مجازات را تشدید کرد. بنا به مراتب و صرف نظر از مطالب عنوان شده از سوی متهم نظر به این که مجازات تعیین شده برای متهم که می‌بایست تکرار جرم برای مرتبه دوم محسوب می‌شد خلاف موازین قانونی تشخیص داده می‌شود لذا دادنامه فرجام‌خواسته نقض و برای رسیدگی قانونی و تعیین مجازات صحیح برای متهم به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌شود.»

ب - به دلالت پرونده شعبه چهل و نهم دیوان عالی کشور خانم مهدیه ... به اتهام نگهداری یک گرم و پنج سانت هروئین و یکصد و سی گرم شربت متادون و یک گرم و بیست سانت قرص متادون با توجه به دلایل مضبوط در پرونده مستنداً به بند ۲ ماده ۵ و بند ۳ ماده ۸ و ماده ۹ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد متادون به پرداخت شش میلیون و هشتصد هزار ریال جزای نقدی و تحمل بیست ضربه شلاق و در مورد هروئین تکرار بار پنجم

به تحمل ۱۲ سال حبس و چهل ضربه شلاق و پرداخت جزای نقدی از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی کرمان محکوم می‌گردد.

حکم مذکور از سوی شعبه محترم چهل و نهم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۳۷۳۰۰۳۷۹ - ۹۵/۵/۲۰ به شرح زیر عیناً تأیید می‌گردد.

«در خصوص فرجام‌خواهی خانم مهدیه ... از دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۳۴۱۸۱۰۰۳۳۳ - ۹۵/۳/۸ صادره از شعبه اول دادگاه انقلاب کرمان به اتهام نگهداری یک گرم و پنج سانت هروئین و یکصد و سی گرم متادون و غیره علاوه بر جزای نقدی و شلاق با لحاظ سوابق به ۱۲ سال حبس تعزیری محکوم گردیده است. توجهاً به اوراق پرونده نظر به این که ایراد و اعتراض مؤثر و موجهی که موجب نقض دادنامه گردد از ناحیه فرجام‌خواه ارائه نگردیده است فلذا مستنداً به بند «الف» از ماده ۴۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن رد اعتراض دادنامه معترض‌عنه ابرام و تأیید می‌گردد رأی صادره قطعی می‌باشد».

همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید در خصوص این که آیا تکرار موضوع ماده ۹ قانون مبارزه با مواد مخدر حتماً باید جرایم ارتكابی از یک نوع و یک بند ماده ۸ باشد یا این که بر بندهای متفاوت از ماده ۸ نیز موضوع ماده ۹ صادق است شعبه چهل و نهم دیوان حکمی که موضوع ماده ۹ بر اساس بندهای مختلف ماده ۸ لحاظ شده را تأیید و شعبه چهل و چهارم مشابه همین حکم را نقض فرموده‌اند؛ بنا به مراتب فوق چون در دو شعبه دیوان عالی کشور نسبت به

موارد مشابه با اختلاف استنباط از قانون رویه‌های مختلف اتخاذ شده است، لذا طرح موضوع را مستنداً به ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در هیئت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد تقاضای نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور ب- نظریه دادستان کل کشور

«بر اساس گزارش پیوست، شخصی مرتکب حمل و نگهداری مواد مخدر از نوع هروئین به میزان ۱/۸۰ گرم موضوع ماده ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر شده است. متهم در خصوص حمل مواد مخدر از نوع هروئین دارای چهار فقره سابقه محکومیت به شرح زیر می‌باشد: نگهداری دو سانت - ۲۰ سانت - یک گرم - ۲ گرم. ماده ۹ همان قانون در مقام بیان تشدید مجازات برای کسانی که مرتکب تکرار جرم از همان نوع شده‌اند مقرر می‌دارد: «مجازات‌های مرتکبین جرایم مذکور در بندهای ۱ تا ۵ ماده ۸ برای بار دوم یک برابر و نیم مجازات مذکور در هر بند و برای بار سوم دو برابر میزان مقرر در هر بند خواهد بود ...» اینک سؤال این است متهم مذکور مسئول تکرار جرم برای بار پنجم است یا مسئول تکرار برای بار دوم چون فقط یک فقره سابقه محکومیت وی از نظر میزان مواد مخدر مشابه جرم ارتكابی فعلی اوست. شعب چهل و چهارم و چهل و نهم دیوان عالی کشور اختلاف نظر دارند. شعبه چهل و چهارم معتقدند که این پرونده مشمول تکرار فقط برای بار دوم است چون سوابق دیگر متهم مشابه جرم ارتكابی فعلی نیست ولیکن شعبه چهل و نهم معتقد است که صرف داشتن سابقه محکومیت برای تشدید مجازات کافی است و ضرورت ندارد که

سابقه متهم از نوع جرم فعلی باشد از نظر میزان مواد. به نظر می‌رسد نظر شعبه چهل و چهارم دیوان صائب و منطبق با موازین قانونی است؛ زیرا عبارت «در هر بند» مندرج در ماده ۹ به صراحت بیانگر همین برداشت است، یعنی جرم دوم زمانی مشمول مقررات ماده ۹ خواهد بود که تکرار همان جرم نخست باشد تا بتوان مجازات وی را تشدید کرد. توسعه تحقق تکرار جرم به موارد مشابه دیگر، نوعی توسعه جرم‌انگاری است که علاوه بر نقض اصل تفسیر ادبی، نقض اصل تفسیر مضیق قوانین جزایی نیز محسوب می‌شود».

ج- رأی وحدت رویه شماره ۷۷۶ مورخ ۱۳۹۸/۲/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مستنبط از مقررات ماده ۹ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام، این است که برای اعمال مقررات تشدید مجازات در اثر تکرار، نسبت به مرتکبین جرایم موضوع بندهای یک تا پنج ماده هشت این قانون، انطباق جرم مذکور در هر بند، با محکومیت سابق مربوط به همان بند، از حیث مقدار مواد مخدر لازم است و با این وصف مقررات عمومی ماده ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در این موارد حاکم نیست و رأی شعبه چهل و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی به استناد قسمت اخیر ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

رای وحدت رویه شماره ۷۷۷ مورخ ۱۳۹۸/۲/۳۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع تکلیف صندوق تأمین خسارت‌های بدنی به پرداخت مابه‌التفاوت دیه کلیه جنایات علیه زنان اعم از نفس یا اعضا الف - گزارش پرونده

بر اساس تصاویر دادنامه‌های صادر شده از دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های مختلف کشور به شرح پیوست، با استنباط متفاوت از تبصره ذیل ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی، راجع به پرداخت معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی، آراء مختلف صادر شده است که ذیلاً به دادنامه‌های شماره ۹۴/۱۱/۲۶ - ۱۰۹۶ و ۹۵/۳/۳۱ - ۴۶۷ شعب هفتم و دوم دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های اصفهان و لرستان به شرح آتی‌الذکر، به عنوان نمونه استناد می‌شود.

الف - حسب محتویات پرونده ۹۵۰۳۶۵ شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان فاطمه ... شش ساله در تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۸ بر اثر سقوط صندوق فلزی زینبیه مسجد حضرت امام حسن علیه‌السلام بر روی وی مصدوم و حسب نظریه کارشناس رسمی دادگستری تمامی اعضای هیئت امنای مسجد به تعداد شش نفر، کلاً به میزان شصت درصد مقصر شناخته شده‌اند و شعبه ۱۰۵ دادگاه عمومی جزایی شهرستان اصفهان طی دادنامه شماره ۱۱۶۴ - ۱۳۹۳/۸/۲۰ آنان را پس از احراز بزهکاری به استناد مواد ۴۴۹، ۴۵۹، ۶۸۹ و ۷۰۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به پرداخت ده درصد دیه کامل بابت شکستگی قاعده جمجمه، چهار درصد دیه کامل بابت ارش کاهش سطح هوشیاری، دو درصد دیه کامل

بابت ارش آسیب منتشر مغزی، نیم درصد دیه کامل بابت تورم چشم چپ، چهار درصد دیه کامل بابت ارش آسیب عصب صورتی دو طرف، پنجاه درصد دیه کامل بابت نابینا شدن چشم چپ و سه هزارم دیه کامل بابت کبود شدن اطراف چشم چپ محکوم و تصریح کرده است در اجرای مواد ۵۶۰ و ۵۶۱ قانون مذکور صرفاً دیه نابینا شدن چشم نصف می‌گردد و تفاوت دیه نابینایی چشم به استناد تبصره ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی توسط صندوق تأمین خسارت‌های بدنی پرداخت می‌شود.

با اعتراض صندوق تأمین خسارت‌های بدنی پرونده در شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر اصفهان مطرح و با توجه به این‌که پرداخت مورد فوق از جمله وظایف صندوق خسارت‌های بدنی نمی‌باشد و صندوق فقط در مورد دیه نفس و مابه‌التفاوت دیه مجنی‌علیها تا سقف دیه مرد اقدام می‌نماید، اعتراض را وارد تشخیص و صندوق تأمین خسارت‌های بدنی را بری‌الذمه اعلام کرده است.

تصویر دادنامه‌های دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر مورد استناد، همچنین تصاویر دادنامه‌های شماره ۱۰۸۹ - ۱۳۹۶/۱۱/۹ و ۳۴۳ - ۱۳۹۵/۶/۱۳ شعب دوم و چهارم دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های خوزستان و مازندران که همانند شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان مسئولیت صندوق تأمین خسارت‌های بدنی در مورد پرداخت مابه‌التفاوت دیه موضوع تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی را ناظر به دیه نفس اعلام کرده و تسری آن به سایر موارد را غیر موجه می‌دانند جهت ملاحظه پیوست است.

ب - حسب محتویات پرونده ۹۴۰۸۱۱ شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان

لرستان خانم الهام ... بر اثر تزریق چربی به ناحیه پیشانی و اطراف چشم راست خانم کبری ... و آمبولی چربی عروق شبکیه مرتکب نابینایی کامل چشم او شده و طی دادنامه شماره ۵۹۵ - ۱۳۹۳/۱۱/۲۶ شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی بروجرد به پرداخت پنجاه درصد دیه کامل بابت نابینایی چشم راست و دو درصد دیه کامل بابت ارش لخته پرانی به عروق شبکیه چشم در حق مجنی‌علیها محکوم شده و پرداخت مازاد دیه کامل یک چشم به عهده صندوق تأمین خسارت‌های بدنی محول شده است و پرونده با تجدیدنظرخواهی صندوق در شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان مطرح و به این شرح به صدور دادنامه شماره ۱۰۹۶ - ۹۴/۱۱/۲۶ منتهی شده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی صندوق تأمین خسارت‌های بدنی با نمایندگی آقای آرش ... به طرفیت خانم‌ها الهام ... و کبری ... نسبت به دادنامه شماره ۹۳۰۰۵۹۵ در پرونده کلاسه ۹۳۰۰۶۳۳ صادره از شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی بروجرد که به موجب آن تجدیدنظرخواه پرداخت مابه‌التفاوت ثلث دیه کامل یک چشم در حق تجدیدنظرخواه ردیف دوم خانم کبری که به دلیل قصور در امر پزشکی از ناحیه تجدیدنظرخوانده ردیف اول حادث گردیده است محکوم شده با عنایت به این‌که تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ جنایات را به طور مطلق و اعم از دیه قتل دانسته و در این مرحله از دادرسی دلیلی که موجبات نقض دادنامه را فراهم نماید ارائه نشده است، ضمن رد تجدیدنظرخواهی مستنداً به بند «الف» ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری دادنامه تجدیدنظرخواسته تأیید می‌گردد.

رأی صادره حضوری و قطعی است». تصویر دادنامه‌های مورد استناد این بخش از گزارش و دادنامه شماره ۱۲۱۵ - ۱۳۹۴/۹/۷ شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان که در مورد مشابه، دادنامه شماره ۳۳۴ - ۹۴/۴/۲ شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ شهرستان گنبد کاووس مبنی بر پرداخت خسارت مزاد بر دیه مربوط به صدمات وارده توسط صندوق تأمین خسارت‌های بدنی را مورد تأیید قرار داده است نیز پیوست گردیده است. با عنایت به مراتب مذکور در فوق، چون از دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های مختلف با استنباط گوناگون از تبصره ذیل ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی آراء مختلف صادر شده است به طوری که دسته‌ای از محاکم صندوق تأمین خسارت‌های بدنی را فقط در مقام پرداخت مابه‌التفاوت دیه نفس زن تا سقف دیه مرد مسئول دانسته و دسته دیگری در کلیه جنایات که مجنی‌علیه مرد نیست، صندوق مرقوم را برای پرداخت مابه‌التفاوت دیه زن مسئول می‌دانند؛ لذا با توجه به حدوث اختلاف مزبور، مستنداً به ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری طرح موضوع را جهت بررسی و اتخاذ تصمیم قانونی درخواست می‌نماییم.

معاون قضایی دیوان عالی کشور

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

«موافق نظر شعبه ۲ دادگاه تجدیدنظر استان لرستان هستم».

ج- رأی وحدت رویه شماره ۷۷۷ مورخ ۱۳۹۸/۲/۳۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

با عنایت به مفاد ماده ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در نحوه تقسیم‌بندی جنایات علیه نفس یا عضو یا منفعت و عمومیت مقررات تبصره

ذیل ماده ۵۵۱ این قانون، نظر به این که مکلف شدن صندوق تأمین خسارت‌های بدنی به پرداخت معادل تفاوت دیه اناث تا سقف دیه ذکور امتنانی است لذا در کلیه جنایات علیه زنان، اعم از نفس یا اعضا، مابه‌التفاوت دیه مربوط به آنان، باید از محل صندوق مذکور پرداخت شود و بر این اساس آراء دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های لرستان و گلستان در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی به استناد قسمت اخیر ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۷۸ مورخ ۱۳۹۸/۳/۲۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع قابل تعلیق بودن جرایم مذکور در ماده ۷۰۲ قانون مجازات اسلامی

الف- گزارش پرونده

بر اساس اعلام دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان بن از توابع استان چهارمحال و بختیاری، از شعب دوم و سوم دادگاه‌های تجدیدنظر این استان با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلف صادر شده است که خلاصه جریان امر به شرح ذیل منعکس می‌گردد:

الف- طبق محتویات پرونده شماره ۹۶۰۸۵۲ شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم، آقای حسین. س به موجب دادنامه شماره ۳۱۸ - ۱۳۹۶/۵/۲۳ دادگاه کیفری دو شهرستان بن علاوه بر محکومیت به پرداخت دیه و ارش به علت ارتکاب ایراد صدمه عمدی نسبت به آقای حسین. ع از حیث نگهداری

نیم لیتر مشروب الکلی دست‌ساز از نوع عرق نیز به تحمل شش ماه حبس و ده ضربه شلاق تعزیری و پرداخت یک میلیون و یکصد و بیست و پنج هزار ریال جزای نقدی معادل پنج برابر ارزش تجاری آن محکوم شده است؛ النهایه با توجه به فقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری و موجود بودن جهات پیش‌بینی اصلاح مرتکب و اظهار ندامت وی، دادگاه اجرای مجازات حبس را به حال وی مناسب ندانسته و به استناد ماده ۴۶ ناظر به بند «الف» ماده ۴۰ با لحاظ بند «ث» ماده ۳۸ و بندهای «ب» و «ت» ماده ۴۰ و مواد ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱ و مواد ۵۳ تا ۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قرار تعلیق آن را با شرایطی که مقرر کرده برای مدت یک سال صادر کرده است.

آقای دادستان عمومی و انقلاب شهرستان مذکور به استناد مواد ۴۳۳ و ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری به علت عدم توجه دادگاه نسبت به تبصره ۳ الحاقی سال ۱۳۸۷ به ماده ۷۰۳ بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ که صراحتاً دادگاه را از تعلیق اجرای مجازات موضوع مواد ۷۰۲ و ۷۰۳ این قانون منع کرده است، به حکم صادر شده از دادگاه کیفری دو شهرستان اعتراض کرده که شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر طی دادنامه شماره ۱۳۵۱ - ۱۳۹۶/۱۰/۲۰ به شرح زیر اتخاذ تصمیم کرده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی دادستان عمومی و انقلاب شهرستان بن نسبت به دادنامه شماره ۹۶۰۳۱۸ صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو شهرستان بن که حسب آن آقای حسین. س به اتهام نگهداری نیم‌لیتر مشروب الکلی دست‌ساز به حبس تعلیقی و شلاق و جزای نقدی تعزیری محکوم گردیده است،

نظر به این که تبصره ۳ ماده ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ به موجب ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نسخ ضمنی گردیده است و تجدید نظر خوانده با تعهد به عدم تکرار جرم تقاضای تعلیق مجازات را نموده است فلذا دادگاه مستند به بند «الف» ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن رد تجدیدنظرخواهی دادستان عمومی و انقلاب شهرستان بن دادنامه تجدید نظر خواسته را تأیید و استوار می‌دارد لکن با توجه به جوان بودن نامبرده مجازات شلاق را مناسب وی ندانسته مستند به ماده ۴۵۹ قانون مارالذکر و بند «ت» ماده ۳۷ و بند «ث» ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی، مجازات شلاق نامبرده با دو درجه تخفیف به دو میلیون ریال جزای نقدی تبدیل می‌گردد. رأی صادره قطعی است.»

ب- به دلالت پرونده شماره ۹۶۰۹۴۱ شعبه سوم دادگاه تجدید نظر استان چهارمحال و بختیاری آقای آرش ... به موجب دادنامه شماره ۴۵۳ - ۹۶/۶/۲۵ شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو شهرستان بن به علت ارتکاب حمل بیست و دو لیتر مشروب الکلی دست‌ساز از نوع عرق با یک دستگاه خودرو با استناد به ماده ۷۰۲ اصلاحی ۱۳۸۷ بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ به تحمل شش ماه حبس و سی ضربه شلاق و پرداخت چهل و نه میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی معادل پنج برابر ارزش تجاری مشروب الکلی مرقوم، همچنین به پرداخت معادل قیمت خودروی حامل ماده کشف شده به مبلغ ۱۵۵/۵۰۰/۰۰۰ ریال محکوم شده و دادگاه مذکور قرار تعلیق اجرای مجازات‌های مقرر را همانند آنچه در دادنامه این شعبه به شرح مذکور

در بند «الف» این گزارش ذکر شده است برای مدت یک سال صادر کرده است که آقای دادستان عمومی و انقلاب حوزه قضایی با استدلال سابق به این حکم هم اعتراض کرده است اما شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان قرار تعلیق اجرای مجازات را به شرح ذیل نقض کرده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی دادستان محترم شهرستان بن نسبت به دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۳۸۳۴۵۰۰۴۵۳ دادگاه کیفری دو شهرستان بن که به موجب آن تجدید نظر خواه نسبت به اتهام آقای آرش ... که مجازات حبس را دادگاه تعلیق نموده است، نظر به اوراق و مندرجات پرونده و ملاحظه بند ۳ ماده ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی که مجازات اتهام مطروحه قابل تعلیق نیست مع هذا اعتراض دادستان محترم نسبت به دادنامه وارد است و در اجرای ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی تعلیق دادنامه مذکور نقض می‌گردد و با عنایت به مواد قانونی فوق‌الاشعار مجازات‌های معینه در دادنامه مذکور تعزیری و قابل اجرا می‌باشد. رأی صادره قطعی است.»

با توجه به مراتب مذکور در فوق چون حسب استنباط شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری تبصره ۳ الحاقی به ماده ۷۰۳ تعزیرات به حکم ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به طور ضمنی نسخ شده است ولی مطابق نظر شعبه سوم دادگاه تجدید نظر استان مرقوم کماکان به اعتبار خود باقی است و با این ترتیب از شعب دوم و سوم دادگاه‌های تجدیدنظر استان مذکور با استنباط متفاوت از مواد فوق‌الاشعار آراء مختلف صادر شده است، لذا به استناد ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری تقاضا دارد موضوع در

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم شود.

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

«موافق نظر شعبه ۲ دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری می‌باشم.»

ج- رأی وحدت رویه شماره ۷۷۸ مورخ ۱۳۹۸/۳/۲۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که حسب مستفاد از بند «الف» ماده ۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، جرایم مذکور در ماده ۷۰۲ اصلاحی قانون مجازات اسلامی داخل در عنوان قاچاق نیست، بنابراین از شمول بند «ت» ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی (قابل تعلیق نبودن قاچاق عمده مشروبات الکلی) خارج است. از این رو اجرای مجازات این جرایم با رعایت شرایط ماده ۴۶ قانون اخیر قابل تعلیق است. بر این اساس، رأی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری در حدی که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

ماده ۷۰۲ قانون مجازات اسلامی: «هرکس مشروبات الکلی را بسازد یا بخرد یا بفروشد یا در معرض فروش قرار دهد یا حمل یا نگهداری کند یا در اختیار دیگری قرار دهد به شش ماه تا یک سال حبس و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق و نیز پرداخت جزای نقدی به میزان پنج برابر ارزش عرفی (تجاری) کالای یادشده محکوم می‌شود.»

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه



نیروهای مسلح از پرداخت هزینه دادرسی ضرر و زیان ناشی از جرم در مراجع قضایی نظامی یا کیفری عمومی معاف هستند.

سؤال:

آیا معافیت نیروهای مسلح از پرداخت هزینه دادرسی ضرر و زیان مادی ناشی از جرم که ذیل ماده ۵۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری اشاره شده است، صرفاً شامل مراجع نظامی است یا مراجع کیفری عمومی را هم در بر می‌گیرد.

نظریه شماره ۷/۹۷/۱۷۸۰ مورخ ۱۳۹۵/۳/۵

پاسخ:

مستفاد از مواد ۱۵، ۵۷۵ و ۶۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ این است که هرگاه در اثر وقوع جرم، ضرر و زیان مادی به نیروهای مسلح وارد شود و به تبع آن، یگان مربوط دادخواست ضرر و زیان تسلیم دادگاه کند، رسیدگی به دعوای مزبور نیازی به پرداخت هزینه دادرسی ندارد؛ بنابراین معافیت مذکور اعم از این است که

مراجع قضایی نظامی یا کیفری عمومی به دعوای ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی نمایند.

با گذشت شاکی پس از صدور حکم، ملاک اعمال آثار تبعی، مجازاتی است که پس از اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری تعیین می‌شود.

سؤال:

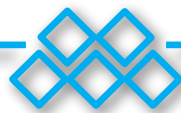
چنانچه یک نظامی به اتهام آدم‌ربایی به ده سال حبس محکوم و پس از قطعیت حکم در اجرای بند «الف» ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح از خدمت اخراج شود و متعاقب آن رضایت شاکی را اخذ و حبس وی در اجرای ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری به یک میلیون تومان جزای نقدی تبدیل شود، حال آیا ملاک تعیین وضعیت خدمتی وی، محکومیت اولیه است یا محکومیت تخفیف یافته؟ به عبارت دیگر، آیا اخراج به قوت خود باقی است یا این که به لحاظ تخفیف مجازات

و خروج موضوع از شمول بند «الف» ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، اخراج نیز منتفی می‌شود؟
نظریه شماره ۷/۹۸/۳۱۳ مورخ ۱۳۹۸/۳/۱۸

پاسخ:

مجازات‌هایی که پس از اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صادر و اجرا می‌شود، محکومیت قطعی کیفری محسوب می‌گردد و ملاک محرومیت یا عدم محرومیت محکوم از حقوق اجتماعی (مجازات تبعی) خواهد بود و چنانچه در اثر صدور حکم محکومیت قطعی اولیه و اجرای آن، محکوم به عنوان مجازات تبعی از حقوق اجتماعی محروم شده و از خدمت اخراج گردیده باشد هرگاه محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی که پس از اعمال ماده ۴۸۳ قانون مذکور صادر شده، فاقد مجازات تبعی باشد، آثار مجازات تبعی ناشی از محکومیت قطعی اولیه (اخراج از خدمت) رفع می‌گردد.

نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح



چنانچه پیش از مشخص شدن درجه جرم، موجبات مختومه شدن پرونده با صدور قرارهای منع یا موقوفی تعقیب فراهم شود، دادسرا مکلف به اتخاذ تصمیم و صدور قرار نهایی است.

سؤال:

۱- «الف» که فردی نظامی است به اتهام فرار از خدمت تحت تعقیب قرار گرفته و مشخص می‌شود یک سال پس از فرار فوت نموده است. با توجه به این‌که خاتمه فرار نامبرده مشخص نیست، آیا مرجع صالح جهت اتخاذ تصمیم قضایی در این خصوص دادسراست یا دادگاه؟

۲- «الف» به اتهام فرار از خدمت تحت

تعقیب قرار گرفته و در تحقیقات به عمل آمده مشخص می‌شود که نامبرده در حال حاضر به لحاظ ارتکاب بزه عمومی (کلاهبرداری) در حال تحمل کیفر است. نامبرده از زندان احضار و پس از تفهیم اتهام اعلام می‌دارد که از تاریخ شروع فرار تاکنون در زندان است، مرجع صالح جهت اتخاذ تصمیم در این خصوص کدام است؟

۳- یگان طی گزارشی اعلام نموده است که «الف» مرتکب بزه فرار از خدمت شده است. سه ماه بعد مجدد اعلام می‌نماید که گزارش مذکور اشتباه بوده و مشارالیه مرتکب فرار نگردیده است. اتخاذ تصمیم در این خصوص با دادسرا است یا دادگاه؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۱۵۳۲۵۸ مورخ ۱۳۹۸/۳/۱ پاسخ:

با توجه به مواد ۲۲ و ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، تحقیقات مقدماتی تمام جرایم بر عهده مقامات قضایی دادسرا است و مقنن به صورت استثنایی تحقیقات مقدماتی جرایم منافی عفت و جرایم درجه هفت و هشت را برابر مواد ۳۰۶ و ۳۴۰ قانون مذکور بر عهده دادگاه قرار داده است. در کلیه فرض‌های پرسش که وضعیت دستگیری یا مراجعت مرتکب مشخص نشده است، پرونده اتهامی بنا بر اصل صلاحیت دادسرا در انجام تحقیقات مقدماتی، در دادسرا مطرح شده است

و چنانچه پیش از مشخص شدن درجه جرم، موجبات مختومه شدن پرونده با قرارهای منع یا موقوفی تعقیب فراهم شود، دادسرا مکلف به اتخاذ تصمیم و صدور قرار نهایی است.

انجام تحقیقات مقدماتی تمام جرایم مستوجب دیه در صلاحیت دادسرا است.

سؤال:

«الف» طی شکوائیه‌ای اعلام داشته که توسط «ب» که یک شخص نظامی است حین خدمت مورد ایراد ضرب و جرح عمدی واقع شده و به پزشک قانونی معرفی شده لیکن مراجعت نموده است. وی پس از معرفی به پزشکی قانونی، گذشت منجز و بی‌قید و شرط خود را نسبت به متهم اعلام نموده است. با توجه به عدم ارائه گواهی پزشکی قانونی و این‌که آثاری از ضرب و جرح در پرونده مشخص نیست و این‌که گذشت شاکی نیز از موارد صدور قرار موقوفی تعقیب است، آیا با توجه به ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی، اتخاذ تصمیم در این خصوص با دادگاه است یا دادسرا؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۱۵۳۲۵۸ مورخ ۱۳۹۸/۳/۱ پاسخ:

انجام تحقیقات مقدماتی تمام جرایم مستوجب دیه در صلاحیت دادسرا است. در فرض پرسش پس از اعلام شکایت شاکی دادسرا به اعتبار ترتب دیه بر ادعای شاکی وارد رسیدگی شده است و پس از اعلام گذشت وی، مکلف است و نسبت به موضوع اظهار نظر نهایی کند و موضوع منصرف از

مواد ۵۶۷ قانون مجازات اسلامی و ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری است.

ارائه اسناد و اطلاعات طبقه‌بندی شده پرونده به شاکی یا وکیل وی ممنوع است.

سؤال:

در پرونده‌ای که حاوی اسناد دارای طبقه‌بندی است، وکیل شاکی تقاضای مطالعه پرونده داشته و بازپرس به واسطه وجود اسناد مذکور که مؤثر در تصمیم‌گیری نیز می‌باشد، با استناد به تبصره ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی کیفری قرار عدم دسترسی به اوراق پرونده را صادر می‌کند و قرار مذکور پس از اعتراض وکیل شاکی، توسط دادگاه تأیید می‌شود و پس از صدور قرار منع تعقیب و قطعیت آن، پرونده بایگانی می‌گردد. قرار عدم دسترسی به اوراق پرونده تا چه زمانی به قوت خود باقی است و چنانچه وکیل پس از بایگانی پرونده تقاضای مطالعه پرونده را داشته باشد، آیا می‌توان به استناد قرار مذکور ممانعت نمود؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۱۵۳۲۵۸ مورخ ۱۳۹۸/۳/۱ پاسخ:

صدور قرار عدم دسترسی به اوراق پرونده در اجرای تبصره ۱ ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی کیفری به دلیل منافات داشتن مطالعه پرونده با کشف حقیقت است که پس از صدور قرار منع تعقیب و قطعیت آن و بایگانی شدن پرونده، فلسفه عدم دسترسی به اوراق پرونده توسط شاکی یا وکیل وی منتفی خواهد شد؛ مگر نسبت به اسناد و اطلاعات طبقه‌بندی شده که

صرف نظر از صدور یا عدم صدور قرار عدم دسترسی شاکی، برابر تبصره ۲ ماده قانونی مذکور ارائه آن‌ها به شاکی یا وکیل وی ممنوع است.

انتشار و قرائت مفاد حکم محکومیت قطعی وفق ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی و تبصره آن صورت می‌گیرد.

سؤال:

در برخی از یگان‌های تابع نزا، پس از قطعیت آراء صادره در محاکم قضایی، آراء مزبور در صبحگاه عمومی یگان قرائت می‌شود، با عنایت به این مهم که در احکام صادره از سوی دادگاه‌های نظامی ماده ۶۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری نیروهای مسلح تکلیف را معین نموده است، آیا می‌توان از ماده ۴۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری، مجوز قرائت دادنامه در صبحگاه عمومی یگان را استنباط نمود؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۱۵۳۲۶۰ مورخ ۱۳۹۸/۳/۱ پاسخ:

برابر قسمت اخیر ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی کیفری، بیان مفاد احکام قطعی و مشخصات محکوم‌علیه به جز در مواردی که در قانون مقرر شده، ممنوع است. در حال حاضر بر اساس مقررات جاری، انتشار حکم محکومیت قطعی وفق شرایط مقرر در ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی و تبصره آن صورت می‌گیرد. ضمناً در فرض پرسش، قرائت احکام دادگاه به منظور پیشگیری از وقوع جرم بدون اشاره به مشخصات طرفین پرونده منع قانونی ندارد.

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

۱- «الف» سرقت تعزیری از یک منزل را طراحی و به این منظور، پنج تن از دوستان خود را سازماندهی می‌کند. در شب سرقت، دوستان «الف» به منزل مورد نظر رفته ولی به محض شروع به ربودن، به دلایل خارج از اراده آن‌ها، قصدشان در سرقت معلق می‌ماند. «الف» به کدام مجازات محکوم می‌شود؟

۱) حداکثر کیفر معاونت در سرقت قابل مجازات نیست
۲) حداکثر مجازات معاونت در شروع به سرقت
۳) حداکثر کیفر شروع به سرقت
۴) در کدام مورد، امکان تعیین حبس کمتر از سه ماه وجود ندارد؟

۱) ارتکاب جرمی که مجازات قانونی آن تا سه ماه حبس است.
۲) تخلف از مجازات جایگزین حبس درجه هشت برای بار دوم
۳) عدم رعایت مفاد حکم به مجازات تکمیلی برای بار دوم
۴) تخفیف سه درجه‌ای حبس درجه پنج

۳- «الف» با علم به سابقه محکومیت «ب» به جرم تعزیری درجه چهار، وی را به ارتکاب سرقت تحریک می‌کند. در صورتی که «ب» مشمول مقررات تکرار جرم شود، مجازات «الف» چیست؟

۱) حداقل مجازات قانونی سرقت
۲) یک تا دو درجه پایین‌تر از مجازات

قانونی سرقت
۳) یک تا دو درجه پایین‌تر از مجازات تعیین شده برای مباشر
۴) یک تا دو درجه پایین‌تر از حداکثر به علاوه نصف مجازات قانونی سرقت

۴- «الف» پس از فروش ملک خود به شخص ثالث، «ب» را وکیل در فروش همان ملک می‌کند. «ب» بدون اطلاع از عدم مالکیت «الف»، به عنوان وکیل ملک را به غیر واگذار می‌کند و ثمن را به موکل تحویل می‌دهد. «الف» در رابطه با انتقال مال غیر به کدام عنوان قابل تعقیب است؟

۱) شریک
۲) قابل تعقیب نیست
۳) معاون
۴) سبب اقوی از مباشر
۵- کیف قاپی پنج متر پس از ربودن کیف از مسروق‌منه، توسط رهگذری متوقف و کیف ستانده می‌شود. وصف رفتاری وی کدام است؟

۱) جرم محال
۲) جرم تام
۳) جرم عقیم
۴) شروع به جرم
۶- پسر شانزده ساله‌ای مرتکب سرقت مقرون به آزار (با کیفر سه ماه تا ده سال حبس و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق) می‌شود. دادگاه در صورت اعمال مقررات تخفیف، برای وی چه کیفری تعیین می‌کند؟

۱) مجازات قابل تخفیف نیست.
۲) حداقل کیفر مقرر برای نوجوانان پسر
۳) نصف حداقل تا حداقل کیفر مقرر برای نوجوانان پسر
۴) یک تا سه درجه پایین‌تر از مجازات قانونی جرم ارتكابی
۷- هرگاه کسی با اغفال و فریب دختر نابالغ، با او مرتکب زنا شود و سپس توبه کند، چه حکمی دارد؟
۱) توبه بی‌اثر است.
۲) حد اعدام ساقط و به شلاق حدی محکوم می‌شود.
۳) به مجازات حبس یا شلاق تعزیری درجه شش یا هر دوی آن‌ها محکوم می‌شود.
۴) مجازات حدی ساقط می‌شود، ولی قاضی می‌تواند او را به تشخیص خود تعزیر کند.
۸- ضمانت اجرای انحلال شخص حقوقی در صورت احراز مسئولیت کیفری، در کدام مورد زیر قابل اعمال نیست؟
۱) شرکتی مرتکب جرم اقتصادی با میزان بالاتر از یک میلیارد ریال شود.
۲) شرکتی که ظاهراً برای صادرات زعفران، ولی در واقع به قصد قاچاق مواد مخدر تأسیس شود.
۳) شرکت تولیدی که پس از زیان‌ده شدن، از تولید منصرف شود و فعالیت خود را به قاچاق کالا منحصر کند.
۴) شرکت ارائه‌کننده خدمات میزبانی

که عمداً از اجرای دستور مقام قضایی مبنی بر ممانعت از دسترسی به محتوای مجرمانه خودداری کند.

۹- کدام مورد در خصوص نظام نیمه آزادی صحیح است؟

(۱) در جرایم قابل گذشت قابل اعمال است.

(۲) رضایت محکوم شرط اعمال نظام نیمه آزادی نیست.

(۳) استفاده پیشین از نظام نیمه آزادی مانع استفاده مجدد از آن نیست.

(۴) به جز در جرایم حدی، محکومیت به حبس در سایر جرایم می تواند مشمول نظام نیمه آزادی قرار گیرد.

۱۰- کدام یک از جرایم زیر مستمر است؟

(۱) آدم ربایی

(۲) شنود رایانه ای

(۳) دسترسی غیرمجاز

(۴) توقیف غیرقانونی

۱۱- «دفاع اجتماعی از طریق حذف و طرد بزهدار» و «دفاع اجتماعی از طریق بازسازی و اصلاح بزهدار»، به ترتیب از رویکردهای مکتب است؟

(۱) عدالت مطلق - فایده اجتماعی

(۲) تحقق - دفاع اجتماعی نوین

(۳) فایده اجتماعی - عدالت مطلق

(۴) عدالت مطلق - دفاع اجتماعی نوین

۱۲- شخصی به جهت ارتکاب سرقت، به سه سال حبس تعزیری

محکوم می شود و مدت حبس را به صورت کامل تحمل می کند. شخص یاد شده مجدداً مرتکب سرقت شده و این بار به هفت سال حبس محکوم می شود. استفاده وی از آزادی مشروط با احراز شرایط، در رابطه با مجازات جرم دوم چه حکمی دارد؟

(۱) مانعی ندارد.

(۲) به علت سابقه محکومیت به حبس، آزادی مشروط ممکن نیست.

(۳) تنها پس از گذراندن نیمی از میزان حبس می تواند از آزادی مشروط استفاده کند.

(۴) تنها در صورت شمول مرور زمان نسبت به محکومیت نخستین می تواند از آزادی مشروط استفاده کند.

۱۳- «الف» مرتکب شروع به سرقت (کیفر قانونی سرقت نود و یک روز تا دو سال حبس و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق) و معاونت در رانندگی بدون گواهی نامه (کیفر قانونی رانندگی بدون گواهی نامه تا دو ماه حبس یا تا یکصد هزار تومان جزای نقدی یا هر دو مجازات) می شود. برای تعیین مجازات، کدام مورد صحیح است؟

(۱) از جهت شروع به سرقت، به یک تا دو

درجه پایین تر از مجازات قانونی سرقت

محکوم می شود، ولی معاونت در رانندگی بدون گواهی نامه قابل کیفر نیست.

(۲) از جهت معاونت در رانندگی بدون گواهی نامه به مجازات درجه هشت محکوم می شود ولی شروع به سرقت قابل کیفر نیست.

(۳) با رعایت مقررات تعدد جرم، در هر مورد حداکثر مجازات قانونی صادر می شود.

۱۴- در خصوص شرکت در جرم، کدام مورد صحیح نیست؟

(۱) مدخله دو یا چند سبب به صورت طولی با قصد ارتکاب جرم، شرکت در جرم محسوب می شود.

(۲) در شرکت در جرم، تأثیر متفاوت رفتار شرکا نافی رابطه استناد نیست.

(۳) شرکت در جرم، در جرایم از نوع ترک فعل قابل تحقق نیست.

(۴) شرکت در جرایم غیر عمدی امکان پذیر است.

۱۵- آتش نشان پس از ورود به مکان آتش گرفته و نجات جان مصدومین، در میان آتش گرفتار می شود و برای نجات جان خود، پنجره متعلق به دیگری را می شکند. او برای رفع مسئولیت کیفری به چه دفاعی می تواند استناد کند؟

(۱) اضطرار

(۲) احسان

(۳) به هیچ دفاعی نمی تواند استناد کند.

(۴) اجرای قانون اهم

- | | | | | |
|----------------------|----------------------|----------------------|-----------------------|-----------------------|
| ۱- گزینه ۴ صحیح است. | ۴- گزینه ۴ صحیح است. | ۷- گزینه ۳ صحیح است. | ۱۰- گزینه ۴ صحیح است. | ۱۳- گزینه ۴ صحیح است. |
| ۲- گزینه ۱ صحیح است. | ۵- گزینه ۲ صحیح است. | ۸- گزینه ۱ صحیح است. | ۱۱- گزینه ۲ صحیح است. | ۱۴- گزینه ۳ صحیح است. |
| ۳- گزینه ۲ صحیح است. | ۶- گزینه ۳ صحیح است. | ۹- گزینه ۳ صحیح است. | ۱۲- گزینه ۱ صحیح است. | ۱۵- گزینه ۱ صحیح است. |

آشنایی با حقوق شهروندی

مسئولیت مدنی ناشی از حوادث روزمره

امروزه به دلیل اقتضائات سکونت در شهرهای بزرگ و زندگی ماشینی، بعضاً حوادثی رخ می‌دهد که مسئولیت‌ها و ضمان‌هایی را بر اشخاص تحمیل می‌کند و ناخواسته پای مردم را به مراجع قانونی می‌کشد. به طور نمونه، در برخی موارد مهار معضلات ناشی از سرقت قطعات خودرو غیرممکن شده و یا درگیری با عوارض تصادفات و چگونگی پرداخت خسارت‌های مالی و جانی برای دارندگان وسایل نقلیه، به امری تقریباً اجتناب‌ناپذیر تبدیل گردیده است. همچنین هر روز شاهد برخوردهای لفظی و فیزیکی که در پی حوادث رانندگی رخ می‌دهد، وقوع مسائلی که به دنبال جرایمی مانند فروش مال غیر، صدور چک‌های بدون محل، نپرداختن مهریه و نفقه عیال و اولاد، همچنین نقض سایر تعهدات مالی به وقوع می‌پیوندد که برآیند آن بعضاً ضرورت پاسخ‌گویی در مراجع قضایی را در پی دارد. این امر در مواردی که جرمی ارتکاب یافته باشد، عنوان مسئولیت کیفری دارد که به مجازات مرتکب منجر خواهد شد؛ لیکن در صورتی که ضرر و زیانی اعم از مادی و معنوی به کسی وارد شود، صرف نظر از عمد یا سهو بودن آن، فاعل دارای مسئولیت مدنی بوده و باید جبران خسارت کند.

۱- تفاوت مسئولیت کیفری و مدنی

مسئولیت کیفری با مجازات مجرم همراه است و به منظور دفاع از جامعه، پاسداری

از نظم، جبران خسارت عمومی و اصلاح و تنبیه دیگر افراد به مورد اجرا گذاشته می‌شود؛ ولی هدف از مسئولیت مدنی، جبران خسارت شخص زیان‌دیده است. از نظر حقوق کیفری، وجود سوءنیت یا قصد مجرمانه و یا تقصیر جزایی در مرتکب جرم، شرط مسئولیت کیفری است اعم از این که جرم ارتكابی عمدی و غیرعمدی باشد؛ در صورتی که احراز مسئولیت مدنی منوط به اثبات سوء نیت زیان‌دهنده ندارد و شامل اطفال و مجانین نیز می‌شود.

جبران ضرر و زیان حادثی که به طور معمول ناشی از بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی، نداشتن مهارت و یا از عدم رعایت نظامات دولتی سرچشمه می‌گیرد باید جبران شود. بدیهی است صرف اثبات ورود ضرر به زیان‌دیده و همچنین ارتکاب تقصیر یا وقوع فعلی از طرف خواننده، یا کسانی که مسئولیت اعمال آنان با اوست، به تنهایی دعوی خسارت را به نتیجه نمی‌رساند؛ بلکه باید رابطه سببیت بین «ضرر» و «فعل زیان‌بار» احراز شود. البته برخی از جرایم با این که مجازات‌های به نسبت سنگینی برای آن‌ها مقرر شده، ولی چون به دیگران خسارت وارد نمی‌کند، توأم با مسئولیت مدنی نمی‌باشد؛ مانند ولگردی و تکدی‌گری؛ اما به عکس هر جبران خسارتی که موجب مسئولیت مدنی است، لزوماً با ارتکاب جرم همراه نبوده و موجب مسئولیت کیفری نمی‌باشد؛ مانند نشستن رطوبت از حمام خانه‌ای به ملک مجاور که سبب ضرر و زیان همسایه شود.

همچنین، به تفصیل خواهد آمد که در برخی موارد، خطاهایی که توسط دولت یا مراجع عمومی مانند شهرداری‌ها رخ می‌دهد، موجب مسئولیت مدنی است.

۲- مسئولیت مدنی دولت و شهرداری‌ها

مراجع دولتی و عمومی مانند شهرداری‌ها بعضاً به جهت اعمال خود ممکن است مسئولیت مدنی یافته و ملزم به جبران خسارت شوند. اقداماتی که مراجع دولتی و عمومی از باب اعمال حاکمیت انجام می‌دهند و حسب قانون برای تأمین مصالح عمومی و منافع اجتماعی ضروری است از قبیل اعمال برنامه‌های پولی و بانکی، چنانچه موجب ضرر شود، دولت مجبور به پرداخت خسارت نخواهد بود. در عین حال در فروضی که به اعتبار تصدی اقدام به اجرای پروژه یا طرح‌های عمرانی می‌کنند و خسارات وارده مستند به عمل آنان نباشد، بلکه مربوط به نقص وسایل ادارات و مؤسسات مذکور باشد، جبران آن‌ها بر عهده اداره یا مؤسسه مربوطه خواهد بود.

۳- ایراد خسارت توسط کارگر حین انجام وظیفه

ظرفیت بیمه‌های اجتماعی راه حلی مطمئن جهت مسئول شناختن کارفرما در حوادث ناشی از کار است؛ زیرا بر اساس قوانین جاری، کارفرما موظف است کارگران خود را صرف نظر از نوع کار، ترتیب استخدام و نحوه پرداخت مزد یا حقوق، نزد سازمان تأمین اجتماعی بیمه کند. این بیمه به موجب قانون انجام

۷- مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری در مقابل شخص ثالث

از شایع‌ترین انواع بیمه‌ها، مسئولیت دارندگان وسایل نقلیه موتوری در قبال ایراد خسارت به شخص ثالث می‌باشد. مطابق قانون بیمه اجباری سال ۱۳۹۵، کلیه دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی مسئول عواقب حوادث وسیله نقلیه خود می‌باشند که تعهد دارندگان وسایل نقلیه موتوری در قبال اشخاص زیان‌دیده را نیز در بر می‌گیرد. طبق این قانون، کلیه دارندگان وسایل نقلیه موتوری، زمینی، انواع یدک‌کش تریلی متصل به وسایل نقلیه مذکور و قطارهای راه آهن و ... مسئول جبران خسارت بدنی و مالی هستند که در اثر حوادث وسایل نقلیه یا محمولات آن‌ها به اشخاص ثالث وارد می‌شود و مکلف‌اند مسئولیت خود را از این جهت بیمه نمایند.

لیکن به رغم تأکید بر حقوق ثالث در حوادث رانندگی و عدم استناد تقصیر موضوع قرارداد بیمه در مقابل او، اگر ثابت شود که زیان‌دیده عالمی با مسئول یا مسئولان حادثه برای دریافت خسارت، تغییر وضعیت حادثه، استفاده از پوشش بیمه‌ای، فراری دادن شخص مقصر و بیمه‌ای، فراری دادن شخص مقصر و فرار از مسئول اصلی تعقیب و محاکمه تبانی نموده است، از حمایت قانون محروم خواهد شد.

مطابق مقررات جاری، بیمه‌نامه شخص ثالث شامل تمامی افراد زیان‌دیده، به جز راننده مسبب حادثه می‌شود و همچنین دیه زن و مرد برابر است و در صورت تعدد زیان‌دیدگان در یک حادثه، دیه همه آن‌ها قابل پرداخت می‌باشد.

برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی»
تألیف دکتر محمود براتی نیا

زیرا پزشک و جراح نیز به مانند شاغلین دیگر حرفه‌ها ممکن است با تشخیص کارشناسان هم رشته خود، در نتیجه اعمال حرفه‌ای و اشتباه در تشخیص بیماری و یا اعمال جراحی، مسئول شناخته شوند؛ بنابراین گرچه پزشک و جراح در انجام وظایف خود تعهد به حصول نتیجه قطعی ندارد، اما مکلف است که در اجرای وظیفه خود، از همه امکانات عملی و مهارت خود استفاده کند و چنانچه در تشخیص بیماری یا خطا در عمل جراحی و تقصیر و قصور در رفع عفونت و مانند این‌ها دچار اشتباه شود، موجب مسئولیت آنان می‌گردد. همچنین داروساز در مقابل ضرر و زیان ناشی از اشتباه، مسئولیت مدنی دارد. مدیران بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها هم نسبت به خسارت‌های ناشی از نقص و خرابی ساختمان و تأسیسات و همچنین تقصیر و خطای کارکنان و پرستاران خود نسبت به بیماران و ثالث، مسئولیت مدنی دارند و می‌توانند مسئولیت خود را بیمه کنند.

۶- مسئولیت مدنی مقاطعه‌کار

مقاطعه‌کارانی که به کارهای ساختمانی می‌پردازند، باید در انتخاب زمین، مصالح و کارکنان خود دقت لازم و متعارف را به عمل آوردند و گرنه دارای مسئولیت خواهند بود. حسب قانون بیمه کارگران ساختمانی، صدور پروانه توسط شهرداری منوط به ارائه گواهی پرداخت حق بیمه کارگران است و سازمان تأمین اجتماعی مکلف شده با دریافت هفت درصد سهم بیمه‌شده از کارگر و پانزده درصد مجموع عوارض، نسبت به تداوم پوشش بیمه تمام کارگران ساختمانی اقدام کند و در صورت عدم تأمین منابع لازم جهت گسترش پوشش بیمه‌ای کارگران با تصویب هیئت وزیران، افزایش سقف مجموع عوارض تا بیست درصد نیز بلامانع خواهد بود.

می‌پذیرد و کارفرما مسئول پرداختن حق بیمه است. از طرف دیگر، به موجب قانون مسئولیت مدنی، کارفرمایان مشمول قانون کار، مسئول جبران خسارتی می‌باشند که از طرف کارکنان اداری یا کارگران آنان حین کار وارد می‌شود؛ مگر این که محرز شود تمام احتیاط‌های لازم را حسب اوضاع و احوال قضیه نموده‌اند؛ و یا مشخص شود که اگر احتیاط‌های لازم را هم به عمل می‌آوردند، جلوگیری از ورود زیان مقدور نبود. همچنین کارفرمایان مکلف‌اند کارگران و کارکنان اداری خود را در مقابل خسارت وارده از ناحیه آنان به اشخاص ثالث بیمه نمایند.

۴- مسئولیت مدنی متصدیان حمل و نقل زمینی

به موجب قانون تجارت، متصدی حمل و نقل مسئول حوادث و تقصیراتی است که در مدت حمل به کالا وارد شده است؛ اعم از این که خود مبادرت به حمل کرده باشد یا دیگری را مأمور به این امر نموده باشد. بدیهی است که در صورت اخیر، حق رجوع او به متصدی حمل که از جانب او مأمور شده محفوظ است. البته متصدی حمل و نقل اعم از حمل بار و مسافر مکلف است که در اجرای این قانون، مسئولیت مدنی خود را در قبال اشخاص ثالث بیمه کند و بدین ترتیب کلیه مسافران وسایل حمل و نقل عمومی نیز دارای تأمین بیمه‌ای هستند.

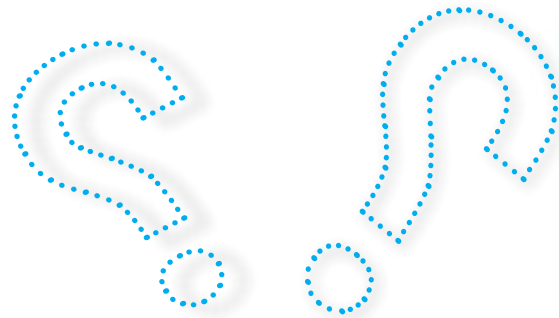
۵- مسئولیت مدنی پزشک، جراح، داروساز و مدیران مراکز درمانی

کسانی که با عمل جراحی در بیمارستان‌ها مواجه شده‌اند، این سؤال را در ذهن داشته‌اند که آیا امضای ذیل این عبارت و پیش از عمل جراحی مبنی بر این که «پزشک بری است»، در همه موارد وی را از پاسخ‌گویی به حوادث حین عمل مبری می‌کند. در این ارتباط پاسخ منفی است؛



پرسش ۱۳۵:

آیا برای اصدار حکم بر رفع تصرف عدوانی در مواد ۶۹۰ تا ۶۹۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ اثبات مالکیت لازم است یا صرف تصرف سابق و لحوق تصرف غاصبانه برای رفع تصرف کافی است؟



پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۳۴:

نظر کمیسیون نشست قضایی

مطابق قسمت اخیر ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ اقدام به هر گونه تجاوز و تصرف عدوانی یا ایجاد مزاحمت یا ممانعت از حق به نحو مذکور در

متن ماده جرم است و مرتکب به مجازات یک ماه تا یک سال حبس محکوم می‌شود. ذیل ماده مذکور دادگاه موظف شده است حسب مورد با رفع مزاحمت یا ممانعت از حق، وضع را به حال سابق اعاده نماید. در مسئله مطروحه عنوان شده حکم دادگاه کیفری در مورد رفع تصرف و اعاده وضع به حال سابق به دلایلی اجرا نشده است و ذی‌حق به جای تقاضا برای اجرای حکم کیفری، دادخواست حقوقی به خواسته الزام خواننده به رفع تصرف تقدیم کرده است که در چنین صورتی با توجه به ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی دادگاه مکلف است در مورد این دعوا به طور خاص تعیین تکلیف کند و مقررات بند ۶ و ماده ۸۴ این قانون هم مانع استماع و رسیدگی و صدور حکم در این مورد نخواهد بود و چون حکم دادگاه کیفری در مورد رفع تصرف عدوانی و اعاده وضع به حال سابق به هر علتی ممکن است به موقع اجرا گذارده نشود دادگاه حقوقی نمی‌تواند به اعتبار حکم کیفری سابق و این‌که موضوع تحصیل حاصل خواهد بود، دعوای حقوقی را به خواسته رفع تصرف غیر قابل استماع اعلام نماید.

قضاوت برای حضرت علی

پسر از برای آن زنی است که شیرش سنگین تر است.

در روایت آمده است که دو زن بر سر یک پسر و یک دختر دعوا داشتند و هر یک می گفت پسر از من است و دختر از تو. برای قضاوت نزد عمر آمدند و عمر از حکم کردن در میان آن‌ها درمانده شد. این طرف و آن طرف می رفت و می گفت: ای مهاجرین و انصار! شما هم سخنی بگویید و آن‌ها همگی گفتند: ای عمر! تو مفزع و منزع هستی. عمر از این سخن آن‌ها در خشم و غضب شد و گفت: ای مردم آن چنان که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و سخن محکم و صحیح بگویید؛ به خدا سوگند که من و شما می دانیم و می شناسیم که عالم و راهنما کیست. صحابه گفتند: مقصودت علی بن ابی طالب است؟ عمر گفت: کجا همانند علی را می توان پیدا کرد و آیا آزاده‌ای می تواند فرزندی مانند علی به دنیا آورد؟ صحابه گفتند: کسی را بفرست تا علی را به حضور بیاورد. عمر گفت: هیهات! منزلت علی شامخ تر

فرمود: برای چه به اینجا آمده‌اید؟ عمر گفت: یا ابالحسن! دو زن بر سر پسر و دختری دعوا دارند و هر یک می گویند پسر از آن من است و دختر از آن توست و ما در حل این مشکل درمانده‌ایم. حضرت دست برد و پر کاهی را برداشت و فرمود: جواب این مسئله از این پر کاه آسان تر و راحت تر است. دستور بده که هر کدام شیر خود را بدوشند، شیر هر کدام که سنگین تر باشد، پسر از آن اوست و خداوند متعال می فرماید: «لِلذَكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ» سهم پسر برابر سهم دو دختر است. اطبا این را اساس پسر و دختر بودن قرار داده‌اند. در این هنگام عمر دست خود را بر هم زد و گفت: به خدا سوگند! خداوند متعال تو را اراده کرده، ولی قوم تو را نخواسته. حضرت علیه السلام فرمود: یا اباحفض! آرام باش و صداقت را پایین بیاور که روز اول خلافت را از من منع کردی و امروز اقرار به فضل من می کنی. راوی گوید: عمر برگشت در حالی که گویی صورتش را از فرط حزن و اندوه با قیر سیاه کرده بودند.

و رفیع تر از این است؛ او مانند کوهی بزرگ است که هیچ مرغی از بالای آن توان پرواز کردن ندارد؛ او پاره تن و یادگار رسول خدا و معدن علم است. باید به سوی او رفت نه این که او به سوی ما بیاید، برخیزید تا به سوی او حرکت کنیم. عمر با جمعی از صحابه به جانب آن حضرت رفتند. او را در باغی دیدند که زیرجامه کوتاهی در پای مبارک دارد و با بیل زمین را شخم می زند و این آیات مبارک را تلاوت می کند: «أَيُّحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكْ نُطْفَهُ مِنْ مَنِيِّ يَمَنِ * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوًى» (آیا انسان می پندارد که او را به حال خود واگذاشته‌اند؟ آیا او نطفه‌ای از منی که در رحمی ریخته شده، نبوده است؟ سپس لخته‌ای خون؟ آن گاه به اندام درستش بیافرید؛ و سیلاب اشک از دیده‌های حق بینش بر رخسار نورانی‌اش جریان داشت. صحابه از گریه آن حضرت به گریه افتادند. حضرت علیه السلام با دیدن آن‌ها آرام شد و

زنی که از ترس ماموران عمر بچه‌اش را سقط کرد.

در روایت آمده است که عمر بن خطاب زنی را که مردان به خانه او رفت و آمد می‌کردند احضار کرد. وقتی ماموران عمر نزد آن زن رفتند تا او را بیاورند، زن ترسید. از جای خود برخاست و با ماموران عمر به راه افتاد، ولی در بین راه از شدت ترس بچه‌اش سقط شد و طفلش گریه‌کنان به زمین افتاد و طولی نکشید که مرد.

وقتی این خبر به عمر رسید، صبحانه را جمع و در این باره مشورت کرد. همه گفتند: تو ادب‌کننده‌ای و قصدی جز خیر نداشتی بنابراین چیزی بر عهده شما نیست.

امیرالمومنین علی علیه‌السلام در آن جمع ساکت نشسته بود و چیزی نمی‌گفت. عمر رو به آن حضرت کرد و گفت: یا ابالحسن! شما چه می‌فرمایید؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: جماعت گفتند شما هم آنچه آن‌ها گفتند شنیدید.

عمر گفت: حکم شما در این باره چیست؟ باز حضرت فرمود: آنچه گفته شد، شنیدی.

عمر گفت: یا ابالحسن! تو را به خدا سوگند می‌دهم که آنچه در نظر داری بگو.

آن حضرت فرمودند: اگر مقصود اطرافیانت از این حکمشان، نزدیکی به تو بود به مقصود خود رسیدند و اگر از خود در حکم خداوند رای دادند، کار بدی کرده‌اند؛ دیه بر عهده عاقله توست؛ زیرا که قتل طفل خطایی متعلق به توست.

عمر گفت: یا ابالحسن! به خدا سوگند که شما مرا در میان این قوم نصیحت کردی و به خدا سوگند که از اینجا بلند نمی‌شوی، مگر آن‌که دیه آن طفل را بر پسران عدی بدهی. امیرالمومنین علی علیه‌السلام نیز همین کار را انجام داد.

گاویش که شتری را کشت.

در روایت آمده است که مردی گریبان مرد دیگری را گرفته نزد عمر آورد و گفت: گاو این مرد شکم شتر مرا پاره کرده است.

عمر گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که چهارپایان، ظالم و ستمکاری هستند که دیه‌ای بر آن‌ها نیست.

امیرالمومنین علی علیه‌السلام فرمود: خداوند حکم کرده است که در اسلام ضرر و زیانی نیست؛ اگر صاحب گاو در راهی که مسیر شتر است گاویش را بسته، البته که ضامن است و باید پول شتر را بدهد.

وقتی تحقیق کردند به این نتیجه رسیدند که آن مرد گاویش را بر سر راه شتر بسته بوده؛ از این رو عمر پول شتر را از صاحب گاو گرفته و به صاحب شتر پرداخت کرد.

حکم بنده‌ای که شخص آزادی را قذف کرد.

بنده‌ای مرد آزادی را قذف کرده و نسبت زنا به او داد. حضرت علیه‌السلام حکم فرمودند که حد تمام بر آن بنده بزنند. عرض کردند که ای امیرالمومنین! چرا در زنا، سرقت و شرب خمر حد تمام بر عبد نمی‌زنند؟

حضرت علیه‌السلام فرمودند: این‌ها که گفتید همه حقوق خداوند است و خداوند نصف حقوقش را از بنده برداشته

است، ولی آنچه حقوق مردم است باید کامل اجرا شود.

کسی که بر سر او زده بودند و ادعا می‌کرد قدرت بینایی، بویایی و تکلم خود را از دست داده است.

نقل است که بر سر مردی زدند و او ادعا می‌کرد که در اثر این ضربه چشمش نابینا و گوشش کر و زبانش لال شده است. برای قضاوت نزد حضرت علی علیه‌السلام آمدند. حضرت به او فرمود: اگر راست بگویی مستحق سه دیه هستی.

عرض کردند: ای امیرالمومنین! صدق و کذب این ادعا چگونه معلوم می‌شود؟ فرمود: امتحان چشم او به این صورت است که او را مقابل آفتاب نگاه دارید تا به خورشید نگاه کند اگر چشمش نابینا باشد، پلک‌هایش را به هم نمی‌زند و اگر بینایی داشته باشد، نمی‌تواند به آن نگاه کند و به ناچار چشم خود را می‌بندد.

امتحان بویایی او به این صورت است که پنبه را بسوزانید و در مقابل بینی او بگیرید که اگر قدرت بویایی او سالم باشد و بو را استشمام کند، چون بوی سوختن به مغزش برسد، آب از چشمش جاری می‌شود و سر خود را از دود دور می‌کند و اگر قدرت بویایی او سالم نباشد، آب از چشم او بیرون نمی‌آید و سر خود را عقب نمی‌کشد و امتحان زبان او به این صورت است که سوزنی به زبان او بزنید اگر خون سرخ بیرون آمد، زبان او سالم است و اگر خون سیاه بیرون آمد، راست گفته و او لال شده است.

برگرفته از کتاب «قضاوت‌ها و معجزات حضرت علی علیه‌السلام» گردآوری و تنظیم: جابر رضوی

تاوان خیانت



به قلم: قهرمان مرادی، بازپرس ویژه قتل دادسرای نظامی استان تهران

می‌بایستی در محلی که استراحت یا بیتوته داشته به قتل رسیده باشد؛ چرا که بعید است قاتل یا قاتلین بعد از قتل لباس‌های مقتول را از تنش بیرون آورده باشند.

جسد جهت معاینه و تعیین علت قطعی مرگ به پزشکی قانونی منتقل و دستور انجام تحقیقات، شناسایی قاتل یا قاتلین و دستگیری آنان صادر می‌شود. فردای روز کشف جسد، مفقودی فردی به نام منصور اعلام و پس از تشکیل پرونده در کلانتری محل، مراتب به اداره آگاهی اعلام و ارسال می‌گردد. دو روز بعد از تشکیل پرونده، برادر مقتول به پزشکی قانونی مراجعه کرده و با رویت عکس‌های افراد مجهول‌الهویه و جنازه‌ها،

تهیه کرده و نمونه‌برداری، آثاربرداری و دیگر بررسی‌ها را به عمل می‌آورند. جسد متعلق به مرد جوانی حدوداً سی و دو ساله، قد بلند، بدون ریش و سبیل، چهره سفید و تنومند، دست و پا و دهان بسته و آثار ضربات متعدد شیء برنده شبیه چاقو در سر، صورت، سینه و پهلوئی مرد مشهود است. آثاری از درگیری در محل کشف جسد دیده نمی‌شود و به یقین مقتول در جای دیگری به قتل رسیده و بعد از قتل جنازه‌اش به این محل منتقل و رها گردیده است. با توجه به برهنه بودن جسد، موضوع حکایت از آن دارد که مقتول قربانی یک انتقام‌گیری ناموسی است و تجربه نشان می‌دهد که مقتول

در دقایق اولیه بامداد یک روز گرم تابستانی، جسد مرد مجهول‌الهویه‌ای توسط یکی از رهگذران در کنار یکی از خرابه‌های اطراف تهران کشف می‌گردد. موضوع کشف جسد به کلانتری محل تلفنی اعلام و لحظاتی بعد مامورین کلانتری با یک دستگاه خودروی سمند سازمانی در محل کشف جسد حاضر شده و مراتب را تایید می‌نمایند و پس از حفظ صحنه وقوع جرم، موضوع کشف جسد به بازپرس ویژه قتل گزارش و دقایقی بعد بازپرس جنایی همراه تیم بررسی صحنه وقوع جرم مرکز تشخیص هویت، در صحنه وقوع جرم حاضر شده، جسد و محل را معاینه و از محل و جسد فیلم و عکس



جسد برادرش را شناسایی می‌نماید. برادر مقتول در تحقیقات به عمل آمده، متوفی را به نام منصور و دارای همسر و دو فرزند معرفی کرده و مدعی می‌شود منصور از چند ماه قبل با زنی در ارتباط و مراوده بوده است و ایشان که با برادرش شرکت کاری دارد، متوجه این موضوع شده و بارها تذکر داده که مواظب رفتارش باشد، اما منصور توجهی نکرده و می‌گفته این زن مطلقه است و ایشان فقط قصد کمک به یک زن زجر کشیده را دارد. با کشف و برملا شدن این موضع که مقتول با زن جوانی در ارتباط بوده، تحقیقات وسیع‌تری آغاز و پیامک‌های ارسالی و دریافتی شماره تلفن منصور از مبادی مربوط اخذ و معلوم می‌شود که ارتباط منصور با زنی به نام نسرين بیشتر و فراتر از کمک به او بوده و نسرين مطلقه نبوده و شوهر دارد و این دو نفر حداقل هفته‌ای دو نوبت با یکدیگر ارتباط داشته، به بیرون می‌رفته‌اند و از متن پیامک‌ها ارتباط نامشروع آنان مشهود است و از آنجا که نسرين شوهر داشته، فرضیه قتل ناموسی منصور قوت می‌گیرد.

از طریق شماره تلفن نسرين منزل وی شناسایی و ایشان همراه شوهرش به نام نادر بازداشت می‌شود. نادر که آثاری از کبودی و خراشیدگی در صورتش مشهود است، در تحقیقات به عمل آمده منکر قتل منصور می‌شود و مدعی است چنین فردی را یک بار هم ندیده است؛ اما نسرين که جدا از شوهرش و در محل دیگری بازجویی می‌شود، با وجود پیامک‌های ارسالی

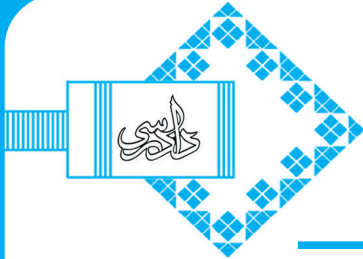
و دریافتی عاشقانه از منصور، چاره‌ای جز اعتراف نمی‌بیند و می‌گوید که از شوهرش نادر که مردی دائم‌الخمر و خوش‌گذران است خوشش نمی‌آمده و امکان طلاق هم برایش نبوده تا این‌که با منصور آشنا شده و با وی دوستی کرده است و با این کار می‌خواستند کمبود محبتی که داشته و کمبودهای دیگر زندگی‌اش را پر نماید که پس از چند ماه ارتباط و مراوده با منصور، شوهرش نادر متوجه ارتباط آن‌ها شده، اما ایشان زیر بار نمی‌رفته و قبول نمی‌کرده است؛ تا این‌که در روز قتل در حالی که با منصور خلوت کرده بوده، شوهرش نادر همراه با برادرش حمید وارد خانه شده و هر دو نفر را کتک زده، دست و پا و دهان منصور را بسته و به قتل رسانده و ایشان فرار کرده و جنازه را برده و رهاش کرده‌اند. پس از اعتراف نسرين، نادر نیز چاره کار را در اقرار می‌بیند و مدعی می‌شود که از چند ماه قبل رفتار همسرش نسرين نسبت به او تغییر کرده بود تا این‌که متوجه ارتباط او با مردی غریبه شده و در خانه دوربین کار گذاشته و رفتار و ارتباط و مراودات همسرش نسرين را رصد کرده و معلوم شده که در غیاب وی چندین بار نسرين، منصور را به خانه آورده و متاسفانه ارتباط نامشروع داشته‌اند. برادر همسرش حمید را در جریان کار قرار داده و حمید با دیدن مستنداتی که به دست آورده، ناراحت شده و قول همکاری و برخورد با هر دو نفر را داده است. در روز قتل، پس از اطلاع از حضور منصور در منزل، همراه با برادر همسرش وارد منزل شده هر

دو نفر را کتک زده و منصور را به قتل می‌رسانند، اما نسرين فرار می‌کند. نادر با این ادعا که از حریم خصوصی خانه‌اش دفاع کرده از کاری که کرده ابراز پشیمانی نمی‌کند و در ادامه توضیح می‌دهد که پنج سال است با همسرش نسرين زندگی می‌کند و همه چیز را برای او فراهم کرده است، اما او همیشه از ایشان ناراضی بوده و اکثر اوقات با هم بگو مگو داشته و قهر بوده‌اند. وی درخصوص صحنه مواجهه با مقتول در منزل خود می‌گوید: آن مرد غریبه التماس می‌کرد که او را نکشیم، اما باید کشته می‌شد. فرصت نشد نسرين را به قتل برسانیم و فرار کرد. او هم باید تاوان خیانت خود را می‌پرداخت. او با خیانت، زندگی من، خود و برادرش را تباه کرد و ما را گرفتار کرد.

با هدایت و راهنمایی نادر، حمید برادر نسرين دستگیر و در تحقیقات مدعی می‌شود که قرار نبود کسی را بکشیم فقط می‌خواستیم کسی را که وارد حریم خصوصی خانواده ما شده کتک بزنیم. قبول داریم که اشتباه کرده‌ایم آن موقع عصبانی بودیم و فکرمان درست کار نمی‌کرد. شاید درست این بود که به پلیس خبر می‌دادیم و ...

نسرين، نادر و حمید با صدور قرار بازداشت موقت و تحت‌الحفظ راهی زندان می‌شود تا در آینده‌ای نه چندان دور، محاکمه شده و به مجازات عمل خود برسند.

هر گونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه‌ی دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کدپستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره‌ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه‌ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله‌ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه‌ی دادرسی و یا به شماره تلفن: ۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷
 - ۴- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۴۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۴۷۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۳۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۳۸۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۶۴۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۳۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۶۵۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۷- مجلات صحافی شده‌ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - ۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.
 - ۹- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته‌ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه‌ی قضاییه و وکلای می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف ویژه بهره‌مند شوند.

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست: <input type="checkbox"/> اشتراک مجله، <input type="checkbox"/> آرشیو الکترونیکی	نشانی کامل جهت ارسال نشریه:	شش نسخه از شماره
کد پستی:	صندوق پستی:	تلفن:
پست الکترونیکی:		

فرم اشتراک